بحثی دربارهٔ

مرجعیت و روحانیت

انجمن کتاب

کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱

مرجعیت و روحانیت

قرآن تبعیت و تقلید را منع نمی‌کند . تبعیت و تقلید کورکورانه را منع مینماید : خداوند شخص را بشکرانهٔ چشم و گوش و عقل و هوشی که باو داده مسئول می‌شمارد . اتفاقاً در دنیای امروز هم نه تنها دستورگیری و دنباله روی منسوخ نشده است بلکه قرن بقرن در اثر توسعه و تنوع مسائل و اجرای تخصص و ضرورت انضباط و هماهنگی در اجتماع معمولتر و مقبولتر شده است . اگر درست دقت کنیم بیشتر اعمال مردم متمدن پررونق نظام و نقشه هائی است که قبلا ترسیم و به آنها دیکته شده است . جنبه تبعیت و تقلید از اولوالعلم و اولوالامر را دارد . بسا این تفاوت و باتذکار این نکته اساسی که تسلیم کورکورانه و اطاعت استبدادی نبوده امر دهندگان و ترسیم کنندگان وظایف و تکالیف عادتاً زبدگان با صلاحیت و حسن نیتی هستند که مردم آنها را آزادانه و خواسته و دانسته بطور مستقیم یا غیر مستقیم برطبق مقتضیات در امور مختلف سیاسی ، تجاری، پزشکی ، علمی ، فنی‌وغیره بصورت وکیل و وزیر و مدیر و دکتر و دانشمند و متخصص و غیره انتخاب می‌نمایند .

قرآن و مذهب تشیع هم که باب اجتهاد را مفتوح گذاشته و مرجعیت و تقلید را تشریع کرده همین را میگویند . . .

۵۰ ریال

۱۸

بحثی دربارهٔ
مرجعیت و روحانیت

نوشتهٔ آقایان :

علامه طباطبائی. حاج‌سید ابوالفضل‌موسوی مجتهد زنجانی.
مرتضی مطهری . مهندس‌مهدی بازرگان . سیدمحمد بهشتی.
سید محمود طالقانی . سید مرتضی جزائری .

(کتاب برگزیدهٔ سال ۱۳۴۱)

شرکت سهامی انتشار

فهرست مطالب[1]

مقدمهٔ چاپ دوم	صفحه	پنج	تـا	هشت	
مقدمه	»	۱	»	۹	
اجتهاد وتقلید در اسلام وشیعه	»	۱۱	»	۲۲	
شرائط و وظائف مرجع	»	۲۵	»	۳۳	
اجتهاد در اسلام	»	۳۶	»	۶۷	
ولایت و زعامت	»	۷۱	»	۱۰۰	
انتظارات مردم از مراجع	»	۱۰۳	»	۱۲۹	
روحانیت در اسلام و در میان مسلمین	»	۱۳۲	»	۱۶۲	
مشکل اساسی در سازمان روحانیت	»	۱۶۵	»	۱۹۸	
تمرکز وعدم تمرکز درمرجعیت و فتوا	»	۲۰۱	»	۲۱۳	
تقلید اعلم یا شورای فتوا	»	۲۱۶	»	۲۳۱	
مزایا و خدمات مرحوم آیةالله بروجردی	»	۲۳۴	»	۲۴۹	

۱- فهرست تفصیلی مطالب درآخر کتاب مندرج است

بنام خدا

شرکت سهامی انتشار افتخار دارد که توفیق چاپ کتاب «بحثی دربارهٔ مرجعیت وروحانیت» را برای دومین بار پیدا میکند.

چاپ اول این کتاب در دی‌ماه ۱۳۴۱ شمسی انتشار یافت ومورد استقبال کم‌سابقه‌ای قرار گرفت ودرظرف مدت کمی نسخه‌هایش نایاب شد. از آنوقت تاکنون پیوسته ازمرکز وشهرستانها طالبان وعلاقه‌مندان برای خرید مراجعه کرده ومیکنند وما آنها را به تجدید چاپ کتاب نوید داده‌ایم.

علت عمدهٔ تأخیر اقدام در چاپ این کتاب این بود که در نظر بود این کتاب درچاپ‌دوم بصورت کاملتر وجامعتری منتشر شود. چنانکه درمقدمهٔ چاپ‌اول ملاحظه میفرمائید ازهمان اولی که این سلسله مقالات تنظیم شد، در نظر بود که‌دومقاله در دوموضوع لازم و مفیددیگر نیز نوشته وضمیمهٔ این‌مقالات گردد : یکی‌نمونه‌هائی از خدمات‌علماء بزرگ‌شیعه، دیگر تاریخچهٔ مختصری‌ازروحانیت سایر مذاهب.

برای اینکه این کتاب درچاپ‌دوم بصورت کاملتروجامعتری درآید درنظر گرفته شدکه اولا اقدامی در زمینهٔ نگارش دومقالهٔ منظور بعمل آید. ثانیاً ازحضرات مراجع‌عظام دامت‌برکاتهم‌استدعا شود که نظر باینکه مطالب وموضوعات این کتاب یک‌سلسله بحثها واظهار نظرهای آزاد است که‌بمنظور خدمت واصلاح صورت گرفته

است، هر گونه نظر تأیید ویا ردّی بـه‌مطالب کتاب دارند مستدلا مرقوم دارند تا عین نظرشان ضمیمه وزیب این مقالات گـردد . ثالثاً از فضلا ونویسندگان ومفکرین صاحب قلم دینی تقاضا شود هر نظر ومطلب جدیدی در بارهٔ مرجعیت و روحانیت ویادربارهٔ مقالات چاپ شده دارند بصورت مقاله‌ای مرقوم دارنـد و چنانچه مفید ومناسب تشخیص داده‌شد ضمیمهٔ این‌سلسله مقالات چاپ شود.

درهمه این زمینه‌هـا اقداماتی بعمل آمد، ازبعضی‌ازمراجع عظام نامه‌هائی دریافت شد، مقالاتی‌نیز ازطرف فضلاونویسندگان رسید، ولی‌هنوز بقدرکافی به‌جوابهائی که‌انتظار داریم‌نائل‌نشده‌ایم. ازطرف دیگر این‌فکر پیدا شدکه اگـر این منظورها جامهٔ عمل بپوشد حجم‌کتاب بزرگ خواهد شد ، بهتر آن دیدیم‌که مقالات و نامه‌های رسیده را فعلابایگانی‌کنیم و در انتظار سایر مقالات و نامه‌ها باشیم وفعلا به‌تجدید چاپ مقالات پیشین اکتفاکنیم‌وسایر مقالات ونامه‌ها را پس ازآنکه بحدنصاب رسید بعنوان جلد دوم کتاب منتشر سازیم .

لهذاکاری‌که درحال حاضر صورت‌گرفته فقط تجدید چاپ کتاب بهمان‌صورت اول‌است، فقط دربعضی ازمقالات (مانند مقالهٔ هشتم) ازطرف نویسندهٔ محترم مقاله اصلاحات واضافاتی بعنوان پاورقی‌صورت‌گرفته است .

فهرست تفصیلی‌کامل پایان‌کتاب‌که باحسن سلیقه وحوصلهٔ دانشمند محترم جناب‌آقای مرتضی‌مطهری مخصوص این‌چاپ تهید شده بخوبی نشان میدهد که چه اندازه مطالب اساسی در مطاوی مقالات‌محققانهٔ دانشمندانی که‌درکار نوشتن این‌کتاب سهیم بوده‌اند وجود دارد وهرکس بامراجعهٔ مختصری به‌این فهرست درمی‌یابد که چه مباحث بکرونو ومفیدی در این‌کتاب مـورد بحث واقع شده است .

* * *

این‌کتاب‌که بقلم گروهی از دانشمندان و روحانیون عالم

وفاضل نگارش یافته است برخی از نویسندگان عالیقدر آن دارای درجهٔ عالی اجتهادند و از محققین ومؤلفین درجهٔ اول جهان اسلام بشمار میروند، همانطوریکه انتظار میرفت موج عظیمی ایجاد کرد و از نظر باریك‌بینان و روشن‌اندیشان نمونهٔ یك روشنفکری عمیق وطلیعهٔ یك نهضت ریشه‌دار اصلاح طلبانه در محیط مقدس روحانیت تلقی گردید. این کتاب نشان داد که محیط مقدس روحانیت دارای آنچنان رشدعقلانی است که میتواند برطبق موازین دقیق علمی واجتماعی ازخود انتقاد کند ودرصدد چاره‌جوئی برآید.

بعضی از مستشرقین و ایرانشناسان اروپائی در کتابهای خود به اهمیت وعظمت این کتاب اشاره کردند و نشرچنین کتابی را قدمی بسوی اصلاحات اساسی تلقی کردند[1] و نیز ازطرف انجمن کتاب بعنوان کتاب برگزیده سال اعلام گردید.

درمیان طبقات مختلف، بیش ازهمه ازطرف خودروحانیون بالاخص روحانیون فاضل وجوان وآشنا به افکار اجتماعی از این کتاب تقدیر وتمجید بعمل آمد وپس ازنشر این کتاب رشد جامعهٔ روحانیت بیش ازپیش نمایان شد.

البته افرادی هم بوده وهستند که با نشر چنین کتابی لااقل در اوضاع واحوال حاضر موافق نیستند ولی این آقایان محترم نظر خودرا کاملا روشن نکرده‌اند ومعلوم نیست که شرائط واوضاع حاضر را برای نشرچنین کتابی مساعد نمیدانندویا ازکسانی‌هستند که به ارزش اینگونه بررسی‌های اجتماعی کاملا پی نبرده‌اند.

قدرمسلم اینست که نویسندگان محترم این مقالات که بیشتر

---

[1] ــ از جمله در مجله مطالعات اسلامی :

A recconsideration of the Position of the MARJA'AL-TAQLID on the religious institutiom by Ann K. S. Lambton, in STVDIA ISLAMICA XX pp. 115 - 135

آنان ازستارگان درخشان آسمان روحانیتند وبه اسلام وروحانیت عشق میورزند نظری جز خدمت واصلاح نداشته وندارند و بعلاوه مطالب خودرا بعنوان پیشنهاد واظهارنظر ذکرکرده اند وهمواره آمادگی خود رابرای هرگونه انتقادی اعلام داشته اند .

اکنون ما درانتظار نظریات ومقالات اهل فضل دربارهٔ این کتاب و مباحثی ازاین گونه هستیم که بخواست خدا همه آنهارا در کتابی دیگر بعنوان تکمله یا جلد دوم این کتاب منتشرسازیم .

من الله التوفیق و علیه التکلان

شرکت سهامی انتشار

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

ولا تقف ما لیس لك به علم

ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا

بعد از فوت آیةالله بروجردی رحمةالله علیه‌درفروردین ماه ۱۳۴۰ اکثریت ملت ایران که شیعه‌عامل ومقلدِ اعلم هستند و همچنین مردم‌زیادی درکشورهای اسلامی دیگر یکمرتبه‌مواجه باخلائی درنظام اجتماعی دینی خود گردیده با اندوه آلوده‌به

نگرانی از یکدیگر میپرسیدند بعد از این از کی تقلید کنیم ؟ چه شخصی مرجع شیعیان باشد؟ کدام عالم بزرگ صلاحیت زعامت امت رادارد ؟...

این سؤال هنوز هم که ۲۰ ماه میگذرد یك جواب قطعی مشترك پیدانکرده تقریباً بحال خود باقی مانده است.

درآن ایام عده‌ای از مؤمنین بیدار وجوانان مسلمان با نگرانی بیشتری این سؤال را مطرح کرده علاقمند بودند، انتخاب مرجع ازروی حسن نیت وخلوص عقیدت وبا بصیرت اطمینان‌بخش صورت بگیرد وآنها و مردم فهمیده درحاشیه قضیه ودر برابر عمل انجام یافته قرار نگیرند.

این فکرها وبحثها منتهی بمشورتها وجلسه‌هائی شد که تشکیل دهندگان اصلی بیشتر از افراد انجمن‌های اسلامی تهران و شهرستانها یعنی وابستگان به دبیرخانه انجمن‌های اسلامی ایران بودند. وچون غالب آنها بلحاظ مرجعیت و تقلید در صف عوام و تقلید کنندگان قرار داشتند ازیکعده روحانیون فاضل روشندل روشنفکر که اوقات خودرا بهمدردی وهمزبانی وراهنمائی طبقات جوان و تحصیلکرده نیز میپردازند برای تعاطی افکار و ارشاد خوددعوت کردند .

چنین عملی فکر نمیکنیم بتواند مورد ایراد کسی اعم از خواص و عوام قرار گیرد . درهرحال مسلماً مرضی خدا است و بحکم **ولاتقف مالیس لك به علم** وظیفه دینی هر مؤمن است که چشم و گوش باز و دل بیدار داشته، تا اطلاع و اطمینان پیدا نکند بدنبال کسی یا چیزی نرود .

قـرآن تبعیت و تقلید را منع نمیکند ، تبعیت و تقلید کور کورانه‌را منع‌مینماید. خداوندشخص‌را بشکرانهٔ‌چشم‌و گوش و عقل وهوشی که باوداده مسئول می‌شمارد . اتفاقاً در دنیای امروز هم نه‌تنها دستور گیری ودنباله روی منسوخ نشده است بلکه قرن بقرن در اثر توسعه و تنوع مسائل و اجرای‌تخصص و ضرورت انضباط و همگامی در اجتماع معمول‌تر و مقبول‌تر شده‌است. اگر درست‌دقت‌کنیم بیشتر اعمال مردم متمدن بروفق نظام و نقشه‌هائی است‌که قبلا ترسیم وبه‌آنها دیکته شده است. جنبه تبعیت و تقلید از اولوالعلم واولوالامر را دارد. با این تفاوت و با تذکار این نکتهٔ اساسی‌که تسلیم‌کور کورانه‌واطاعت استبدادی نبوده امر دهندگان و ترسیم‌کنندگان‌وظایف‌وتکالیف عادتاً زبدگان باصلاحیت و حسن نیتی هستندکه مردم‌آنها را آزادانه و خواسته ودانسته بطور مستقیم یا غیر مستقیم برطبق مقتضیات در امور مختلف سیاسی ـ تجاری ـ پزشکی ـ علمی ـ فنی وغیره بصورت وکیل ووزیر و مدیر و دکتر ودانشمند و متخصص وغیره انتخاب مینمایند.

قرآن و مذهب تشیع هم‌که باب‌اجتهادرا مفتوح گذاشته و مرجعیت و تقلیدرا تشریع کرده همین را میگوید .

چون مرجعیت (قبل‌ازآنکه مشروطیت وانتخاباتی بایران بیاید و حتی حکومت‌های پارلمانی در اروپای غربی بوجود آید) یك‌عمل انتخابی بوده است و انتخاب‌کننده‌شخصاً موظف به تحقیق و تفحص میشود. بنابر این عمل ما خارج از رویه تحقیق و تفحص الزامی در این امر نمیباشد .

مقصد ابتدائی تحقیق درباره شخصیت نامزدان مرجعیت وانتخاب و معرفی اعلم یا اصلح آنها بدوستان وعلاقمندان بود. ولی بزودی مسئله ازصورت شخصی و خصوصی خارج شده بوضع کلی عمومی تری درآمد. زیرا بلافاصله بعداز طرح مطلب مطالعه در صفات و شرایط مرجع پیش آمد. حتی عقب گرد عمیقتری به مبدأ موضوع و رسیدگی باینکه اصلا تقلید چیست وچه ضرورت دارد لازم شد. بعلاوه این نکته جلب توجه نمود که اعلمیت مثل سایر امور دنیا آیا یك امر نسبی نیست؟ وبرای همه کس و همه جا و همه چیز آیا جواب واحد پیدا میکند؟و اصولا آیا تمرکز ووحدت مرجعیت بلحاظ دینی ودنیائی ضرورت دارد و مصلحت میباشد؟...

با مختصر اشارات وتوجهاتی که آقایان دادند دیدیم مطالعه در اساس مطلب وروشن کردن خودمان و مردم باینکه تقلیدو مرجعیت چگونه در اسلام پیدا شده منظور ازآن چیست وچگونه باید باشد وچگونه عمل شود؟ خیلی مهمتر و مفیدتر ازآن است که بدون دردست داشتن میزان و مبنای جامع مقبولی بیائیم از روی تقلید یا تخمین و تقریب برحسب نظر و سلیقه یا احیاناً غرض، فردی از افراد علمای عظام را نامزد این مقام بنمائیم.

طبیعی است که وقتی کم وکیف کار معین وشرایط ولوازم آن کم وبیش روشن شد هرکس بتشخیص و درایت خود یا با مشورتهای مختصر بسهولت خواهد توانست مرجع قابل قبول را انتخاب نماید. از این راه و باذن خدا کومك مؤثری به حسن انتخاب مرجع و تأمین بیشتر مصالح امت خواهدشد.

ممکن است کسانی این طول و تفصیل‌ها و بحث‌ها و تحقیق را زاید بدانند واصولا مسئله راکوچك بگیرند . البته اگر بنا بود تقلید همانطور که خیلی‌ها تصورمی‌نمایند منحصر بچندمسئله طهارت و نجاست و شکیات و سهویات باشد اینهمه معطلی لازم نداشت ؛ ولی وقتی موضوع را بشرحی که در متن کتاب ملاحظه خواهیدکرد با تمام وسعت و اشکالها وآثارش در نظر بگیرید خواهیددید خیلی بالاتر از این حرفها است .

اتفاقاً عدم توجه تقلیدکنندگان و تقلیدشوندگان بعظمت و امکانها و تأثیرهای مرجعیت باعث کوچکی و کم‌فایدگی وحتی زیانهای شدیدآن شده و میشود.

مرجعیت علاوه بر جنبه آداب دینی فردی جنبهٔ اجتماعی هم‌دینی و هم سیاسی بسیار قوی در مملکت دارد و وزنه‌ای از وزنه‌های آخرت و دنیای ماست . سنگینی وزنهٔ آن از یکطرف درآن مراسم و مجالس سوگواری مفصل متعدد و مکرری که‌در سر تاسر ایران بپاشد دیده‌میشود که‌نه‌تنها درفوت آیةالله بروجردی بلکه بعد از فوت مرحوم آیةالله آقا سیدابوالحسن‌اصفهانی نیز غوغائی در ایران و مخصوصاً در تهران بپاشد مردم درمسیر دسته‌هائی که در بازار راه افتاده بود حقیقةمثل پدر مرده‌ای میگریستند .

سنگینی وزنه مرجعیت از طرف دیگر درتوجه‌مخصوص و تکانی که مقامات دولتی و سیاسی بخود دادند، درتلگرافها، در مجلس تذکرها در اصرار باینکه‌از ایران بعراق منتقل‌شود ودر بسیاری صرف پول‌ها و تحریکات‌پشت‌پرده آنها دیده می‌شود.

تصادفاً درآن ایام عده‌ای از استادان دانشگاه در یك مسافرت نیمه علمی و فنی ونیمه تفریحی خارج تهران بودند،

باآنکه اکثریت مسافرین قیدی به نماز و تقلید نداشتندباتوجه وکنجکاوی خاص این‌خبر رامیشنیدند،می‌خواستندبدانندجانشین معظم‌له کی خواهدشد وکی او را تعیین‌خواهدکرد، اتفاقاً یکی از آنها که بیش از سایریـن ذینفع بنظـر میآمد مسلمان هم نبود ! ...

غرض آنکه مسئلهٔ مرجعیت چه ما مقلد باشیم چه نباشیم علاوه برعنوان مذهبی یك مسئله ملی و تا اندازه‌ای اسلامی و جهانی است ، چه ازجهت مثبت قضیه و فوائد رهبری وتربیت وتقویت مسلمین وچه از جهت منفی یعنی‌سوءاستفاده‌ها واغفالها و اعمال نفوذهائی‌که پیوسته سیاست‌های‌مغرض میخواهند بسود خود وبزیان ایران و اسلام بنمایند !

مختصر غفلت و لغزشی در این باب موجب وبال عظیم و خسارتهای فردی و اجتماعی اعم از دنیوی‌و اخروی میتواند بشود .

نبایدتصور کرد این‌لغزش یاغفلت انحصار به‌تقلیدکنندگان و عامیان دارد . خود مراجع نیز من‌باب اینکه بشرند و بشر جائزالخطا و ممکن الغفلة ومحدودالعلم است، احتیاج به‌تذکر وتوجه وتشکل دارند...

خلاصه آنکه جا دارد بموضوع آنطور که شایستهٔ آنست عنایت شود .

مسئلهٔ مرجعیت و تقلید (باز هم بطوریکه از متن مقالات استنباط خواهیدکرد) یك امر ثابت سادهٔ محرزی‌که مثل اقامه نمازیا پرداخت زکوة دارای نص قطعی‌بدون بحث وتردیدباشد

وهمه مسلمانان آنرا قبول واجراکرده باشند نیست. البته مسلماً ریشه قرآنی دارد و بدست ائمهٔ اطهار علیهم السلام رویانده و پیوندکاری شده است. ولی بدست زمان ضمن سیر تکامل امت اسلام برحسب احتیاج واقتضای وقت و مردم آبیاری شده دائماً تحول وتوسعه یافته است تا بصورت امروزه درآمده. عقل وعمل درپرورش آن بی‌دخالت نبوده است بعداز این نیز باید بدست و بفکرما بفراخورمشکلات ومسائل روزباذن خدا شاخ وبرگ گسترده‌تر وبلندتری بدهد ومیوه‌های تازه ببار آورد : **و ضرب الله مثلا کلمة طیبةکشجرة طیبة اصلهاثابت وفرعها فی‌السماء تؤتی‌اکلها کل حین باذن ربها .**

غرض آنکه مرجعیت یا تقلید حالت خشك وثابتی نداشته لازم بود چنین مطالعه‌ای بعمل آید وهر چه دربارهٔ آن بررسی کاملتر و انطباق با زمان و مکان بیشتر صورت گیرد بصلاح و صواب نزدیکتر وثوابش بیشترخواهد بود .

درجلسات هفتگی متعددی که درپائیز وزمستان سال گذشته تشکیل میشد وبعضی‌ازآقایان سروران از راههای دور وازخارج تهران میآمدند پس از توجه به‌جنبهٔ عمومی مسئله برای آنکه نظم وتقسیمی درکارباشد قرار شد موضوعات مشخص وفصل‌بندی شود و هر یك از آقایان فصلی را انتخاب ودر یك سمیناری‌که تشکیل خواهد شد بیان فرمایند و در معرض استفاده وقضاوت عموم بگذارند. ولی‌چون تدارك و ترتیب سمینار مستلزم صرف وقت زیاد از طرف بانیان و شرکت‌کنندگان بود و مخارج و مشکلاتی را ایجاب مینمود ترجیح دادیم آقایان مطالعات و نظریات خودرا بصورت مقاله درآورده قبلا درآن جمع قرائت

نمایند تا سایرین نیز بشنوند، واگر نظری دارند بگویند. سپس مجموعه بشکل نشریه‌ای چاپ شود.

موضوعات بترتیب ذیل فهرست بندی شد:

۱- اجتهاد وتقلید دراسلام وشیعه
بقلم جناب آقای علامه‌سید محمد حسین طباطبائی
۲- شرایط و وظائف مرجع
بقلم جناب آقای حاج‌سید ابوالفضل موسوی مجتهدزنجانی
۳- اجتهاد در اسلام
بقلم جناب آقای مرتضی‌مطهری
۴- ولایت و زعامت
بقلم جناب آقای علامه سید محمد حسین طباطبائی
۵- انتظارات مردم ازمراجع
بقلم جناب آقای مهندس مهدی بازرگان
۶- روحانیت در اسلام ودرمیان مسلمین
بقلم جناب آقای سید محمد بهشتی
۷- مشکل اساسی درسازمان روحانیت
بقلم جناب آقای مرتضی مطهری
۸- تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت
بقلم جناب آقای حاج سید محمود طالقانی
۹- تقلید اعلم یا شورای فتوی
بقلم جناب آقای مرتضی جزائری
۱۰- مزایا و خدمات مرحوم آیة‌الله بروجردی
بقلم جناب آقای مرتضی مطهری

متأسفانه برای دوموضوع که بجای خود قابل توجه است داوطلبان مربوط فرصتی نیافتند وهمتی نکردند، جای آنها فعلا ـ

خالی مانده است . یکی «روحانیت ومرجعیت درسایر مذاهب» و دیگری «شرح حالی از مراجع بزرگ شیعه درگذشته» .

مجموعه‌ای که اینك تقدیم خوانندگان وعلاقمندان میشود البته کامل وکافی نیست، چه بسیار مطالب که از قلم افتاده وچه بسیار تکرار وتفصیلهای زائد که بمیان آمده باشد. مقالات نیز درعین آنکه سنجیده وپذیرفته است جنبهٔ نظریات شخصی وبحث و پیشنهاد دارد ، ممکن است از هر جهت مورد قبول همه‌کس خصوصاً اهل فن‌قرار نگیرد. بانیان امر ونویسندگان مقالات نیز چنین داعیه‌ای ندارند . طرح مسئله فتح بابی است که میشود . معذلك اگر قبول حق باشد فائده آن کم نیست، شاید در دنیای تشیع‌سابقه نداشته باشدکه چنین‌توجه اصولی وتفحص دسته‌جمعی بقصد موشکافی در گذشته وچاره جوئی‌درحال وپیشرفت درآینده نسبت بمسئلهٔ مرجعیت بعمل‌آمده باشد .

آرزو داریم‌که این گام‌کوتاه بسم‌الله وبالله و فی سبیل‌الله بوده گامهای رساتری بزودی ازطرف‌کسانی‌که معرفت واهلیت بیشتری‌دارند برداشته شود تا خدا خوشنودوخلق خدا خوشبخت شوند !

تهران ــ آذرماه ۱۳۴۱

سید محمد حسین طباطبائی

اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه

بنام خدا

دو کلمه « اجتهاد وتقلید » بادو معنی متقابل خود (که اجمالا برای ما روشن است) درمیان مسلمانها زیاد استعمال میشود والبته نظر بمسئلهٔ معروف عدم جواز تقلید ابتدائی میت که تقریباً می‌توان گفت ازمسلمات فقه‌شیعه است وبواسطهٔ مرگ هرمجتهد مفتی مقلدین وی بتجدید تقلید واتباع مجتهدی زنده مکلفند این‌دو کلمه درزبان مسلمانان شیعه مذهب بیشترازسایر فرق اسلامی مکرر میشود .

این دو کلمه درمیان ما مسلمانان اکنون درهمین‌دومعنی (که احمالا میدانیم) استعمال میشوند وبا مراجعه بسیروآثار

صدر اسلام دستگیر میشود که کلمه «اجتهاد» بعد از رحلت نبی اکرم در عرف صحابه و تابعین در معانی دیگری نیز جز معنی معروف امروزی استعمال میشده است ولی نظر باینکه ما در این مقاله در صدد بحث از اجتهاد و تقلید بمعنائی که در عرف حاضر ما دارند و همچنین ریشهٔ دینی آنها هستیم و تشخیص معانی دیگر نسبت باین منظور جنبه بحث تاریخی دارد متعرض آنها نمیشویم. از برای دریافتن معنی تفصیلی اجتهاد و تقلید و ریشهٔ دینی آنها باید متذکر شد که:

اولا ـ از نظر شیعه آیین پاك اسلام گذشته از یکرشته معارف اصلی مربوط بمبدأ و معاد و یکرشته دیگر اصول اخلاقی، یك سلسله قوانین و مقررات در اطراف اعمال انسانی دارد که بدون استثناء بهمهٔ جهات زندگی جامعهٔ انسانی رسیدگی نموده هر انسان مکلفی را (اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم و مرد و زن در هر محیطی و با هر شرایطی زندگی نماید) موظف میکند که اعمال فردی و اجتماعی خود را با آنها تطبیق نموده و از آن دستورات که مجموعه آنها بنام شریعت نامیده می‌شود، پیروی نماید.

والبته تطبیق هیچ عملی بقانون و حکم مربوط خود بدون تشخیص علمی متن همان قانون میسر نیست و از همین روی تحصیل علم بقوانین علمی و احکام فرعی اسلام یکی از وظائف مسلمین خواهد بود.

اینمسئله درعین اینکه از راه اعتبار عقلی بثبوت میرسد: بیانات کتاب و سنت نیز همین معنی را تأیید میکند[1] و ثانیاً

---

۱ ـ اما از راه اعتبار عقلی. زیرا عقلا نمی‌توان تردید داشت که انجام دادن انسان عملی را که نمی‌داند. از قدرت و ←

نظر باینکه بیانات دینی که در کتاب وسنت واقـع است کلی و محدود وصور اعمال وحوادث واقعه که مسائل مورد ابتلاء را تشکیل میدهند غیرمتناهی ونامحصورند برای بدست آوردن جزئیات احکام وتفاصیل آنها راهی جز اعمال نظر وپیمودن طریق استدلال نیست والبته این مطلب نیز برای ما معلوم است که در بیانات دینی که بدست ما رسیده راه دیگری جز همین راه عادی برای رسیدن

توانائی انسانی خارج است وتکلیف بغیر مقدور عقلا غیرجائز. پس همان اوامر ونواهی که تکالیف ووظائف دینی‌را تثبیت‌میکند لزوم تحصیل علم بآن تکالیف ووظائف را نیز تثبیت میکند واز راه بیانات دینی‌نیز آیاتی که بعموم خود تکلیف‌حرجی یا تکلیف عاجز یاظلم را از حق سبحانه نفی‌میکند، برای اثبات این‌مطلب نافعند مانند « لایکلف‌الله‌نفساً‌الاوسعها » بقره آیـهٔ ۲۸٦ و آیهٔ لایستطیعون حیلة‌ولایهتدون‌سبیلا» ترجمه (مگر مردان وزنان‌و کودکانی که توانائی‌شان گرفته شده ونمیتوانند حیله‌ای اندیشندو یاراهی بمقصد پیداکنند) وآیهٔ «ان‌الله‌لایظلم‌الناس‌شیئا» (ترجمه) تحقیقاً خداوند هیچ‌گونه ظلمی رادر حق مردم روا نمی‌دارد.

وآیاتی که مؤاخذه رامنوط باتمام حجت میکند مانندآیهٔ «لئلایکون‌الناس‌علی‌الله‌حجة» و نظایر آنهـا و همچنین روایات بسیاری که جاهل قـاصر را معذور میدارد التزامـاً دلالت بلزوم ایجاب تحصیل درامر تکالیف دارد و از کلمات معروفه نبی‌اکـرم است که فرمود «طلب‌العلم‌فریضة‌علی کل‌مسلم» ودر مجالس، مفید باسند خود از امام ششم روایت می‌کند که خدایتعالی روز قیامت از بنده خود میپرسد آیا می‌دانستی؟ اگر گوید بلی‌میفرمایدچرا بآنچه میدانستی عمل نکردی؛ واگر بگوید نمی‌دانستم. میفرماید چرا یاد نگرفتی تا عمل کرده باشی ؟ در نتیجه بنده را محکوم می‌کند و همین است معنی حجت بالغه آنجا که فرماید «ولله‌الحجة البالغة» .

باین هدف نشان داده نشده است .

وازهمین‌جا روشن میشود که برای تشخیص وظائف‌واحکام دینی باید راهی‌را پیمود که عقلاء اجتماع برای تشخیص‌وظایف فردی واجتماعی ازمتن قوانین ودستورات کلی وجزئی‌ومعمولی میپیمایند و بعبارت دیگر یك‌سلسله قواعدی راکه برای بدست آوردن وظایف ومقررات بکار برده میشود باید بکار انداخته وظائف واحکام‌شرعی را ازمتن بیانات دینی استنباط نمود .

کسی که‌اخبار ائمه دین‌راسیر تتبع مینماید مواردبسیاری را ملاحظه خواهدکرد که درآنها ائمه دین باصحابه و پیروان یا با مخالفین خود بمباحثه ومناظره پرداخته احکام شرعی‌رااز کتاب خدا وسنت پیغمبر(ص) بطریق معمولی استنباط نموده‌اند این‌همان معنی اجتهاد است که در محاورات امروزی ما جاری است و بنابراین معنی اجتهاد : بدست‌آوردن حکم شرعی است ازبیانات دینی بطریق نظر واستدلال که وبکارانداختن یکسرشته قواعد مربوط (قواعداصول‌فقه) انجام یابد.

نتیجه

نتیجه‌ای که از این بیان دستگیر میشود اینست که یکی ازوظائف مقرره اسلام برای جماعت مسلمین تشخیص‌علمی‌احکام دین‌است ازراه اجتهاد وپرروشن است که انجام این‌وظیفه‌برای همه افراد مسلمین امکان پذیر نمیباشد وتنها عده معدودی‌قدرت وتوانائی‌انجام‌این‌وظیفه را داشته میتوانندبابررسی بیانات‌دینی از راه استدلال‌ونظر بکارانداختن قواعد استنباط احکام‌ومقررات اسلام‌رابدست‌آورند تعذر اجتهاد دراحکام برای همه ازیکطرف و وجوب تحصیل معرفت باحکام دین‌برای همه ازطرف دیگر ،

موجب گردیده است که دراسلام برای افرادی که توانائی‌اجتهاد ندارند وظیفهٔ دیگری درنظر گرفته‌شود وآن‌اینست که‌احکام‌دینی مورد ابتلاء خود را ازافرادی‌که دارای ملکه اجتهاد و قریحه استنباط میباشند اخذ و دریافت دارند واینست معنی کلمه تقلید درمقابل کلمه‌اجتهاد که درمیان ما دایر وپیوسته مورد استعمال است بهترین دلیل برای ثبوت حکم تقلید نسبت بجاهل، سیره مستمره مسلمین است که ازصدر اسلام تا امروز درمیان مسلمین دائربود وپیوسته اشخاصی‌که توانائی اجتهاد را نداشتند و از تحصیل علم استدلالی باحکام شرعیه ومعارف دینیه مستقیماً عاجز بودند بفقهاء و دانشمندان مورد وثوق مراجعه نموده مسائل مورد ابتلای خود راازآنها اخذ میکرده‌اند گذشته ازآن‌شواهد ازکتاب وسنت میتوان پیدا کرد که مسئله وجوب تقلیدرا برای جاهل بحکم‌تأیید مینمایند مانندآیاتی‌که غیررا باتباع وپیروی عالم دعوت میکند و روایاتی‌که درخصوص تقلید وارد است یا بعضی‌ازاصحاب را بفتوی‌دادن ترغیب وتحریص مینماید ونظایر آنها که تصریحاً یاتلویحاً متعرض مسئله تقلید میباشد .

با بیان گذشته معنی (اجتهاد و تقلید) و ریشه دینی آنها فی‌الجمله روشن میشود ولی با نظری دقیق‌تر و بحثی عمیق‌تر میتوان بدست آورد که موضوع اجتهاد و تقلید ریشه وسیع‌تری داردوسلوک‌طریق‌اجتهاد وتقلید یکی‌ازاساسی‌ترین اجزاءبرنامه زندگی انسان میباشد و هر انسانی با فطرت انسانی خود راه زندگی را در جائی‌که میتواند با اجتهاد عاجز است با تقلید میپیماید وبنابراین دستور اجتهاد وتقلید در اسلام ارشاد مردم خواهد بود بسوی روشی‌که فطرت انسانی بوی هدایت مینماید.

این مطلب را با بیان آینده بطور اختصار میتوان توضیح داد: نوعیت انسان مانندنوعیتهای دیگری که درجهان آفرینش وجود دارند، مناسب ساختمان وجودی خود هدفی دارد و طبق هدف مخصوص خود، باقوی وادواتی تجهیز شده است. باوسائل و تجهیزاتی که دارد پیوسته از راه ابقای وجود و رسیدن بهدف کمالی خود بابکار انداختن همان وسائل وتجهیزات کوشا بوده فعالیت میکند.

فعالیت ویژه انسان در راه مقاصد زندگی فعالیتی است ارادی وازفکری که ویژه انسان است سرچشمه میگیرد. انسان اوضاع جهان وآفرینش وهمچنین حوادثی راکه در دسترس وی قرار دارد وهمچنین‌ماده‌ای راکه‌روی‌آن کارمیکند تشخیص‌میدهد واعمال وکوشش‌هائی راکه در آنها بامکاناتی امیدوار است از جهت خیروشر ونفع وضرر وباید ونباید می‌سنجد و پس‌از اینکه کاری مناسب مقاصد حیاتی خود یافت و مارك (این کار را باید کرد) برویش زد اقدام بعمل کرده‌کار را انجام میدهد.

آنچه ما بانهاد خدادادی خود درك میکنیم اینست که تا علل و عوامل یا لوازم وآثار، چیزی را درك نکند، بثبوت و واقعیت‌آن‌چیز قضاوت نخواهدکردوهمچنین تاعوامل وموجبات یاآثار وفوائدکاری‌را ازنظر نگذراند، بانجام‌دادن آن‌کار اقدام نخواهد نمود.

ما در خودمان عیناً مشاهده میکنیم که هرپدیده‌ای از پدیده‌های هستی‌وهرحادثه‌ای ازحوادث جهان بیکی از حواس‌ما جلوه میکند. حتی کوچکترین صدائی که میشنویم برگشته از علل پیدایش وی جستجومینمائیم وهرکاری راکه میخواهیم‌انجام

دهیم، تفصیلا یا اجمالا علت اقدام خود را واگر ازآن‌هم غفلت داشته‌باشیم لااقل فوائد ومنافع کاررا ازنظرمیگذرانیم و بالاخره درمورد تشخیص فکری نامبرده یك فعالیت فکری ازعلل وفوائد بعمل می‌آوریم این فعالیت و جستجوی فکری همانست که باصطلاح علمی‌استدلال نامیده‌میشود پس انسان بافطرت خدادادی و موجودیت تکوینی خود یك موجود استدلالی است وطبعاً هم در نظریات علمی و هم در قضایای عملی خود راه استدلال میپیماید چیزی که هست اینست : معلومات نظری و همچنین احتیاجات علمی انسان بی شمار و باندازه‌ای زیاد و بیرون ازحد و حصر است که هرگز یکفرد انسان عادی بشمردن آنها قادر نیست تاچه رسد باینکه در هریك از جزئیات آنها تفصیلا باستدلال پرداخته بانیروی فکری خود درتشخیص حق و باطل وخیروشر آنها استقلال بخرج دهد البته همین‌است که طبعاً افراد انسان را بسوی اجتماع مدنیت کشانیده فعالیت های مربوط بزندگی‌را درمیان‌شان توزیع وتقسیم مینماید. درك این‌حقیقت، انسان را(اضطراراً) وادار مینماید که درجهاتی از زندگی خود که تا اندازه‌ای درمعرفت وشناسائی آنها تخصص وخبرت دارد بسلوك راه استدلال پرداخته با تشخیص علمی پیش رود . یعنی اجتهاد نماید ودرجهات دیگری که تخصص وخبرت ندارد. بکسی که ایمان بخبرویت ودرستکاری وی دارد گرویده بواسطه همین اتصال ، تشخیص علمی او را برای خود تشخیص علمی فرض نموده پیش رود . یعنی عمل خود را بنظر وی تطبیق نموده از وی تقلید نماید .

ما هرکاری راکه بخواهیم و راه ورسمش راندانسته‌باشیم

بخبره همان کار مراجعه میکنیم و بهرشغلی که خواسته باشیم وارد شویم راه وچاره او را ازمتخصص همان شغل میپرسیم وهرفن و صنعتی را که میخواهیم یاد گیریم بشاگردی استادی میشتابیم کـه در آن فن وصنعت بصیر وکار کرده است ، درمان درد را از پزشك ، نقشه بنا را از معمار میخواهیم و اصولا سازمـان تعلیم وتربیت عمومی در محیط اجتماعی انسان روی همین اصل استوار است .

نتیجه

از بیان گذشته نتیجه گرفته میشود که :

اولا ـ مسئله اجتهاد وتقلید یکی ازاساسی ترین وعمومی ترین مسائل حیاتی انسان میباشد و هر انسانی پـای بدایره اجتماع میگذارد ازلحاظ رویه اجتهاد و تقلید ناگزیر است .

ثانیاً ـ هرانسانی دربخش بسیار کوچکی ازجهات زندگی خود به اجتهاد میپردازد و بخشهای دیگررا (بزرگترین قسمت زندگی) با تقلید میگذراند راستی کسی که میپندارد در زندگی خود زیر بار تقلید نرفته و نخواهد رفت با یك پندار دروغی و خنده‌دار خود را فریب میدهد .

ثالثاً ـ قضاوت عمومی و فطرت بجواز تقلید یا لزوم آن در جائی است که انسان جاهل بوده توانائی اعمال نظر و بررسی فکری مسئله را نداشته باشد و مـرجع تقلید و پیشوای مفروض مرجع صلاحیت‌دار یعنی در مسئله مفروضه صاحب نظـر و قابل اعتماد و وثوق بوده باشد در غیر این صورت تقلید قابل ذم و نکوهش است .

درذیل نتیجه اولی (فطری بودن اجتهاد وتقلید) میگوئیم

که دین اسلام چنانکـه از بیانات مکرر و روشن کتاب و سنت بدست میآید دین فطرت است و انسانیت را بسوی یك سلسله مسائل حیاتی‌دعوت میکندکه خصوصیت‌آفرینش انسانی وفطرت خدادادی او بسوی آنها هدایت و رهبری مینماید خدای متعال درکتاب آسمانی خود در سورهٔ روم آیهٔ ۳۰ میفرماید :

(فاقم وجهك للدین حنیفاً فطرة الله التی فطرالناس‌علیها لاتبدیل لخلق‌الله ذلك‌الدین القیم .) خلاصهٔ ترجمه : پس‌در حالت اعتدال وباکمال استواری دین را استقبال نموده بپذیرد دینی که بآفرینش مخصوص انسانی منطبق شود زیراآفرینش‌ثابت است (ومیتواند دینی راکه بآن منطبق است تثبیت‌کند) وآن‌دین میباشدکه میتواند مردم را اداره نموده بسعادت برساند. والبته نظر باینکه (اجتهاد وتقلید) یکی از مسائل اساسی فطری است دین مقدس اسلام‌که بفطرات اصلی دعوت مینماید بسوی آن‌نیز دعوت خواهد نمود .

درخاتمه‌باید متذکربود تقلیدی که‌مورد بحث ماست‌غیراز تقلیدی است که‌بمعنی‌تبعیت کورکورانه‌وپیروی بیخردانه‌میباشدکه اسلام‌با تمام‌قوی باوی مبارزه میکند و قرآن‌کریم[1] او را یکی

۱ـ مانند آیهٔ شریفه : قالوا بل نتبع ماالفینا علیه آبائنا او لوکان آباؤهم لایعقلون شیئاً و لایهتدون . بقره ۱۷۰ (ونظیر این‌آیه درسورهٔ مائده ۱۰۴ نیزواقع است .)

ترجمه ـ می‌گویند بآنچه برما نازل نموده تابع نمیشویم . بلکه تابع میشویم بآن‌طریقه‌ای‌که پدران خودرا روی‌همان‌طریقه یافته‌ایم . آیادرصورتی‌که پدرانشان نادان‌بوده راه‌راپیدانکنند. باز تبعیت آنها را می‌کنند . (و مثل الذین کفروا کمثل‌الذی ینعق بما لایسمع الادعاء و نداء صم بکـم عمی فهم لایعقلون . و ـــ

ازرذیلترین و مذموم‌ترین صفات انسانی شمرده آنانی راکه از نیاکان وبزرگانشان ویا ازمردمان هواپرست وهوسباز، بی‌چون وچرا وبدون منطقی‌صحیح‌تقلید وتبعیت میکنند ودنبال هرصدائی میافتند جزء حیوانات میشمارد زیرا مغز متفکر خودرا ازدست داده خاصیت انسانیت شان‌که فطرت استدلال وکنجکاوی بوده باشد بتاراج رفته است .

← کسی‌که این‌کفار را دعوت می‌کند مانندکسی است‌که‌حیواناتی‌را صدا میزندکه ازدعوت وی چیزی جز صدا درك‌نمیکنندایشان‌گوش شنواوزبان‌گویا وچشم‌بینای‌خودرا ازدست‌داده‌اند ودرنتیجه‌چیزی نمی‌فهمند و تعقل نمیکنند .)

آقای سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی

شرائط و وظایف مرجع

بنام خدا

دین اسلام گذشته ازاصول اعتقادی که ازروی علم ویقین میباید بدان معتقد بود، مشتمل بریك سلسله وظایف عملی است که همه افراد درشرایط مخصوصی بدان موظف میباشند وقسمتی ازآن دستور وآئین خداپرستی‌است وقسمت دیگر مربوط بشئون زندگی فردی واجتماعی وچگونگی روابط بین افراد میباشدکه قسمت‌اول‌را **عبادات** ودوم را **معاملات** و مجموع آنرا **شریعت** نامیده‌اند وقسمت دوم شامل کلیه اموری است که درنظام‌اجتماع اعم ازحقوق ، سیاسات ، اقتصادیات ، نحوه تعلیم و تربیت ، حکومت ، قضاوت ومجازات ، مدخلیت دارد ودین اسلام در

همه این‌موضوعات مداخله داشته وقوانین مخصوصی در هرباب وضع نموده است .

منابع استخراج احکام شریعت مطابق مذهب شیعه امامیه بچهار اصل (کتاب، سنت، اجماع وعقل) منحصر بوده والبته بیشتر احکام‌درکتاب وسنت که بمنزلهٔ قانون اساسی وآئین‌نامه اجرائی‌آن میباشد بطور مستقیم وغیر مستقیم بیان شده است .

مقصود ما ازطریق مستقیم ، بیان حکم موضوعی بصورت صریح و واضح مانند تحریم قمار وشراب است‌که موضوع ، در نظرمردم روشن وحکم آن نیز صریحاً ذکر شده است ومقصود غیرمستقیم آنست‌که حکم بصورت‌کلی مانند :**احلت‌لکم‌الطیبات** گفته شود وازآن‌استفاده میشود‌که مثلا خوردن سیب‌حلال است که اولی‌را نص‌ودومی را ظاهر گویند .

وچنانکه مسلم‌است هرقانونی‌که بابلاغ رسمی منتهی شد میباید برنامه عمل مکلفین بدان قرارگیرد وجهل برآن و یا دعوی جهل عذرناموجه بشمار رفته ورفع مسئولیت از افـراد نمیکند (گواینکه دردین اسلام در بعضی موارد استثنائی نسبت بجاهل بحکم ارفاق شده وابلاغ خصوصی در ایـجاد مسئولیت شرط شده‌است مانند حرمت ربا وصحة اتمام نماز درموردقصر وجاهل قاصر نیزمتعذر شناخته شده است).

دراین‌صورت تحصیل علم باحکام و قوانین شریعت لازم بوده ومانند سایرفنون‌که در حفظ نظام اجتماع ضرورت دارد میباید عده‌ای ازمسلمانان متصدی آن بوده باشند واشخاصی که توانائی استخراج احکام از مدارك نامبرده دارند بمنظورتعیین و رفع مسئولیت ازخود ودیگران بدان اشتغال ورزیده ودراین باب‌کوشش بنمایند . ازاین عمل درعرف متشرعه باجتهاد ودر

اصطلاح قرآن به تفقه تعبیر ولزوم آن تأکید شده است چنانکه میفرماید :

« فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذ ارجعوا الیهم لعلهم یحذرون ... ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... »
وازاین قبیل آیات کریمه وروایات مشابه آن، طبقه مجتهد ومقلد هر دو بوضوح استنباط میشود .

وهمه افراد غیر مجتهد اعم ازاینکه جاهل صرف بوده و یا درفنون دیگر عالم وحتی اگر درفن خود استادهم بوده باشند میباید درفرا گرفتن احکام شریعت بفقیه مراجعه بنمایند چنانکه فقیه نیز درمسائل مربوط بفنون دیگر که از آن بی اطلاع میباشد ازعلماء آن فن پیروی میکند .

وخلاصه رجوع جاهل درهر باب بعالم کارشناس یك امر فطری وطبیعی است و بدون آن نظام اجتماع مختل میگردد .

والبته امانت ومورد اطمینان واعتماد بودن فقیه نیز شرط مهم مراجعه است که از آن دراصطلاح فقیه بعدالت تعبیر میشود و این معنی درکلیهٔ منصب های شرعی اعم از فتوی و قضاوت و امامت لازم بوده ومخصوصاً در متن حدیث مربوط بتقلید که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده اند بدین شرط اهمیت بیشتری داده شده است چنانکه میفرماید :

«فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه » وحاصل مضمون آن چنین است :

هرآنکه از فقهاء خویشتن دار بوده وایمان خودرا بهیچ قیمت از دست نمیدهد ودرمقابل هوسهای نفسانی ازقبیل هوای

جاه ومال‌مقاومت میکند وفرمان خداراکه به‌دیگران میرساند خود نیزبکار می‌بندد عامه مردم میتوانند ازاو تقلید بنمایند .

وراه تشخیص مجتهد عادل برای اشخاصی‌که از تحصیل معرفت یقینی متمکن نیستند درحد اقل شهادت صریح دونفراز اهل خبره مورد وثوق میباشد ونمیتوان دراین‌باب از عواطف واحساسات وسلیقه های شخصی پیروی نمود ویا بگفتهٔ هر تازه وارد ونوشته جرائد ترتیب اثرداد چه موضوع دین و مذهب و عقیده و ایمان مهم‌تر از آنست‌که بمحابات و مماشات برگزار شود ومسامحه دراین امرکه مؤدی‌برزیان وگمراهی در هردو نشئهٔ حیات میگردد ، جبران پذیر نیست .

درصورت اتفاق نظردرمیان مجتهدین تکلیف مقلد روشن وآسان‌تراست وبهریك از آنها میتواند مراجعه بکند. ولی در صورت اختلاف نظروتعارض آراء ، میباید (مطابق‌قول‌مشهور) به اعلم آنها رجوع نماید . چه ترجیح مرجوح بحکم عقل ، کار ناپسندی بوده و نیز رجوع باعلم ، از نظر تکلیف ظاهری قدر متیقن است ، بطوریکه در هرفن دیگرهم هرکه ماهرتر و استادتر است ، اطمینان بخش‌تر نیز میباشد و شکی نیست‌که بالاترین وجوه ترجیح دراین مورد همان اعلمیت است . حتی اگر طرف مقابل زاهدتر وپارساتر هم بوده باشد . چه پایهٔ حجیت درکتاب وسنت در درجه‌اول براساس علم ودانش گذاشته شده وعدالت وتقوی بمنظورصیانت فقیه عالم ازانحراف‌وتحریف شرط شده است و ارجحیت درمشروط مقدم برارجحیت درشرط آنست ونتیجهٔ اعلم‌عادل برعالم اعدل رجحان خواهد داشت و چنانکه خود مجتهددرمورد تعارض دو دلیل میباید بیکی‌ازآنها که دارای مرجحات است ترتیب اثر بدهد .

تعارض آراء مجتهدین‌هم نسبت بمقلد همین حال‌رادارد چه هردو عمل بمعنی اخذ نتیجه است وراجح را میباید در همه جا مقدم داشت .

راه تشخیص اعلم نیز مـانند تشخیص اصل اجتهاد بوده وتفاوتی دراین‌میان نیست ومخصوصاً دراین زمان تحصیل‌اطلاع بحال‌مجتهدی ازجهة علم‌وتقوی بواسطه‌کثرت طرق ومواصلات و سهولت ارتباط و تفاهم بین مجتمعات مسلمین از دورانهای پیشین‌فراهم‌تر وهمچنین استحضارازفتاوای فقهاء با توسعه‌وسائل طبع ونشر آسان‌تر است .

واگر احیاناً تشخیص اعلم مطلق ویا نسبی غیر ممکن و یا منجر بعسر وحرج بوده باشدطبعاً این قسمت از تکلیف‌ساقط میشود وبهر فقیه عادل میتوان مراجعه نمود .

ناگفته‌نماندکه‌درصورت تساوی‌مجتهدین ازحیث‌صلاحیت مقلدفقط درابتداء امر آزادن‌عمل نسبت به‌تعیین وانتخاب‌مرجع فتوی‌دارد وبعداز مراجعه وتحقیق تقلید، بجز در مورد خروج فقیه ازصلاحیت ویافوت او ویا دسترس پیداکردن بفقیه اعلم‌حق تجدید نظر وعدول بدیگری ندارد زیرابرحسب وظیفه ومطابق دلیل باعمال خود حجة ومستند شرعی بدست‌آورده‌است ودیگر نمیتوان حجة شرعی را ببازیچه گرفت و بدلخواه خود آنرا تبدیل‌نمود. وبسا هست که عمل بمخالفت قطعی حکم واقعی‌منجر میگردد .

درپایان تذکر این نکته لازم بنظر میرسد. چنانکه از فحوای آیات وروایات‌باب استنباط میشود برمسلمانان‌ومخصوصاً دانشمندان قوم لازم است‌که درحفظ اساس اجتهاد وتبلیغ دین و تقویت سازمان روحانیت اسلام همه گونه‌کمك مادی ومعنوی

مبذول بدارند وتدبیری بکار ببرند که تا هیچ عصر واوان سلسله منقطع نشده واین مسند ازشاغلین باصلاحیت خالی نماند .

بالخصوص لحن مؤکد هردوآیه شریفه که ذکرشده روی اصل‌تعاون وتکامل واشتراك درمسئولیت، جامعه‌مسلمین راموظف میسازدکه‌دراجتماع خودبرای متصدیان این منصب جابازکرده، موجب پیدایش و پرورش آنان را فراهم نمایند. و همواره عدهٔ کافی آمادهٔ انجام وظیفه داشته باشند ودرغیر اینصورت همگان مسئول ومقصرخواهند بود .

بویژه در این عصر کـه نغمه‌های ضد دین و دعوت‌های مخالف‌اسلام‌ازهرسو بلند شده‌است ودجالان‌رنگارنگ‌به‌ترکتازی پرداخته‌اند، ازیك سوطرفداران مکتب مادی ومبلغین‌مسیحیت بالقاء شبهه دراصول وفروع آن قیام نموده‌اند واز سوی دیگر سیاستهای متضاد ، در انهدام آن توافق نظر پیدا کرده است نیازمندی بعلماء دین وفقهاء صالحین بیشتر احساس میشود.

واشخاصیکه درتأیید وپشتیبانی‌وتوسعه شعاع عمل‌سازمان روحانیت وبسط دعوت‌اسلام درکشورهای خارج، همت‌بگمارند، در ردیف مجاهدین صدراول درآمده نه‌تنهاخودشان را ازورطهٔ شبهات گمراه کننده نجات‌میدهند؛ بلکه میتوانند بدینوسیله کلی بشریت را از مهلکه بی‌دینی و ماده‌پرستی خلاصی بخشند . چه ادیان دیگر بفرض اینکه ازسرچشمهٔ وحی‌آسمانی تراوش‌نموده است غالباً جنبهٔ محلی وقبیله‌ای زمانی داشته وباترقی فکر بشر وتطور روز افزون اوتطبیق‌نمیکرده‌وهم بمرور زمان وتحریفات گوناگون صفا وحقیقت خود را ازدست داده است ودیگر قادر به‌تهذیب نفس وتصفیهٔ روح واحیای وجدان بشر که هدف اساسی

همه ادیان آسمانی است نمیتواند بود و مانند داروی فاسد شده نه فقط شفابخش و سودمند نیست بلکه مضر و احیاناً مهلک، نیز میباشد .

۲۳ ذی‌قعدة‌الحرام ۱۳۸۰

سید ابوالفضل موسوی

مقاله زیر متن سخنرانی است که جناب آقای مرتضی مطهری در تاریخ ۱ر۲ر۴۰ در انجمن ماهانه دینی ایراد فرموده‌اند وقسمت اول آن بطور مشروحتر تحت عنوان «اصل اجتهاد در اسلام» در نشریه سالیانه مکتب تشیع سال ۱۳۴۰ بطبع رسیده است و آن را بعنوان یکی از مقالات خود در این مجموعه لطف کرده‌اند.

اجتهاد در اسلام

بنام خدا

الحمدلله رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی عبدالله و رسوله وحافظ سره ومبلغ رسالاته محمد وآله الطیبین الطاهرین .

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . **وماکان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذ ارجعوا الیهم لعلهم یحذرون** (سوره توبه آیه ۱۲۲) .

البته آقایان محترم بالطبیعه حدس میزنند که علت اینکه در این ماه موضوع «اصل اجتهاد در اسلام» را انتخاب کردیم

چه بود؟ باصطلاح رعایت مناسبتی شد، وآن اینکه دراین ایام بعلت فوت یك عالم جلیل‌القدرپیشوا ومفتی بزرگ شیعه که‌هنوز هم که سه هفته تقریباً از فوت ایشان میگذرد باز مردم متأثر و سوگواراندوفوت ایشان تأثیرعمیقی‌در روحیه مردم کرد. مسأله اجتهاد وتقلید مسأله روز شده .

البته ایشان شخصاً طوری بودندکه کسانی‌که از نزدیك با ایشان‌آشنا بودند بایشان‌ارادت می‌ورزیدند. ولی دراین‌تأثر عمومی، بیش‌از آنکه بخواهیم روی شخص ایشان حساب‌کنیم ، باید روی یك اصل کلی حساب‌کنیم وآن موضوع تأثیرعمیق‌دین در روحیهٔ بشراست، بایدبفهمیم که دین‌هما نطور که قرآن‌فرموده فطرت الهی است وتاکجای‌اعماق روح بشر نفوذ دارد، برخلاف نظریهٔ‌کسانیکه می‌پندارنددین یك پدیدهٔ سطحی ویك امر تلقینی است وحوائج وموجبات دیگری دین‌را بر بشر تحمیل کرده‌است، اینگونه‌حوادث بمامیفهما ندکه دین اصیل‌تروفطری‌تر واساسی‌تر از اینها است .

ضمناً باید برای مادرسی باشد وبدبینی را ازخودمان‌دور کنیم، دائماً آیهٔ یأس نخوانیم ونگوئیم‌مردم دین ندارند، بیدینی چنین وچنان‌کرد، باید بدانیم‌که دین در طبع بشر بر بیدینی مقدم‌است، بیدینی‌انحراف وعارضه‌ای است‌که رخ میدهد؛ اصل وطبیعت اصلی دین‌داری است، باید از اینگونه حوادث، ایمان پیداکنیم بآن سیلی‌که در عمق روح مردم جریان دارد واز آن بطور صحیح استفاده‌کنیم .

اکثریت نود ونه‌درصدمردم که‌درفوت فقید معظم‌سوگوارند ازنزدیك شخص‌ایشان رانمیشناختندوبفضائل ایشان‌آشنا نبودند، ازاینجهت متأثرندکه اجمالاً حس میکنند مظهردین وپیشوای

دین خود را ازدست داده‌اند، پس این تأثر بیش‌ازآنمقدارکه جنبهٔ شخصی داشته باشد جنبهٔ کلی واصولی دارد، وبهمین دلیل درس‌است وآموزنده است وگواه برصحت‌آن تعلیم عالی‌اسلامی است که میگوید دین جزء سرشت‌آدمی‌است وفطرت الهی است.

همانطوریکه عرض‌کردم مسألهٔ اجتهاد وتقلید این روزها مسأله روزاست، بسیاری اشخاص این‌روزها میپرسند ویاباخود فکر میکنندکه آیا اجتهاد در اسلام چه صیغه‌ایست و ازکجای اسلام درآمده‌است؟ چرا باید تقلیدکرد؟ شرایط اجتهادچیست؟ مجتهدکیست؟ وظایف مقلد چیست؟ والبته‌بعضی ازاین‌موضوعات علمی است وبطور خلاصه اشاره میکنیم .

اولا باید ببینیم اجتهاد یعنی‌چه ؟ اجتهاد بطور سر بسته بمعنای صاحب‌نظرشدن در امردین است، ولی صاحب نظربودن واعمال نظرکردن درامورد‌ینی از نظرماکه شیعه هستیم دوجور است: مشروع وممنوع. همانطوریکه تقلید نیز بردو قسم است: مشروع وممنوع .

امااجتهادی‌که ازنظرماممنوع‌است بمعنای تقنین‌وتشریع قانون است، یعنی مجتهد حکمی راکه‌در کتاب وسنت نیست بافکر خودش ورأی خودش‌وضع‌کند؛ این‌را دراصطلاح «اجتهاد رأی» میگویند،اینگونه‌اجتهاد ازنظرشیعه ممنوع‌است ولی‌اهل‌تسنن‌آنرا جایز میدانند . آنها منابع تشریع و ادلهٔ شرعیه راکه ذکر میکنند میگویند: کتاب وسنت واجتهاد. اجتهادراکه‌مقصودهمان «اجتهاد رأی» است درعرض‌کتاب وسنت قرارمیدهند .

این اختلاف نظر ازاینجا سرچشمه میگیردکه اهل‌تسنن میگویند احکامی‌که بوسیلهٔ‌کتاب و سنت تشریع شده محدود و متناهی‌است وحال‌آنکه وقایع‌وحوادثی‌که پیش می‌آید نامحدود

است . پس یك منبع دیگر غیر از کتاب و سنت لازم است معین شده باشد برای تشریع احکام الهی و آن همان است که از او باجتهاد رأی تعبیر میکنیم ، در این زمینه احادیثی هم از رسول اکرم (ص) روایت کرده‌اند از آن جمله اینکه رسول خدا(ص) هنگامی که معاذبن جبل را بیمن میفرستاد از او پرسید در آنجا چگونه حکم میکنی؟ گفت مطابق کتاب خدا، فرمود اگر حکم را در کتاب خدا نیافتی چگونه حکم میکنی ؟ گفت از سنت پیغمبر خدا استفاده میکنم، فرمود اگر درسنت پیغمبر خدا نیافتی چه خواهی کرد؟ گفت **اجتهدرأیی** یعنی فکر و ذوق وسلیقه خودم رابکار میاندازم، احادیث دیگر هم دراین زمینه روایت کرده‌اند.

در اینکه «اجتهادرأی» چگونه است وبچه ترتیبی صورت بگیرد در میان اهل تسنن اختلاف نظر است، شافعی در کتاب معروف خودبنام«الرسالة» که اولین کتابی است که درعلم اصول فقه نوشته شده وچاپ شده وبنده درکتابخانه مجلس دیده‌ام بابی دارد بنام باب‌الاجتهاد ، شافعی درآن کتاب، اصرار دارد که اجتهادی که دراحادیث آمده منحصراً «قیاس» است قیاس اجمالا یعنی موارد مشابه را در نظر بگیریم و در قضیه مورد نظر خود مطابق آن موارد مشابه حکم کنیم.

ولی بعض دیگراز فقهاء اهل‌تسنن اجتهاد رأی را منحصر بقیاس ندانسته‌اند ، « استحسان » را نیز معتبر شمرده‌انـد . استحسان یعنی‌اینکه مستقلاً بدون اینکه موارد مشابه را درنظر بگیریم به بینیم اقرب بحق و عدالت چیست و ذوق و عقل ما چگونه می‌پسندد همانطور رأی بدهیم ، وهمچنین‌است«استصلاح» یعنی تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر، وهمچنین‌است « تأوّل » یعنی هرچند حکمی درنصی‌ازنصوص دینی ، درآیه‌ای از آیات

قرآن و یا حدیثی از احادیث معتبرهٔ پیغمبر خدا (ص) رسیده ولی بواسطه بعضی مناسبات ما حق داشته باشیم ازمدلول نص صرف نظر کنیم و « رای اجتهادی » خوذ را مقدم بداریم .

هر کدام از اینها احتیاج بشرح وتفصیل دارد و بحث شیعه وسنی را درمیان میاورد. ودراین زمینه یعنی زمینه اجتهاد درعرض نص ودرمقابل نص، کتابها نوشته شده و شاید ازهمه بهتر همین رساله ایست که اخیراً علامهٔ جلیل مرحوم سیدشرف الدین رحمة الله علیه بنام « النص والاجتهاد » نوشته‌اند .

اما از نظر شیعه چنین اجتهادی مشروع نیست ، از نظر شیعه و ائمهٔ شیعه ، اساس اولی اینمطلب یعنی اینکه احکام کتاب و سنت وافی نیست پس احتیاج باحتهاد است ، درست نیست . اخبار واحادیث زیادی دراین زمینه آمده که حکم هرچیزی بطور کلی در کتاب وسنت موجوداست، درکافی بعداز باب البدع والمقائیس بابی دارد باین عنوان « باب الرد الی الکتاب والسنة وانه لیس شیء من الحلال والحرام وجمیع مایحتاج الیه الناس الاوقد جاء فی کتاب اوسنة » ائمه اهل بیت(ع) از قدیم الایام بمخالفت باقیاس ورأی شناخته شده‌اند ، والبته قبول کردن وقبول نکردن قیاس واجتهاد رأی را ازدو نظر میتوان مورد مطالعه قرار داد .

یکی از آنجهت که عرض کـردم یعنی قیاس و اجتهاد رأی را بعنوان یك منبع ازمنابع تشریع اسلامی بشماریم و در عرض کتاب وسنت قرار دهیم وبگوئیم مواردی هست که حکمی بوسیله وحی تشریع نشده وباید مجتهدین بارأی خـود آنـرا بیان کنند؛ ودیگر ازآنجهت که قیاس واجتهاد رأی را بعنوان وسیله استنباط احکام واقعی مورد استفاده قرار دهیم هماطوریکه ازسایر وسائل وطرق مثل خبرواحد استفاده میکنیم ، باصطلاح

ممکن‌است بقیاس‌جنبه موضوعیت بدهیم‌وممکن‌است جنبه‌طریقیت بدهیم ، درفقه شیعه قیاس ورأی بهیچیك از دوعنوان بالا معتبر نیست ، اما ازنظراول بجهت اینکه ماحکم تشریع نشده (ولو بطورکلی) بوسیله‌کتاب وسنت نداریم . و اما ازنظر دوم بجهت آنکه قیاس ورأی ازنوع گمانها وتخمین‌هائی است‌که در احکام شرعی زیاد بخطا میرود ، اساس مخالفت شیعه وسنی در مورد قیاس همان‌قسمت اول‌است گواینکه قسمت دوم درمیان اصولیین معروف ومشهور شده است .

حق « اجتهاد » درمیان اهل‌تسنن‌دوام پیدا نکرد . شاید علت امر اشکالاتی بودکه عملاً بوجود آمد . زیرا اگر چنین حقی ادامه پیداکند خصوصاً اگر «تأوّل» وتصرف در نصوص را جایز بشماریم وهرکس‌مطابق رأی خود تصرف وتأولی بنماید چیزی از دین باقی نمیماند ، شاید بهمین علت بودکه تدریجاً حق اجتهادمستقل‌سلب‌شد ونظرعلماء وسلاطین براین‌قرارگرفت که مردم را سوق بدهند فقط بتقلید از چهار امام معروف : ابوحنیفه ، شافعی ، مالك بن انس ، احمدبن حنبل ، و مردم را از تقلید وپیروی غیراین‌چهار نفر منع کنند . این‌کار ابتدا در مصر شد (در قرن هفتم) وبعد در سایرکشورهای اسلامی هم عمل شد .

کلمهٔ اجتهاد تا قرن‌پنجم بهمین معنای بالخصوص یعنی بمعنای قیاس واجتهاد رأی استعمال میشد ، علمای شیعه تاآنوقت درکتب خود باب‌الاجتهاد را مینوشتند برای اینکه آن را رد کنند وباطل بشمارند ، مثل‌شیخ طوسی در عده ، ولی تدریجاً معنای این‌کلمه از اختصاص بیرون آمد وخودعلمای اهل‌سنت

مثل ابن حاجب در مختصر الاصول که عضدی آن را شرح کرده و تا این اواخر کتاب اصول ... جامع ازهر بوده و شاید الان هم باشد وقبل از او غزالی در کتاب معروف «المستصفی» کلمهٔ اجتهاد را بمعنای خصوص اجتهاد رأی استعمال نکردند که درعرض کتاب وسنت قرار بگیرد، بلکه بمعنای مطلق جهد و کوشش برای بدست آوردن حکم شرعی بکار بردند که با این تعبیر بیان میگردد: **استفراغ الوسع فی طلب الحکم الشرعی**. بحسب این تعریف معنای اجتهاد بکاربردن منتهای کوشش در استنباط حکم شرعی از روی ادله معتبره شرعیه است، اما اینکه ادله شرعیه معتبره چیست؟ آیا قیاس و استحسان وغیره نیز از ادله شرعیه هست یا نیست؟ مطلب دیگری است، ازاینوقت علمای شیعه نیز این کلمه را پذیرفتند، زیرا اجتهاد را باینمعنی آنها هم قبول داشتند. هرچنداین کلمه درابتدا در میان شیعه یك کلمه منفوری بود ولی بعدازآنکه تغییر معنا ومفهوم داد علمای شیعه تعصب نورزیدند واز استعمال آن خودداری نکردند، چنین بنظر میرسد که در بسیاری از موارد علمای شیعه مقید بودند که رعایت وحدت اسلوب وهماهنگی باجماعت مسلمین را بنمایند: مثلاً اهل تسنن اجماع را حجت میدانستند وتقریباً برای اجماع نیز مانند قیاس اصالت وموضوعیت قائلند وشیعه آن را قبول ندارند وچیز دیگر را قبول دارند، ولی برای حفظ وحدت اسلوب، نام آنچه را خودشان قبول داشتند اجماع گذاشتند، آنها گفته بودند ادله شرعیه چهارتا است: کتاب وسنت واجماع واجتهاد (قیاس). اینها گفتند، ادله شرعیه چهارتا است: کتاب وسنت و اجماع وعقل. فقط بجای قیاس عقل را گذاشتند. عقل یعنی دلیل قطعی یقینی.

بهرحال اجتهاد تدریجاً معنای وسیعتری پیدا کرد، یعنی بکار بردن تدبر وتعقل در فهم ادله شرعیه که البته احتیاج دارد به یك رشته علوم که مقدمه شایستگی واستعداد تعقّل وتدبر صحیح وعالمانه میباشند، علماء تدریجاً برخوردند که استنباط واستخراج احکام از مجموع ادله شرعیه احتیاج دارد بیك سلسله علوم و معارف ابتدائی ازقبیل علوم ادبیه ومنطق و بدانستن قرآن و تفسیر وحدیث ورجال حدیث و شناختن قواعد علم اصول وحتی اطلاع برفقه سایر فرق ، مجتهد بکسی گفتند که این علوم را واجد باشد.

بطور جزم نمیگویم ولی گمان قوی دارم که اول کسی که کلمهٔ اجتهاد و مجتهد را درشیعه باین معنا استعمال کرد علامهٔ حلی است ، علامه درکتاب تهذیب‌الاصول بعد از باب القیاس ، باب‌الاجتهاد دارد و درآنجا اجتهادرا بهمین معنا استعمال کرد که امروز استعمال میکنند وشایع است .

پس اجتهاد ممنوع ومردود ازنظر شیعه یعنی رأی و قیاس که درقدیم بنام اجتهاد نامیده میشده خواه آنرا یك منبع تشریع وتقنین مستقل بشماریم ، ویا آنرا وسیله استنباط واستخراج حکم واقعی قرار دهیم، ولی اجتهاد مشروع عبارت است ازبکاربردن کوشش وجهد برمبنای تخصص فنی .

پس اینکه گفته میشوداجتهاد دراسلام چه صیغه‌ای است؟ وازچه مقوله‌ای است ؟ وچه محلی ازاعراب دارد ؟ باید گفت اجتهاد بمعنائی که امروز میگویند یعنی اهلیت و تخصص فنی . بدیهی است کسیکه میخواهد بقرآن وحدیث مراجعه کند ، باید تفسیر قرآن ومعانی آیات وناسخ و منسوخ ومحکم ومتشابه آنرا بداند ، حدیث معتبررا ازحدیث غیر معتبر تمیز دهد ؛ بعلاوه

روی قواعد عقلائی صحیح ، تعارضها را در احـادیث تا حدی که ممکن است حل کند ، موارد اجماعی و متفق علیه مذهب را تمیز دهد ، درخود آیات قرآن وهمچنین دراحادیث یك سلسله قواعد کلی ذکرشده واستفاده واعمال آن قواعد مانند همهٔ قواعد دیگر درهمه‌علوم تمرین وممارست لازم دارد ، باید مثل صنعتگر ماهری که بداند از مجموع موادی که جلوش ریخته است چـه ماده‌ای را انتخاب کند ، مهارت واستعداد داشته باشد، مخصوصاً دراحادیث جعل و وضع زیاد است ، صحیح و سقیم بهم آمیخته است، باید قدرت تشخیص صحیح ازسقیم در او باشد ، بهرحال آنقدر معلومات مقدماتی باید داشته باشد کـه واقعـاً اهلیت و صلاحیت وتخصص فنی داشته باشد ، اما تفصیل اینکه مجموع آن معلومات و شرائط چیست ؟ و درچه شرائطی اهلیت و صلاحیت پیدا میشود ؟ فعلا نمیتوانیم وارد شویم .

در اینجا یك جریان مهم وخطرناکی که درعالم تشیع در چهار قرن پیش تقریباً در موضوع اجتهاد پیدا شد بـاید ذکر کنیم وآن موضوع «اخباری گری» است، واگر گروهی ازعلماء مبرز ودلیر نبودند، درجلو این جریان نمی‌ایستادند وآن را نمیکوبیدند معلوم نبود که امروز چه وضعی داشتیم .

مکتب اخباری گری بیش‌ازچهارقرن ازعمرش نمیگذرد، مؤسس این‌مکتب مردی است بنام ملاامین استرآبادی که‌شخصاً مرد باهوشی‌بوده واتباع زیادی از علماء شیعه پیداکرد . خود اخباریین مدعی هستندکه قدمای شیعه تازمان صدوق همه‌مسلك اخباری داشتند، ولی حقیقت اینست که اخبارگری بصورت یك مکتب با یك سلسله اصول معین که منکر حجیت عقل باشد ، و همچنین حجیت وسندیت قرآن‌را ببهانه اینکه فهم‌قرآن‌مخصوص

اهل بیت پیغبر است ووظیفه‌ما رجوع باحادیث اهل بیت است منکر شود، و همچنین بگوید اجماع بدعت اهل تسنن است پس ازادله اربعه یعنی کتاب وسنت واجماع وعقل تنها سنت حجت است، و همچنین مدعی‌شود که همهٔ اخباریکه در کتب اربعه یعنی کافی‌ومن لایحضره‌الفقیه و تهذیب و استبصار آمده صحیح و معتبر بلکه قطعی‌الصدوراست، خلاصه مکتبی با این اصول بیش‌ازچهارقرن پیش وجود نداشته.

شیخ طوسی در کتاب عدة‌الاصول از گروهی ازقدما بعنوان «مقلده» یاد میکند و انتقاد مینماید ولی آنهـا مکتبی ازخود نداشته‌اند، علت اینکه .. آنهارا مقلده میخواند اینست که در اصول دین هم باخبار استناد کرده‌اند.

بهر حال مکتب اخباری گری ضد مکتب اجتهاد وتقلید است، و آن اهلیت وصلاحیت و تخصص فنی که مجتهدین قائلند اومنکر است، تقلید غیرمعصوم راحرام میداند، بحکم این مکتب چون حجت وسند منحصر باحادیث است، وحق اجتهاد واعمال نظر هم نیست، مردم موظفند بهمین اخبار و احادیث عمل کنند وبس.

ملاامین استرآبادی که مؤسس این مکتب است و شخصاً مردی باهوش ومطالعه‌کرده ومسافرت رفته بوده کتابی‌دارد بنام فوائدالمدنیة، درآن کتاب باسرسختی عجیبی بجنگ مجتهدین آمده، مخصوصاً سعی‌داردکه حجیت عقل را منکر شود. مدعی است که عقل فقط درامور یکه مبدء حسی‌دارندیاقریب بمحسوسات میباشد (مثل ریاضیات) حجت است، در غیراینها حجت نیست.

ازقضا این فکر تقریباً مقارن است باپیدایش فلسفهٔ حسی در اروپا، آنهادرعلوم حجیت عقل رامنکر شدند واین مرد در

دین منکر شد، حالا این فکر را این مرد از کجا آورده؟ آیا ابتکارخودش بود یا ازکسی دیگر گرفته؟ معلوم نیست.

یادم هست درتابستان ۱۳۲۲ شمسی که ببروجرد رفته بودم وآنوقت هنوز آقای بروجردی اعلی‌الله مقامه دربروجرد بودند وبقم نیامده بودند یك روزسخن ازهمین فکراخباریین شد، ایشان درضمن انتقاد ازاین فکرفرمودند که پیدایش این فکر درمیان اخباریین اثرموج فلسفه حسی بود که دراروپا پیدا شد. این را من آنوقت ازایشان شنیدم، بعد که بقم آمدند ودرس اصول ایشان باین مبحث یعنی مبحث حجیت قطع رسید من انتظار داشتم این مطلب را ازایشان بشنوم ولی متأسفانه چیزی نگفتند. الان نمیدانم که این فقط حدسی بودکـه ایشان ابراز میداشتند یـا مدرکی داشتند، من خودم تاکنون بمدرکی برنخورده‌ام وبسیار بعید میدانم که این فکرحسی درآن وقت ازغرب بشرق آمده باشد، ولی ازطرف دیگر ایشان هم بی‌مدرك سخن نمیگفتند؛ اکنون متأسفم که چرا ازایشان استفسارنکردم.

بهرحال اخباری گری نهضتی بود برضدیت عقل، جمود و خشکی عجیبی براین مسلك حکمفرما است، خوشبختانه افراد رشیدی مانند وحید بهبهانی معروف به «آقا» که آقایان آل آقا ازنسل ایشان هستند وشاگردان ایشان وبعدهم مرحوم حاج‌شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله مقامه با این مسلك مبارزه کردند.

وحید بهبهانی درکربلا بود، درآنوقت صاحب حدائق هم که اخباری متبحری است درکربلا بود وهردوحوزه درس داشتند، وحید مسلك اجتهاد داشت وصاحب حدائق مسلك اخباری گری، وقهراً مبارزهٔ سختی بود، بالاخره وحیدبهبهانی صاحب حدائق راشکست داد، میگویند شاگردهای مبرز وحیدبهبهانی ازقبیل

کاشف‌الغطاء و بحرالعلوم وسیدمهدی شهرستانی همه اول شاگرد صاحب حدائق بودند وبعد آمدند بدرس وحید و درس صاحب حدائق راترك‌كردند.

ولی‌البته صاحب حدائق یك‌اخباری ملایمی است، خودش مدعی‌است‌که مسلك او بامسلك مرحوم مجلسی‌یکی‌است، متوسط بین اخباری واصولی است، بعلاوه مردی متقی وخدا ترس وبا ایمان بوده، باهمه اینکه وحید بهبهانی باشدت با اومبارزه کرد ونمازجماعت خواندن با اورامنع‌کرد، اوبرعکس میگفت نماز جماعت باآقای وحید صحیح است و می‌گویند وقت مردن وصیت کردکه نماز میت او راوحیدبهبهانی بخواند.

مبارزه شیخ انصاری‌ازاین‌جهت بودکه یك پی‌ریزی‌متقنی برای علم اصول فقه‌کردکه می‌گویند خودش میگفت اگرامین استرآبادی زنده بود اصول من را میپذیرفت.

البته مکتب اخباری‌گری دراثرمقاومتها شکست خورد و الان جزدرگوشه وکنارهاپیروانی‌ندارد،ولی همهٔ افکاراخباری‌گری‌که بسرعت و شدت بعداز پیدایش ملاامین در مغزها نفوذ کرد ودرحدود دویست‌سال‌کم وبیش سیادت‌کرد، ازمغزها بیرون نرفته،الان هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیرقرآن‌را اگرحدیثی درکار نباشد جایز نمیدانند، جمود اخباری‌گری دربسیاری از مسائل اخلاقی واجتماعی وبلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوزهم حکومت میکند، فعلامجال شرح وبسط نیست.

یك‌چیزکه باعث رشد ونفوذ وطرز فکراخباری‌گری در میان مردم عوام میشودآن جنبهٔ حق بجانب عوام پسندی است که دارد، زیرا صورت حرف اینست‌که میگویند ما از خودمان حرفی نداریم، اهل تعبد وتسلیم هستیم، ما جزقال‌الباقر(ع) و

قال الصادق(ع) سخنی نداریم، از خودمان حرف نمیزنیم، حرف معصوم را می گوئیم .

شیخ انصاری درفرائدالاصول مبحث برائت واحتیاط، ازیکی از اخباریین نقل میکندکه میگویند : «آیا هیچ عاقلی احتمال میدهدکه در روز قیامت یك‌بنده‌ای ازبندگان خدا را (یعنی‌یك اخباری‌را) بیاورند واز او بپرسند توچگونه‌عمل میکردی؟ و او بگوید بفرمایش معصومین عمل‌میکردم و هرجاکه‌کلام معصوم نبود احتیاط میکردم وآنوقت یك‌همچوآدمی را ببرندبجهنم و ازآنطرف یك‌آدم لاقید وبی‌اعتنا بسخن معصوم (یعنی یك نفر اصولی وپیرو مسلك اجتهاد) راکه هرحدیثی رابیك بهانه‌طرد میکند ببرند بهشت؟! حاشا وکلاّ» .

جوابی‌که مجتهدین میدهند اینستکه اینگونه تسلیم‌ها، تسلیم بقول‌معصوم نیست، تسلیم بجهالت است. اگرواقعاً محرز بشودکه معصوم سخنی گفته ماهم تسلیم هستیم ولی شما میخواهید جاهلانه بهرچه میشنوید تسلیم شوید .

دراینجا برای نمونه‌که‌فرق بین طرزفکر جامد اخباری و فکر اجتهادی معلوم شود مطلبی راکه اخیراً برخورده‌ام ذکر میکنم .

در احادیث زیادی داریم که امرشده تحت‌الحنك‌همیشه‌در زیر گلو افتاده باشد، نه‌درحال نمازفقط در همهٔ احوال، یکی ازآن احادیث اینست: **الفرق بین‌المؤمنین والمشرکین‌التلحی.** یعنی‌فرق بین مسلمان ومشرك تحت الحنك درزیر گلو انداختن است .

عده‌ای از اخباریین باین حدیث و امثال آن تمسك‌کرده میگویند همیشه باید تحت‌الحنك افتاده‌باشد. ولی‌مرحوم فیض‌با

اینکه با اجتهاد خوشبین نبوده در وافی باب الزی و التجمل اجتهادی دارد ، میفرماید : درقدیم مشرکین شعاری داشتند که تحت الحنك را ببالا می بسته اند و نام این عمل را «اقتعاط» میگذاشته اند، اگر کسی این کار را میکرد معنایش این بود که من جزء آنها هستم، این حدیث دستورمبارزه وعدم پیروی از آن شعار را میدهد، ولی امروز دیگر آن شعار ازبین رفته پس موضوعی برای این حدیث باقی نیست، حالا برعکس چون همه تحت الحنك را ببالا میبندند، اگر کسی تحت الحنك را در زیر چانه چرخ بدهد حرام است، زیرا لباس شهرت میشود ولباس شهرت حرام است .

در اینجا جمود اخباری گری حکم میکند که بگوئیم در متن اینحدیث دستور تحت الحنك انداختن رسیده ودیگر فضولی است که مادراطراف آن حرف بزنیم ونظر بدهیم واجتهاد کنیم، ولی فکر اجتهادی میگوید ما دو دستور داریم : یکی دستور احتراز از شعارمشرکین که روح مضمون این حدیث است ویکی دستور ترك لباس شهرت ، درایامی که آن شعار در دنیا وجود بوده و مسلمانها ازآن شعار احتراز میکرده اند بر همه واجب بوده که تحت الحنك بیندازند ولی امروزکه آنموضوع از بین رفته واز شعار بودن خارج شده و درعمل هیچکس تحت الحنك نمیاندازد اگر کسی این کار را بکند مصداق لباس شهرت است وحرام است. این یك نمونه است که خواستم عرض کنم وامثال آن زیاد است .

ازوحید بهبهانی نقل شده که فرمودکه یکوقت هلال ماه شوال بتواتر ثابت شد، اینقدر افرادی آمدند وگفتند ما ماه را دیدیم که برای من یقین حاصل شد، من حکم کردم که امروزعید

فطر است، یکی‌ازاخباریین بمن‌اعتراض کرد که‌توخودت‌ندیده‌ای و اشخاص مسلم‌العداله هم شهادت نداده‌اند چرا حکم کردی؟ گفتم متواتراست وازتواتر برای من یقین پیداشد، گفت در کدام حدیث وارد شده که تواتر حجت است؟!!

ایضاً وحید میگوید : جمود اخباریها باین حد است که اگرفرضاً مریضی‌رفته‌باشدپیش یکی‌ازائمه وآن امام باوفرموده باشد آب سرد بخور ، اخباریها بهمه مریض‌های دنیا خواهند گفت: هروقت‌مریض شدیدوهرمرضی‌پیدا کردید علاجش آب‌سرد است، فکر نمیکنند که این‌دستور مخصوص حال آنمریض بوده نه همه مریضها .

ایضاً معروف است که بعضی اخباریها دستور میدادند که بکفن میت شهادتین بنویسند و بـاینصورت بنویسند : **اسماعیل یشهدان لااله الاالله** . یعنی اسماعیل شهادت میدهد بوحدانیت خدا، حالا چراشهادت را بنام‌اسماعیل بنویسد، زیرا درحدیث وارد شده که حضرت صادق(ص) درکفن‌فرزندشان اسماعیل‌باین عبارت نوشته بودند، دیگر فکر نمیکردند که درکفن اسماعیل که اینطور می‌نوشتند چون اسم اواسماعیل‌بود حالاکه مثلاحسن قلی‌بك مرده چرا اسم‌خودشرا ننویسیم واسم‌دیگری رابنویسیم. اخباریین میگفتند اینها دیگر اجتهاد واعمال نظر واتکاء بعقل است، ما اهل‌تعبد وتسلیم‌وقال‌الباقر(ع)وقال‌الصادق(ع)میباشیم، ازپیش حود دخالت نمیکنیم .

اما تقلید : تقلید بردو قسم است : ممنوع ومشروع، یك نوع تقلید است که بمعنای پیروی‌کورکورانه از محیط و عادت است که‌البته ممنوع‌است وآن‌همان‌است که‌درآیه قرآن باینصورت مذمت شده: **اناوجدنا آباءنا علی‌امة واناعلی‌آثارهم مقتدون.**

اینکه گفتیم تقلید بردوقسم‌است ممنوع ومشروع، مقصود ازتقلید ممنوع‌تنها این تقلیدکورکورانه ازمحیط وعادت وآباء واجداد نیست، بلکه می‌خواهم بگویم همان تقلید جاهل ازعالم ورجوع عامی بفقیه بردوقسم است: مشروع وممنوع.

اخیراً ازبعضی مردم که درجستجوی مرجع تقلیدهستند، گاهی این کلمه را میشنوم که می‌گویند می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا«سر بسپاریم». می‌خواهم بگویم تقلیدی که دراسلام دستور رسیده «سر سپردن» نیست، چشم بازکردن و گوش‌باز داشتن‌است، تقلید اگرشکل«سرسپردن» پیدا کرد هزارهامفاسد پیدا میکند.

دراینجایك‌حدیث مفصلی که‌دراین زمینه هست و نوشته‌ام، برای‌شما ازرومیخوانم‌جملهٔ معروف: **وامامن‌کان‌من الفقهاءصائناً لنفسه‌حافظاًلدینه‌مخالفاًلهواه‌مطیعاً لامرمولاه‌فللعوام ان‌یقلدوه** که ازجمله سندهای تقلید واجتهاد است جزء همین حدیث‌است و شیخ انصاری در بارهٔ این حدیث میگوید آثار صدق از آن نمایان است.

این حدیث در ذیل این آیهٔ‌کریمه است: **ومنهم امیون لایعلمون‌الکتاب الاامانی وان‌هم‌الایظنون**. این آیه در مقام مذمت‌عوام و بی‌سوادان یهود است‌که ازعلماء و پیشوایان دین خود پیروی وتقلید میکردند ودنبالهٔ آیاتی است‌که روش‌ناپسند علماء یهود را ذکر میکند. میفرماید یك عدهٔ آنها همان مردم بی‌سواد نادان بودندکه ازکتاب‌آسمانی خودچیزی جز یك‌رشته خیالات وآرزوها نمیدانستند ودنبال گمان ووهم میرفتند.

در ذیل این آیه این حدیث است‌که شخصی بحضرت صادق(ع) عرض میکندکه عوام و بیسوادان یهود راهی‌نداشتند

جز اینکه ازعلماء خودهرچه میشنوندقبول کنند وپیروی نمایند.
چرا قرآن آنها را بتقلید ازعلمایشان مذمت میکند؟ چه فرقی
بین عوام یهود وبین عوام ماهست؟ اگرتقلید وپیروی عوام از
علما مذموم است پس عوام مانیزکه از علماء ما پیروی میکنند
باید مورد ملامت ومذمت قرارگیرند، اگرآنها نمی‌بایست‌قول
علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود:

بین عوامنا و علمائنا وبین عوام‌الیهود وعلمائهم فرق من جهة و تسویة من‌جهة ، امامن حیث استووافان الله قد ذم عوامنا بتقلیدعلمائهم‌کما قد ذم عوامهم و اما من‌حیث افترقوا فلا . یعنی بین عوام وعلماء ما وعوام و علماء یهود ازیك جهت فرق‌است وازیك‌جهت‌مثل‌هم میباشند، ازآنجهت‌که مثل‌هم‌میباشند خداوند عوام مارا نیزبآن نوع تقلید ازعلماء مذمت کرده واما ازآنجهت‌که فرق دارند نه.

آن‌شخص عرض کرد یابن‌رسول‌الله توضیح بدهید، فرمود عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودندکه صریحاً دروغ میگویند ، از رشوه پرهیزندارند ، احکام و قضاء هارا بخاطر رودربایستی‌ها ورشوه‌ها تغییرمیدهند، میدانستندکه دربارهٔ افراد واشخاص عصبیت بخرج میدهند . حب و بغض شخصی را دخالت میدهند، حق‌یکی را بدیگری میدهند؛ آنگاه فرمود **واضطروا بمعارف قلوبهم‌الی‌ان من یفعل مایفعلونه فاسق لایجوزان‌یصدق علی‌الله ولاعلی‌الوسائط بین‌الخلق‌وبین‌الله** یعنی بحکم الهامات فطری عمومی‌که خداوند در سرشت هرکس تکویناً قرار داده میدانستندکه هرکس‌که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی‌کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را از زبان او

قبول کرد .

در اینجا امام میخواهد بفرماید که کسی نگوید که عوام یهود این مسأله را نمی‌دانستند که نباید بقول علمائی که خودشان بر خلاف دستورهای دین عمل می کنند عمل کرد، زیرا این مسأله مسأله‌ای نیست که کسی نداند ، دانش این مسأله‌را خداوند در فطرت همهٔ افراد بشر قرار داده و عقل همه کس آن را میداند، باصطلاح اهل منطق از جمله **قضایاقیاساتهامعها** است، دلیلش با خودش است، کسی که فلسفه وجودیش پاکی وطهارت وترك هوی وهوس است؛ اگر دنبال هوی‌وهوس ودنیا پرستی برود بحکم تمام عقول باید سخن اورا نشنید، بعد فرمود :

وكذلك عوام امتنا اذاعرفوا من فقهائهم‌الفسق الظاهر والعصبية الشديدة والتكالب على حطام‌الدنيا وحرامها واهلاك من‌يتعصبون عليه وان‌كان لاصلاح امره مستحقاً وبالترفق بالبر والاحسان على من‌تعصبوا له وان‌كان للاذلال والاهانة مستحقاًفمن قلدمن عوامنا مثل هؤلاءالفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة فقهائهم . یعنی وبهمین‌منوال است حال‌عوام ما، اینها نیز اگرازعلمای خود اعمال بر خلاف وتعصب شدید و تزاحم بر سر دنیا وطرفداری ازطرفداران خود هرچند ناصالح باشند وکوبیدن‌مخالفین‌خود هرچندمستحق‌احسان و نیکی‌باشند، اگراین اعمال رادرآنها حس‌کنند وبازهم چشم خود را ببندند وازآنها پیروی‌کنند، عیناً مانند همان عوام‌یهود میباشند ومورد مذمت وملامت هستند .

پس معلوم میشود که تقلید ممدوح ومشروع «سرسپردن» وچشم بستن نیست، چشم بازکردن ومراقب بودن است واگرنه مسئولیت وشرکت درجرم است .

بعضی از مردم خیال میکنند که تأثیر گناه درافراد یکسان نیست، درعامهٔ مردم گناه تأثیردارد و آنها را از تقوی وعدالت ساقط میکند؛ ولی درطبقهٔ علماء تأثیری ندارد، آنها یك نوع «کریت» ویك نوع «اعتصام» دارند، نظیر فرقی که بین آب قلیل و آب کثیراست که آب کثیر اگر بقدرکر شد دیگر از نجاست منفعل نمیشود، در صورتیکه اسلام برای احدی کریت و اعتصام قائل نیست، حتی برای شخص پیغمبر اکرم(ص)، چرا میگوید **قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** . ای پیغمبر بگو خود من نیز اگر معصیت کنم از عذاب روز بزرگ بیمناکم ، چرا میفرماید :

لئن اشرکت لیحبطن عملك . اگر نوعی شرك در کار تو وارد شود عملت تباه خواهد شد ، همه اینها برای این تعلیم است که تبعیضی درکار نیست ، کریت واعتصامی برای احدی نیست .

داستان موسی وعبد صالح که درقرآن کریم آمده داستان عجیبی است : یك نکته بزرگ که بعقیدهٔ من از این داستان استفاده میشود این است که تابع و پیرو تا آنجا تسلیم متبوع و پیشوا است ، که اصول ومبادی قانون نشکند و خراب نشود . اگر دید آن متبوع کاری برخلاف اصول ومبانی انجام میدهد . نمیتواند سکوت کند گو اینکه دراین داستان عملی که عبدصالح کرد ازنظر خود او که افق وسیعتری را میدید و بباطن موضوع توجه داشت بر خلاف اصول نبود ، بلکه عین وظیفه و تکلیف بود ، ولی سخن دراینست که چرا موسی صبر نمی کرد و زبان با نتقاد میگشود ، با اینکه وعده میداد و بخود تلقین میکرد که اعتراض نکند بازهم اعتراض وانتقاد میکرد . نقص کار موسی دراعتراض

وانتقاد نبود، در این بود که برمز مطلب و باطن کار آگاه نبود، البته اگر برمز مطلب آگاه میشد اعتراض نمیکرد ومایل بود که برسد برمز مطلب ولی مادامی که از نظر او عملی برخلاف اصول وقانون الهی است ایمان او باو اجازه نمیدهد سکوت کند، بعضی گفته‌اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار میشد ، موسی از اعتراض وانتقاد باز نمیایستاد ، مگر آنکه برمز مطلب آگاه میشد ، پس معلوم میشود در دین ما اصل سر سپردگی واصل « بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید » وجود ندارد .

موسی باو میگوید :

هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا؟ یعنی آیا اجازه میدهی ازتو پیروی کنم تا مرا تعلیم کنی ؟ اومیگوید **انك لن تستطيع معي صبرا** تو نخواهی توانست در مصاحبت من طاقت بیاوری و نسبت بآنچه می بینی سکوت کنی . بعد خود او علت را بخوبی توضیح میدهد : **وكيف تصبر على مالم تحط به خبرا ؟** مگر تو وقتی که ببینی عملی بر خلاف صورت می گیرد و از سر و رمز مطلب آگاه نباشی صبر خواهی کرد ؟! موسی گفت :

ستجدني انشاء الله صابراً ولا اعصي لك امرا . امیدوارم اگر خدا بخواهد صبر کنم وامر تورا مخالفت نکنم. موسی نگفت چه برمز مطلب پی ببرم وچه پی نبرم صبر خواهم کرد، همینقدر گفت امیدوارم این تحمل درمن پیدا شود ، البته این تحمل آن وقت برای موسی پیدا میشود که از رمز مطلب آگاه گردد ، بعد او خواست صریحتر از موسی قول بگیرد ، که حتی اگر برمز مطلب هم پی نبری سکوت کن واعتراض نکن تا وقتی که موقعش برسد خودم توضیح دهم .

قال فان اتبعتنی فلاتسئلنی عن شیء حتی احدث لك منه ذکرا.
یعنی اگر دنبال من آمدی هرچه دیدی سکوت کن ، بعد من خودم توضیح میدهم، دراینجا دیگر آیه کریمه ندارد که موسی پذیرفت ، درآیه همین قدر دارد که بعد باهم راه افتادند و رفتند ، تا آخر داستان که کم وبیش همه شنیده‌اید .

بهرحال خواستم عرض کرده باشم که تقلید جاهل از عالم سرسپردگی نیست، تقلید ممنوع جاهل ازعالم همان است که شکل سرسپردگی پیداکند وبصورت « جاهل را برعالم بحثی نیست ، ما دیگر نمیفهمیم ، شاید تکلیف شرعی چنین وچنان اقتضا کرده باشد» وامثال این‌ها ادا میشود .

این‌داستان را بعنوان شاهد وتأییدی برمطلب آن‌حدیث امام‌صادق(ع) عرض کردم ،حضرت بعدازآن جمله‌ها که قبلا راجع بتقلید مذموم نقل کردم، تقلید مشروع وممدوح را بیان‌میکنند .

فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامرمولاه فللعوام ان یقلدوه .

هرکدام از فقهاء که بتواند خودرا ضبط ونگهداری کند، دعوتها و صوتهای شیطان که **واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب علیهم بخیلك ورجلك** اورا ازجا نکند ، دین خودرا حفظ کند، دین خودش‌را نفروشد، وشاید مقصوداین باشد که دین را درمیان مردم و جامعه حفظ کند ، مخالف هواهای نفسانی و مطیع امر الهی باشد ، عوام از همچو کسی می‌توانند تقلید کنند .

البته این نکته واضح است که مخالفت یك عالم روحانی با هوای نفس فرق‌دارد با مخالفت یکنفر ازعوام، زیرا هوای نفس هرکسی در امور معینی‌است ، هوای‌نفس‌جوان یك چیزاست و

هوای نفس‌پیر یك‌چیز دیگر، هر کسی‌درهرمقام و هر درجه و هرطبقه وهرسنی که هست یکنوع هوای‌نفس دارد، مقیاس هوا- پرستی یك عالم روحانی این‌نیست که ببینیم مثلاً شراب‌میخورد یا نمی‌خورد ؟ قمارمیکندیا نمیکند ؟ نمازوروزه را ترك‌میکند یا ترك نمیکند؟ مقیاس هواپرستی اودرجاه و مقام ومیل بدست بوسی و شهرت و محبوبیت وعلاقه‌باینکه‌مردم‌دنبال‌سرش‌حرکت کنند و امثال اینهااست . بعدامام(ع) فرمود **وهم بعض فقهاء الشیعة لاجمیعهم** . یعنی کسانی که‌دارای این فضائل وملکات‌عالیه باشند بعضی از فقهاء شیعه هستند نه همه آنها ؛ این حدیث باعتبار جمله‌های آخرش یکی از مدارك مسئله اجتهاد و تقلید است .

پس معلوم شدهر کدام ازاجتهاد وتقلید ، بردوقسم است: مشروع و ممنوع .

مسأله‌ای ما در فقه داریم که تقریباً از مسلمات‌فقه‌ما‌است و آن اینکه تقلیدمیت ابتداءً جایز نیست،تقلید میت‌اگر جایز باشد فقط در ادامه دادن تقلیدکسی‌است که درزمان‌حیاتش ازاو تقلید میکرده‌اند و حالا مرده‌است : تازه ادامه‌دادن تقلیدمیت هم باید با اجازه و تصویب مجتهدحی باشد، من‌بادلهٔ فقهی‌این مسأله فعلاً کاری ندارم، همین‌قدر میگویم‌بسیارفکر اساسی است اما بشرط اینکه هدف این‌مسأله‌روشن شود.

فائده اول‌این‌فکر اینست که وسیله‌ای برای‌بقاء حوزه‌های علمی دینی که ادامه پیدا کنند وعلوم اسلامی‌محفوظ بمانند نه‌تنها محفوظ بمانند بلکه روز بروز پیش برود و تکامل پیدا کنند و مشکلات حل‌نشده حل‌شود، اینطور نیست که‌همهٔ مشکلات ما در قدیم بوسیله علماء حل‌شده و دیگر اشکالی وکاری نداریم . ما

هزاران معما و مشکل در کلام و تفسیر وفقه و سایر علوم اسلامی داریم که بسیاری از آنها بوسیلهٔ علماء بزرگ در گذشته حل شده و بسیاری باقی مانده ووظیفه آیندگان است که حل کنند وتدریجاً درهر رشته‌ای کتابهائی بهتر و جامعتر بنویسند و این رشته را ادامه بدهند و جلو ببرند، همانطوریکه در گذشته نیز تدریجاً تفسیر را جلو بردند، کلام را جلو بردند، فقه را جلو بردند، این قافله نباید در سیر خود توقف کند. پس تقلید مردم ازمجتهدین زنده و توجه بآنها یك وسیله ایست برای ابقاء و تکمیل علوم اسلامی.

علت دیگر اینست که مسلمین هرروز با مسائل جدید در زندگی خودشان روبرو میشوند و نمیدانند تکلیفشان در این مسائل چیست؟ فقهای زنده و زنده فکری لازم است که باین حاجت بزرگ پاسخ بدهند، در یکی از اخبار اجتهاد و تقلید آمده:

واماالحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا:

حوادث واقعه همان مسائل جدید است که دوره بدوره و قرن بقرن و سال بسال پیش می‌آید مطالعه و تتبع در کتب فقهیه در دوره‌ها و قرون مختلف میرساند که تدریجاً برحسب احتیاجات مردم مسائل جدیدی واردفقه شده و فقهاء درمقام جوابگوئی برآمده‌اند و بهمین جهت تدریجاً برحجم فقه افزوده شده، اگر کسی محققانه حساب کند می‌تواند بفهمد که مثلاً فلان مسأله و فلان مسأله درچه قرنی و درچه منطقه‌ای روی چه احتیاجی وارد فقه شده، اگر مجتهدزنده بمسائل جدید پاسخ ندهد چه فرقی بین تقلید زنده و مرده‌است، بهتر اینکه‌ازبعضی‌ازاموات مثل شیخ انصاری که باعتراف خود مجتهدین‌زنده، از همه آنها

عالمتر و محقق‌تر بوده تقلید کنند : اساساً «رمز اجتهاد» در تطبیق دستورات کلی با مسائل جدید و حوادث متغیر است ، مجتهد واقعی آنست که این رمز را بدست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر میکنند و بالطبع حکم آنها عوض میشود، والا بموضوع کهنه و فکر شده ، فکر کردن ، وحداکثر یك علی الاقوی را تبدیل به علی الاحوط کردن و یا یك علی الاحوط را تبدیل به علی الاقوی کردن ، هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد .

اجتهاد البته شرایط و مقدمات زیادی دارد، مجتهد علوم مختلفی را باید طی کرده باشد ، از ادبیات عرب و منطق و اصول فقه وحتی تاریخ اسلام وفقه سایر فرق اسلامی ومدتها ممارست لازم است تا یك فقیه واقعی و حسابی پیدا شود ، تنها خواندن چند کتاب ادبی در نحو وصرف ومعانی وبیان ومنطق وبعد، سه چهار کتاب معین از سطوح از قبیل فرائد ومکاسب وکفایه وبعد چند سال درس خارج کسی نمیتواند طبق معمول ادعای اجتهاد کند وکتاب وسائل و جواهر را جلوش بگذارد وپشت هم فتوا بدهد ، باید راستی از تفسیر و حدیث یعنی ازچندین هزار حدیث که درطول ۲۵۰ سال اززمان حضرت رسول(ص) تازمان امام عسکری (ع) صادر شده ، و محیط صدور این احادیث یعنی تاریخ اسلام وفقه سایر فرق اسلامی و ازرجال و طبقات رواة، آگاهی داشته باشد.

همین آقای بروجردی اعلی‌الله مقامه براستی فقیه بود ، من عادت ندارم از کسی نام ببرم ، ایشانهم تا زنده بود، در سخنرانی‌هایم از ایشان نام نبرده‌ام ولی حالا که ایشان رفته‌اندو مطمعی نیست میگویم که این مرد براستی یك فقیه ممتاز و مبرز

بود : بر همهٔ این رشته‌ها از تفسیر و حدیث و رجال و درایه وفقه سایر فرق اسلامی احاطه و تسلط داشت .

فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه او بموضوعات و باصطلاح طرز جهان بینیش در فتواهایش زیاد تأثیر دارد ، فقیه باید احاطه کامل بموضوعاتی که برای آنموضوعات فتوا صادر میکند داشته باشد، اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است، این هردو نفر بادلهٔ شرعیه و مدارك احکام مراجعه میکنند، اما هر کدام یك جور و یك نحو بخصوص استنباط میکنند، مثالی عرض میکنم، فرض کنید یکنفر در شهر تهران بزرگ‌شده باشد و یا در شهر دیگری مثل تهران که درآنجا کر وآب جاری فراوان است ، حوضها و آب انبارها و نهرها هست و همین شخص فقیه باشد و بخواهد در احکام طهارت و نجاست فتوا بدهد اینشخص با سوابق زندگی شخصی خود وقتیکه باخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند یك‌طوری استنباط میکند که خیلی مقرون باحتیاط و لزوم اجتناب از بسیار چیزها باشد، ولی همین شخص که یك سفر بزیارت خانه خدا میرود ووضع طهارت و نجاست و بی‌آبی را درآنجا می‌بیند نظرش در باب طهارت و نجاست فرق میکند، یعنی بعد از این مسافرت اگر باخبار و روایات طهارت و نجاست مراجعه کند آن اخبار و روایات برای او یك مفهوم دیگر دارد . مثال زیاد است . اگر کسی فتواهای فقهاء را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً باحوال شخصیه و طرز تفکر آنها درمسائل زندگی توجه کند می‌بیند که چگونه سوابق ذهنی یك فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتواهایش تأثیر

داشته؛ بطوریکه فتوای عرب بوی عرب میدهد وفتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی میدهد وفتوای شهری بوی شهری.

این دین دین خاتم است ، اختصاص بزمان معین و یا منطقه معین ندارد ، مربوط بهمهٔ منطقه‌ها وهمهٔ زمانهاست، دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده ، پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات وجریان طبیعی بیخبر باشد بتکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آنگاه بتواند دستورهای عالی ومترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریانها و تحولات و پیشرفتها است کاملا و بطورصحیح استنباط کند.

ما همین الان درفقه خودمان مواردی داریم که فقهاء ما بطور جزم بلزوم ووجوب چیزی فتوا داده‌اند فقط بدلیل اهمیت موضوع ، یعنی با اینکه دلیل نقلی از آیه و حدیث بطورصریح وکافی نداریم و همچنین اجماع معتبری نیز درکار نیست فقهاء ازنظر اهمیت موضوع و از نظر آشنایی بروح اسلام که موضوعات مهم را بلاتکلیف نمیگذارد جزم میکنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد، مثل آنچه درمسأله ولایت حاکم ومتفرعات آن فتوا داده‌اند ، حالا اگر باهمیت موضوع پی نبرده بودند آن فتوا پیدا نشده بود، تا اینحد که باهمیت موضوع پی برده‌اند فتوا هم داده‌اند ، موارد دیگر نظیر این مورد میتوان پیدا کرد که علت فتوا ندادن توجه نداشتن بلزوم و اهمیت موضوع است.

در اینجا من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه‌ما بسیار مفید است ،این راقبلا مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی اعلی الله مقامه فرموده‌اند و من پیشنهاد ایشان را عرض میکنم .

ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم ، درهمهٔمسائل از یکنفر تقلید کنند ، بهتر اینست که قسمتهای تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته‌ای بعداز آنکه یکدوره فقه‌عمومی رادیدند و اطلاع پیداکردند ، تخصص خودرا در یك قسمت معین قرار دهند و مردم هم درهمان قسمت‌تخصصی از آنها تقلید کنند ، مثلا بعضی رشته تخصصی خود را عبادات قراردهند وبعضی معاملات و بعضی سیاسات و بعضی‌احکام، (احکام باصطلاح‌فقه) همانطوری که در طب مثلا این‌کار شده و رشته‌های تخصصی پیش‌آمده، هر دسته‌ای متخصص یکرشته‌ازرشته‌های پزشکی‌هستند، بعضی‌متخصص قلب میباشند ، بعضی متخصص چشم ، بعضی متخصص گوش‌وحلق و بینی و بعضی متخصص چیز دیگر، اگر اینکار بشود هرکسی بهتر میتواند تحقیق‌کند در قسمت خودش، گمان‌میکنم درکتاب الکلام یجر الکلام تألیف آقای آقا سید احمد زنجانی سلمه‌الله این مطلب از قول ایشان چاپ شده .

این پیشنهاد بسیار پیشنهاد خوبی است و من‌اضافه میکنم که احتیاج به‌تقسیم کار درفقه و بوجود آمدن‌رشته‌های تخصصی در فقاهت . از صدسال‌پیش باین‌طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقهاءاین‌زمان‌جلورشد وتکامل‌فقه‌را بگیرند و متوقف سازند و یا باین‌پیشنهاد تسلیم‌شوند.

زیرا تقسیم کار درعلوم هم معلول تکامل‌علوم‌است‌وهم‌علت آن: یعنی‌علوم تدریجاً رشد میکنند تا میرسندبحدیکه از عهدهٔ یکنفر تحقیق درهمه مسائل آنها ممکن نیست، ناچارباید‌تقسیم بشود و رشته‌های تخصصی پیدا شود ، پس تقسیم کار و پیدایش رشته‌های تخصصی در یك‌علم نتیجه و معلول‌تکامل وپیشرفت‌آن علم است ، و ازطرف دیگر با پیدایش‌رشته‌های تخصصی وتقسیم

کار و تمرکز فکر درمسائل بخصوص، آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا میکند.

در همهٔ علوم دنیا از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه رشته‌های تخصصی پیدا شده وهمین جهت آن رشته‌ها را ترقی داده است .

یك زمانی بود که فقه بسیار محدود بود ، وقتی بکتب فقهیه قبل ازشیخ طوسی مراجعه میکنیم می بینیم چقدر کوچك و محدود است. شیخ طوسی با نوشتن کتابی بنام «مبسوط» فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و توسعه‌داد، و همچنین دوره بدوره در اثر مساعی علماء و [illegible] ووارد شدن مسائل جدیدو تحقیقات جدید برحجم فقه افزوده‌شد ، تا آنجا که درحدود صدسال پیش که صاحب جواهر موفق شد یکدوره فقه بنویسد بزحمت توانست اینکار را انجام دهد .

میگویند در حدود بیست سالگی باینکار شروع کرد و با استعداد فوق العاده وکار مداوم و عمر طویل در آخر عمر توانست دورهٔ فقه را بآخر برساند. دورهٔ جواهر درشش جلد بسیار ضخیم چاپ شده . تمام کتاب «مبسوط» شیخ طوسی که درعصر خود نمونه فقه مشروح و مفصلی بوده شایداز نصف یکجلد ازشش جلد جواهر کوچکتر باشد. بعدازصاحب جواهر، مبانی فقهی جدیدی بوسیله شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله‌مقامه پی‌ریزی شد که نمونه‌اش کتاب مکاسب و کتاب طهارت آن‌مرحوم است، بعد ازایشان در مخیله کسی‌هم خطور نمیکند که یکدوره فقه با این شرح و تحقیق تألیف یا تدریس کند .

در اینوضع حاضر و بعد از این پیشرفت و تکامل که در فقه مامانند سایرعلوم دنیا پیداشده و این پیشرفت معلول مساعی

علماء و فقهاء [illegible] یا باید علما و فقهاء این زمان [illegible] رشد و تکامل فقه را بگیرند [illegible] مانع ترقی آن گردند، و یا باید آن پیشنهاد متین و مترقی را عملی کنند، رشته‌های تخصصی بوجود بیاورند و مردم هم در تقلید تبعیض کنند همانطوریکه در رجوع بطبیب تبعیض میکنند.

پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض میکنم و معتقدم این مطالب هرچه بیشتر گفته شود بهتر است و آن اینکه در دنیا در عین اینکه رشته‌های تخصصی در همه علمها پیدا شده و موجب پیشرفتها و ترقیات محیر العقول شده. یك امر دیگر نیز عملی شده که بنوبهٔ خود عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده وهست، و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است، در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد، از تك روی کاری ساخته نیست، علماء و دانشمندان هر رشته دائما مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار میدهند، حتی علماء قاره‌ای با علماء قاره دیگر همفکری و همکاری میکنند، در نتیجهٔ این همکاریها و همفکریها و تبادل نظرها بین طراز اولها اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود زودتر منتشر میشود و جا باز میکند واگر نظریه باطلی پیدا شود زودتر بطلانش روشن میشود و محو میگردد، دیگر سالها شاگردان آن صاحب نظر در اشتباه باقی نمیمانند.

متأسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده و نه همکاری و همفکری، و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی و حل مشکلات نمیتوان داشت، راجع بمشاوره علمی و تبادل نظر هر چند [illegible] قدری واضح است که احتیاج باستدلال ندارد، اما

برای اینکه دانسته‌شود در خود اسلام این پیشنهاد ودستورهای مترقیانه هست بآیه‌ای ازقرآن و بجمله‌هائی از نهج‌البلاغه‌اشاره میکنم .

در خودقرآن در سورهٔ مبارکهٔ شوری میفرماید:

والذین استجابوالربهم و اقاموا الصلوة وامرهم‌شوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون .

این آیهٔ کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را اینطور وصف میکند : دعوت حق را اجابت میکنند ، نمازرا بپا میدارند ، کار خودرا با شوروهمفکری انجام میدهند ، و از آنچه بآنها عنایت کرده‌ایم انفاق میکنند . پس از نظر اسلام همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است .

در نهج‌البلاغه میفرماید :

واعلموا أن عباداللّه المستحفظین علمه یصونون مصونه و یفجرون عیونه یتواصلـون بالولایة و یتلاقـون بالمحبة ویتساقون بکاس رویةویصدرون بریة. یعنی‌بدانید که‌آن دسته از بندگان خدا که‌علم خدا بآنهاسپرده‌شده‌سرّ خدارا نگهمیدارند و چشمه‌های اورا جاری میسازند ، یعنی‌چشمه‌های علم‌را بروی مردم باز میکنند، با یکدیگر رابطهٔدوستی وعواطف محبت‌آمیز دارند باگرمی و بشاشت و محبت با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را ازجام اندوخته‌های علمی وفکری خودسیراب‌میکنند این یکی از جام اندوخته‌های فکر خود و نظر خود بآن‌یکی میدهد و آن‌یکی باین یکی، در نتیجه همه سیراب وارضا شده بیرون میروند . اگرشورای علمی در فقاهت پیدا شود و اصل تبادل‌نظر بطورکامل جامهٔ عمل بپوشد گذشته ازترقی وتکاملی

که در فقه پیدا میشود بسیاری ازاختلاف فتواها ازبین میرود. چاره‌ای نیست، اگرمدعی‌هستیم که فقه‌ما نیزیکی‌از علوم واقعی دنیا است باید از اسلوبهائی که در سایر علوم پیروی میشود، پیروی کنیم، اگرپیروی نکنیم‌معنایش اینست که از ردیف علوم خارج است.

پیشنهادهای مفید و لازم دیگری هم‌داشتم که وقت گذشت و نمیتوانم ذکر کنم، زیرا در حدود سه ربع ساعت دیگر وقت میگیرد، و میدانم راه بعضی از آقایـان دور است تا بمنزل برسند.

آیه‌ای که درطلیعهٔ سخن خواندم این‌آیه کریمه بود: **فلولا نفرمن کل‌فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی‌الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم‌لعلهم‌یحذرون**. این‌آیهٔ کریمه صریحاً دستور میدهد که‌گروهی از مسلمین میبایست در دین تفقه کنند ودیگران را بیاموزند. تفقه ازماده فقه است، معنای فقه‌مطلق فهم نیست. بلکه فهم عمیق و بصیرت کامل بحقیقت یك چیز را فقه میگویند. راغب، درمفردات میگوید: **الفقه هوا التوصل الی علم غائب بعلم شاهد**. یعنی‌فقه اینست که ازیك امرظاهر و آشکار بیك حقیقت مخفی و پنهان پی‌برده شود. در تعریف تفقه‌میگوید: **تفقه اذا طلبه فتخصص‌به**. یعنی طلب کردچیزی را ودرآن تخصص پیدا کرد.

این‌آیه بمسلمانان میگوید که درفهم دین سطحی‌نباشند، عمیق فکر کنند، بمعنا وروح دستورها پی‌برند. آثار زیادی‌از دین رسیده‌که امر کرده در امر دین عمیق فکر کنیم نه سطحی ویا عمیق فکر کردن ستایش شده است.

جمله‌ای از وجود مبارك سیدالشهداء سلام‌الله علیه نقل

میکنیم که درشب‌عاشورا درمیان آن‌غوغا و هیجان ایراد فرمود وهمان جمله‌ذکر مصیبت من‌خواهد بود - درشب عاشوراهمینکه اوضاع بآنحالت درآمد اصحاب خودش را جمع کــرد ، امام سجاد زین‌العابدین سلام‌الله علیه فرمود من نزدیك رفتم ببینم پدرم چه میگوید وآنها چه میگویند . گوش کردم دیدم پــدرم اینطور آغازسخن کرد : **اثنی‌علی‌الله احسن الثناء واحمده علی السراء والضراء اللهم انی احمدك علی‌ان اکـرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی‌الدیــن** . یعنی خدارا ثنا میگویم به بهترین ثنا ها ، ودر همه‌حال، چه درسختی وچه درسستی، چه درراحتی‌وچه دربلا اورا سپاس‌میگویم وشکر میکنم. خدایا ترا حمد میکنم براین نعمت عظمی‌که مارا بنبوت‌گرامی‌داشتی وخاندان ما را خاندان نبوت قرار دادی ، علم قرآن را بما تعلیم دادی ومارا دردین فقیه وبصیر قراردادی‌که حقیقت‌وروح تعلیمات دین تورا میدانیم .

بعد فرمود یارانی نیکتر وباوفاتر ازیاران خودم واهل بیتی فاضل‌تر وبامراعات‌تر ازاهل بیت خودم سراغ نــدارم . پس روکرد باصحاب ویاران وبرادران و عموزادگان و همه مردان مجاهدی که آنجا بودند و فرمود ، این گروه متعرض کسی‌دیگر غیرازمن نخواهند شد ، همهٔ شما ازطرف من‌آزادید ازتاریکی شب استفاده‌کنید بهرجاکه میخواهید بروید ، فقــط هرکدام ازشما دست یکی ازخاندان مراکه بتنهائی نمی‌توانند بروند بگیرد وباخود ببرد.

استغناء وبلند نظری را ببینید، هیچ اظهار وحشت‌وترس نمیکند ، از احدی‌استمداد نمیکند ، خودرا بغیرازخدا باحدی محتاج نمیبیند ، امام حسین (ع) اهل تعارف نبود . واقعاً همه

آنهارا ازطرف شخص خودش مرخص کرد وآزادگذاشت میخواست هیچگونه خجالت ورودربایستی درکار نباشد، همانطوریکه مواقع دیگر نیز نظیر همین اظهارات را به بعضی ازاصحاب یا نزدیکان خود فرمود . امام حسین میخواست هیچگونه اجبار و الزام و رودربایستی درکار نباشد .

ازآنطرف اصحاب ویارانش هم نشان دادندکه واقعاً و حقیقةً فداکار وازخود گذشته‌اند ، بدون هیچ اجبار والزام و رودربایستی فداکاری میکنند .

گاهی ممکن است یك فداکاری های بزرگ بشود اما بدنبال یکضرورت واجباری نظیر داستان معروف طارق بن زیاد. همینکه افراد خودرا ازدریا عبور داد ووارد اسپانیا شد کشتی ها راآتش زد و ازآذوقه جز باندازهٔ مختصری باقی نگذاشت. خطاب بجمعیت کرد و گفت که دشمن درجلو شما دریا درپشت سرشماست. ازخوراکی ومایهٔ معیشت هم جز مقدار کمی دردست ندارید، روزی شما همان است که دست دشمن است وبا شجاعت و دلاوری و جوانمردی میتوانید ازچنگ آنها بیرون بیاورید، اگر بر گردید دریاکام خودرا برای بلعیدن شما بازکرده است و اگر حمله بروید دشمن دربرابر شما است واگر بهمین حال باقی بمانید گرسنگی شما را ازپا درمیآورد. مردم را تحریص کرد بجهاد ومبارزه آنها هم مردانه جنگیدند و پیش بردند .

ولی برای اصحاب سیدالشهداء همچو اجباری بوجود نیامد می توانستند از آن مهلکه جان بسلامت ببرند، حتی امام حسین (ع) سر مبارك خودرا پائین انداخت که آنها خجالت نکشند ومأخوذ بحیا نشوند. آنها ثابت وپا برجا ماندند، همه همصدا وهم آواز شدند گفتند : آیا ماچنین کاری کنیم وترا تنها بگذاریم؟ توادر

چنگال دشمن بگذاریم و خودمان برای زندگی برویم ؟ بخدا که چنین چیزی امکان ندارد. اول کسی که این سخنان را در جواب اباعبدالله (ع) گفت برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود و بعد از او دیگران هر کدام جمله‌ای نظیر همین جمله‌ها گفتند. والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته .

جناب آقای علامه سید محمد حسین طباطبائی

ولایت و زعامت

بنام خدا

۱- معنی ولایت

ما افراد انسان که درروی همین زمین روزگاران دراز سکونت گزیده ، بتوالد و تناسل پرداخته، روزگارمیگذرانیم، درعین‌حال که طبعاً زندگی دسته‌جمعی و حیات‌اجتماعی‌را برای خود انتخاب‌نموده‌ایم، درحدامکان دست‌بدست هم‌داده و بکار و کوشش دسته‌جمعی پرداخته محصول دست‌رنج خودرا روی هم ریخته هریك از ما تقریباً باندازه وزن اجتماعی‌خود ازمحصول نامبرده بهره‌مند میشویم و البته چنین روشی بی‌اینکه استقلال تام فردی از میان برود سرنمیگیرد ، هرگز انسانی که جزو

جمعی شده و روش تعاون وتشریك مساعی رادرپیش گرفته تصمیم خود را بتصمیم دیگران آمیخته است نمیتواند ازهرجهت مطلق‌العنان وآزادبوده ، فعال مایشاءگردد .

با اینهمه زندگی انسانی بی اینکه کم یا زیاداستقلال فردی داشته باشد ، تحقق‌پذیر نیست . شخصیت‌های انسانی که بمنزلهٔ مادهٔ اجتماع، واجتماع بمنزلهٔ صورت آنست، باشعور واراده‌های جزئی و شخصی متکی است که با از میان رفتن آنها بی‌تردیداز بین‌رفته درنتیجه بنیان اجتماعی(هر گونه اجتماعی فرض شود) منهدم شده ارکانش ازهم‌خواهدریخت.

هر فرد از افرادانسان در عین‌حال در آغوش اجتماعی (راقی یا وحشی) زندگی می‌نماید درکارهای مربوط بشخص خود شخصاً شعورخودرا بکارانداخته در هر مورد مناسب همان مورد با اراده شخصی‌خود تصمیم میگیرد.

ولی بسیار اتفاق میافتد که شخصیت فردی از اداره امور زندگی خود که با بکار انداختن شعور و اراده انجام میگیرد عاجز میباشد و نمیتواند بار زندگی‌را بااتکاء بنفس‌خود بمقصد برساند مانند اشخاصی که اختلال حواس‌دارند یا اساساً ادراك و اراده‌شان کمتر از مقدار لازم است وطبعاً دیگران بایدباداره امور زندگیشان بپردازند .

همچنین طبقه نوزادان تا موقعیکه بحدبلوغ ورشدبرسند همین‌حال‌را داشته‌دیگران یعنی بزرگان باید باداره‌امورزندگیشان پرداخته تدریجاً با تعلیم و تربیت بهمراهی مرورزمان آنان‌را بحد مردان و زنان معمولی برسانند . همچنین درشرح جامعه‌ها ر جوامع بشری، ممکن است مواردی از فوائد و منافع پیداشود که شخص یا اشخاص معینی نامزداستفاده ازآنها نباشند وطبعاً

متصدی معین واحد داشت . مانند اوقاف عامه و نظائر آنها .

بالاتر از همه اینها نگاهداری خودجامعه‌ایست که ازهر راه بوده درمیان افراد انسان یا گروهی‌ازافرادانسان بوجودآمده باشد. زیرا هر اجتماعی که فرض‌شود بدون‌یك سلسله رسوم و مقررات که اتفاق‌یا اکثریت‌افرادآنهارا مراعات کرده مقدس و محترم بشمارند قابل بقاءنیست مثلا معامله‌ایکه‌درمیان دونفر انجام میبابد ، اگر بنا شود که طرفین معامله (خریدار و فروشنده) بهیچ یك ازآثار و خواص معامله هیچگونه التزام نداشته باشند ، هیچ‌عاقلی گرد چنین معامله‌ای‌نمیگردد.همچنین وسائل بیشمار دیگریکه انسان‌اجتماعی‌بوسیله‌آنهاشرائط‌زندگی خودرا جمع وجور مینماید ، باید اتفاق یا اکثریت جامعه در اطراف آنها بیك‌سلسله احکام ومقرراتی‌ملزم بوده نسبت باعتبار آنها (صحه) گذاشته باشند . در نتیجه هیچ اجتماعی بدون یك سلسله رسوم ومقررات وسنن وقوانین ، نمیتواند بزندگی خود ادامه‌دهد.

با اینهمه مجردداشتن یك سلسله رسوم و مقررات‌دربقای جامعه‌ای هرگز کافی نیست، زیرا چنانکه بثبوت رسیده است. هرگز دوانسان درطرز ساختمان وجودی وبالتبع در شعور و اراده و همچنین در طرز عمل از همه جهات مماثل هم دیگر نیستند .و بالنتیجه افرادانسان بااینکه‌درکلیات‌افکارخودممکن است اتحاد و اشتراك داشته باشند در جزئیات افکار اختلاف قطعی داشته مسلماً در تصمیم مساوی هم نخواهند بود ودر اثر همین‌اختلاف قطعی درهمان قدم اول‌هریك بسوئی‌تاخته‌مقررات و رسوم مقدس که ازمیان خواهد رفت.

علاوه بر این‌چنانکه تاریخ زندگی‌انسانیت (تا آنجاکه در دست ماست) نشان میدهدومشاهده‌جامعه‌های گوناگون بشری با رژیمهای مختلفی که‌دارند تأیید مینماید، هرجامعه‌ای‌دربقای خود نیازمند بیك شخص یا مقامی است که شعور و اراده وی فوق شعورها و اراده‌های افراد حکومت کرده شعور و اراده دیگران‌راکنترل نموده به‌نگهبانی‌ونگهداری نظامی که‌درجامعه گسترده شده‌است بپردازد .

موارد وجهاتی که ذکرشد درهمه اجتماعات‌بدون استثنا خودنمائی میکند و بشر با فطرت ونهاد خدادادی‌خود، نسبت بآنها بی‌اعتنا نبوده‌آرام نمی‌نشیند و خواه ناخواه در هریك‌از آنها شخص یا مقامی‌را نامزد سرپرستی‌آنها نموده ادارهٔ امور مربوطه بآنها را بعهده وی گذاشته ازوی میخواهد. چنانکه‌مثلا قیم سرپرست یتیم است و رئیس خانواده مسئول اداره اطفال خرد سال آن خانواده میباشد و وزارت یا اداره‌اوقاف، اوقاف عامه را اداره میکند و شاه یارئیس جمهوری مثلادرمیان مردم حکومت می‌نمایند .

ما این‌سمت‌راکه بموجب‌آن‌شخص یا مقامی‌متصدی امور دیگران‌شده، مانند یك‌شخصیت‌واقعی کارهای زندگی‌آنهاراادار‌ه مینماید بنام ولایت می‌نامیم (تقریباً دارای معنائی است که در فارسی ازکلمه سرپرستی میفهمیم) .

۴- طرز بحث

همین معنی است که درین‌مقاله‌مورد بحث‌ما است‌ومیخواهیم نظر آئین مقدس اسلام را دراین باره تشریح کنیم البته‌از نقطه نظر فلسفه اجتماعی اسلام ، نه‌باطرز بحث فقه اسلامی ، خاصه

فقه شیعه وکسانیکه مخصوصاً بفقه شیعه آشنائی‌دارند میدانندکه طرز استدلال در این‌مقاله ، با طرزاستدلالی‌که راجع باحکام شرعیه در فقه میشود تفاوت بسیاردارد.

۳ـ جعل و اعتبار ولایت فطری‌است

چنانکه توضیح داده‌شد، قلمرو ولایت یك سلسله امور ضروری است‌که در جامعه ازآن شخص معین نیست و متصدی معینی‌ندارد و خواه شخصیت صاحب‌کارعرضه وکفایت اداره‌آنها را نداشته باشد مانند مال ایتام و امور مربوطه به‌مجانین و محجورین و غیرآنها و خواه اساساً ارتباط بشخصیت‌معینه‌نداشته باشد مانند اوقاف عامه و امور عامه اجتماعی مربوط بحکومت و بعبارت دیگر نوع‌کارهائی‌که بواسطه نداشتن متصدی معین برزمین مانده و هرگز نمیشود درسرپا نگهداشتن آنها فرو-گذاری‌کرد .

و چنانکه گذشت هرجامعه از جامعه‌های بشری‌درگذشته وحال‌حاضر اعم ازجامعه‌های مترقی و یا وحشی‌بزرگ‌وکوچك نسبت باینگونه امورهرگز بی‌اعتنا نبوده و نمیباشدوهرجامعه‌ای نسبت بموقعیت خود در این باب دست و پائی‌کرده ولایت و سرپرستی بوجود میاورد و این خودبهترین‌گواه است‌براینکه مسئله ولایت فطری است .

هر انسانی بانهاد خدا دادی خوددرك می‌کند که هرکار ضروری، که متصدی معینی‌ندارد بایدبرای‌آن‌سرپرستی گماشت.

۴ـ نظر اسلام درباره ولایت

اسلام نیز‌که دینی است فطری و پایه احکام و قوانین‌آن

برروی اساس آفرینش گذاشته شده است مسئلهٔ ولایت را که یك مسئله‌ایست فطری الغاءو اهمال ننموده با اعتباردادن آن یك حکم فطری انسانی را امضاء کرده بجریان انداخته است . خدای متعال در کتاب آسمانی خود میفرماید :

فاقم وجهك للدین حنیفاً فطرة الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم ولکن اکثر الناس لایعلمون (سورهٔ روم آیهٔ ۳۰).

خلاصهٔ ترجمه دین اسلام را با مراعات اعتدال استقبال نمای ، همان دینی که منطبق است بآفرینش مخصوص خدائی که مردم را آفریده و روی ... استوار ساخته . خلقت خدائی تبدیل پیدا نمی‌کند که همین دین منطبق بفطرت و آفرینش است که میتواند مردم را اداره نماید ولی اکثر مردم نمیدانند.

توضیح آیه بر سبیل اختصار

جهان پهناور هستی با وسعت وعظمت حیرت‌انگیز خود چنانکه درچندین مورد از آیات کریمه واقع است یك واحد واقعی را تشکیل میدهد که اجزاء و ابعاض آن ازکوچکترین ذره گرفته تا بزرگترین اجرام فضائی ، انبوه‌ترین گروه ستارگانیکه کهکشانهای عظیم را بوجود آورده‌اند ، همه با هم ارتباط وجودی داشته روی همدیگر تأثیر گذاشته از همدیگر متأثرند و درنتیجه هر پدیده‌ای کوچك و بزرگ که پای بدائره هستی میگذارد و یا هر گونه تحولی که درمسیر هستی پیدامیکند همه اجزاء جهان آفرینش و هریك ازآن‌ها درآن سهیم ودخیل هستند البته انسان نیز یکی از اجزاء جهان بوده از دیگران کنار نیست و مانند یکقطره آبی که بنهر بزرگی چکانیده شود

و محکوم جریان و جنب وجوش نهر بود، هیچگونه استقلال فردی و فعالیتی ممتاز از پیش خود ندارد.

این سازمان پهناور جهانی، با سعی وحرکت و جنب و جوش عمومی که در مسیر وجود خود دارد تحولاتی عمومی بوجود میآورد. وضمناً هر یك از انواع گوناگون واجناس مختلف، وجودات را بکمالات هستی اش رسانیده و بهدفهای وجودش رهبری مینماید وچنانکه مشاهده میکنیم هر یك از این انواع از راه آفرینش و تکوین با یک سلسله قوا و ابزاری مجهز است که با مقاصد وجودی و هدفهای زندگیش کمال مناسبت را دارد و تنهـا با فعالیتی که بکار انداختن همان قوا و ادوات انجام میدهد حوائج وجودی خود را رفع نموده و نواقص خود را تبدیل بکمال می کند.

بهترین تأیید این مطلب را در آیهٔ ذیل بطور بیان عمومی میتوان یافت:

الذی اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی (طه ٥٠) **الـــذی خلق فسوی والذی قدر فهدی** (الاعلی ٣).

و ازهمین جا میتوان نتیجه گرفت که انسان پیوسته خیر وشر ونفع وضرر خود را ازراه الهام تکوینی وهدایت وجودی باید بداند زیرا انسان جزء غیر مستقلی است که از آفرینش عمومی منفصل نیست و طبیعت عمومی آفرینش هریک ازاجزاء خودرا بهدف وکمال وجودی لایق خود میرساند و رهبری مینماید و چون انسان نوعی است که بسوی مقاصدزندگی و هدف کمالی خودباشعور و اراده رهسپار میشود ناچار هدایت والهام تکوینی مزبور در مورد وی بصورت علوم و افکارجلوه خواهد کرد چنانکه دراین آیهٔ کریمه بیان شده است:

و نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقواها قدافلح من‌زکاها و قدخاب من‌دساها (سورةالشمس ۱۰)

از بیان گذشته روشن میشود که انسان ازراه الهام تکوینی و هدایت فطرت و خلقت با یك سلسله معلومات و افکاری مجهز است که در تکاپوی زندگی ضامن سعادت وی میباشد و با بکار بستن آنها انسان باسازمان آفرینش توافق پیدا کرده هیچگونه تضاد یا تنافی و یا برخوردی باحرکت عمومی و کمالی جهان پیدا نخواهد کرد تا منجر بانهدام سازمان کمالی خود بشود.

همین معنی است که حق سبحانه در آیهٔ نامبرده بالا **واقم و جهك للدین حنیفاً فطرة الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم** تذکر داده بیان می کند که :

اولاً - چون سعادت و خوشبختی انسان در زندگیش واقعیت تکوینی دارد ، باید در میان مردم روشی حکمفرما بوده باشد که ازآفرینش عمومی جهان و خلقت خصوصی انسان سرچشمه گیرد.

ثانیاً - چون سازمان آفرینش ثابت وپابرجاست دین کامل وروش زندگی که از آن سرچشمه میگیرد نیز باید ثابت وپای برجا بوده باشد نه اینکه تابع هوی و هوس بوده هر روز بیک رنگی دربیاید ودر نتیجه انسان را در عین اینکه با نهادخدادادی خود راه صواب را میداند دچار خطا کرده وعالماً و عامداً بمنجلاب پستی و بدبختی بکشد چنانکه در آیه دیگر میفرماید :

افرایت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم (الجاثیه ۲۳).

و همچنین در آیات بسیاری تذکر میدهد که انسان باید در

روش‌زندگی تابع حق‌بوده‌باشد نه تابع‌هوی وهوس، حکم عقل سلیم‌را بپذیرد نه‌حکم امیال وعواطف‌نفسانی‌را **وماذا بعد الحق الاالضلال** (سورهٔ یونس‌آیهٔ۳۲)

ثالثاً ـ چون‌مخالفت‌احکام وقوانین‌فطرت‌در حقیقت‌تضاد و مقاومت علیه دستگاه‌آفرینش جهانی‌است وناچاراین دستگاه عظیم بانیروی شگرف‌خود با همین انسان‌ناچیزمخالف، دست و پنجه نرم‌کرده خواه‌ناخواه‌اورا بانابودساختن یامطیع نمودن بجریان موافق خواهد انداخت باید انسان‌مخالف‌دین فطرت، منتظر روزی‌سخت وعذابی‌ناگوار و دردناك بوده باشد چنانکه آیات پس از آیهٔ نامبرده در سورهٔ روم بهمین مطلب اشاره می‌نماید .

برگردیم بسوی اصل مطلب

روی همین اصل کلی (پایه اسلام روی فطرت گذاشته‌شده است) احکام ضروری فطرت ، در اسلام امضاء شده و یکی‌از ضروریات و واضحات احکام فطرت‌بمعنی‌که بیان‌کردیم،همان مسئله ولایت‌است.

و بواسطه‌نهایت وضوح‌مطلب‌بودکه‌در زمان حیات رسول اکرم(ص) و خاصه پس ازهجرت‌بااینکه همه‌طرق وشعب ولایت ازقبیل ادارهٔامور مردم ونصب ولات وقضات واداره صدقات و اوقاف‌وتعلیم وتربیت عمومی‌وارسال‌مبلغین وغیرآنهاعملی‌میشد، مسلمین ازاصل‌لزوم این معنی، سؤالی‌نکردندبااینکه‌ازبسیاری از امور غیرمهمه مانند حیض واهله و انفاق‌سؤال شده وآیاتی ازقرآن‌کریم درخصوص‌آنها موجوداست وهمچنین‌جریان‌واقعه سقیفه بهترین‌گواه این مطلب‌است، درروز رحلت‌که هنوزجسد

مقدس رسول اکرم بخاک سپرده نشده بود عده‌ای از مهاجرین و انصار صحابه، جسد مقدس را رها کرده ودرسقیفه بنی‌ساعده برای انتخاب خلیفه تجمع کردند و طرحهای بسیار ریخته پیشنهاد میکردند . یکی میگفت خلیفه از انصار باید انتخاب شود ودیگری میگفت از مهاجرین وسومی میگفت ازمایک امیر و ازشما یک امیر و همچنین درمیان همه این گویندگان کسی پیدا نشد بگوید اصل انتصاب خلیفه لزوم ندارد یا دلیلی بلزومش نداریم و البته وجهی جز این نداشت که همه بافطرت خود درک میکردند که چرخ جامعه اسلامی بی گرداننده‌ای خود بخود گردش نخواهد کرد و دین اسلام این معنی را (درمیان مسلمین باید حکومتی وجود داشته باشد) امضاء قطعی نموده است .

دلیل دیگر آیهٔ شریفهٔ **و ما محمد الارسول قدخلت من قبله الرسل أفان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین** (آل عمران ۱۴۴)

از نقطه نظر اسباب نزول ، مسلم است که آیهٔ شریفه در خصوص واقعه ٔ احد وهزیمت یافتن مسلمین نازل گردیده است . دراثر صدمه ناگهانی که‌روز ٔ احد ازناحیه دشمن بشخص رسول اکرم (ص) واردآمد دفعةً شیوع یافت: محمد «ص» کشته‌شد، و دردنبال همین‌شایعه لشکر اسلام جز معدودی ، باین عذر که‌پس ازکشته شدن رسول اکرم موجبی برای‌ادامه جنگ نیست‌دست ازقتال کشیده منهزم شده فرار را برقرار ترجیح دادند .

خدای متعال آیه شریفه را دراین خصوص نازل‌فرموده مسلمین را مخاطب نموده بجهت هزیمتی که یافتند مورد مذمت وملامت وتوبیخ‌قرار داده میفرماید « محمد پیامبری استمانند

پیامبران دیگری که پیش ازوی آمده ودعوت کرده سپس درگذشته اند، وی نیز گذرا بوده وهمیشه میان شما نخواهد ماند ودین نیز دین خدا است، نه دین محمد، که با ازمیان رفتن وی ازمیان برود اوفقط سمت وساطت ورسالت را دارد . آیا اگر روزی بمیرد یا کشته شود ، ازدین روگردان خواهید شد ؟»

چنانکه معلوم است جماعت درین هزیمت بپرستش بتها برنگشتند ومثلاً نمازوروزه را رد نکردند تنها چیزی که گفتند این بود که پس از کشته شدن رسول اکرم (ص) دیگر برای چه جنگ نمائیم یعنی یکی ازفرائض دین را که نیازمند به سازمان اداره کننده تشکیل است و در زمان حیات رسول اکرم بوده میخواستند پس از وی ترک نمایند، خدای تعالی در خصوص همین نکته توبیخ و ملامتشان مینماید و تنها قتل را مورد گفتگو قرار نمیدهد بلکه پای موت طبیعی را نیز بمیان کشیده تنبیه میفرماید که :

پس ازدرگذشت رسول اکرم (خواه با موت خواه با قتل) سیرت و سنتی که با بعثت ایشان بوجود آمده است مطلقاً باید محفوظ مانده بهیچوجه ترک نشود زیرا آنحضرت رسولی بیش نیست و دین از آن خدا است وتا خدا خدا است دینش نیز از آن اوست .

پس از رسول اکرم سازمان ولایت علی ماکان باید زنده بماندوجامعهٔ اسلامی حکومتی برپاداشته باشد ، سازمانهای اداری تعلیم وتربیت وتبلیغ وسازمان مالی ودفاعی واقتصادی وقضائی و غیرآنها جریان خود را ادامه دهند .

چنانکه روشن است آیهٔ شریفه بدلالت التزام بمسلمین ولایت میدهد که شئون اجتماعی اسلام را چنانکه درزمان رسول

اکرم زنده بوده بهمان نحو زنده نگاهدارند یعنی مقام ولایت، احکام وقوانین ثابتهٔ دین را که شریعت اسلام نامیده میشود وهرگز تغییر بردار نیست اجراء نموده ومتخلفین را طبق دستورات روشن دینی مجازات کند وبرای اداره امور کلیه شئون اجتماعی جامعه اسلامی بنحوی که مصلحت اسلام ومسلمین مقتضی است احکام و فرامینی که بحسب تغییر مصالح اوقات قابل تغییر است صادر نماید.

احکامی که درمحیط ولایت جاری میشود .

چنانکه پایان بیان گذشته نشان میدهد احکام ومقرراتی که درجامعه اسلامی اجرا میشود دوقسم مختلف میباشد: احکام ثابتهٔ غیرقابل تغییر واحکام ومقررات قابل تغییر . برای توضیح این مطلب میتوانیم شخصی را فرض کنیم که ملیت کشوری از کشورها داشته مثلاً رئیس خانواده‌ای بوده باشد، وی طبق موقعیت اجتماعی خود موظف است که دستگاه کوچك خانوادگی خود را براه انداخته، بسوی مقاصد زندگی سوق دهد. وی میتواند در سایه مقررات غیرقابل تخلف کشورخود در گوشه وکنار محیط زندگی بحسب مصلحت ازحقوق ملی خود استفاده کرده تصمیماتی گرفته بموقع اجرا گذارد . میتواند هریك از خانواده خود را بکار مناسبی بگمارد یاازکار برکنار کند؛ میتواند درخصوص خوراك، پوشاك ومسکن وغیره دستور خاصی بدهد یا دستور خاصی را طبق صلاح وقت لغو نماید، میتواند روزی دستور تعطیل دهد یا روزی ساعات کاررا مضاعف کند ، میتواند درمقابل کسی که بمال یا شرافت وی تعدی نموده بدفاع بپردازد یاساکت نشسته صلاح را درعدم دفاع تشخیص دهد وغیره ... ولی هرگز نمیتواند از مقررات لازم‌الجریان کشوری تخلف جوید واز وظائف قانونی

خود سرباز زند.

چنانکه روشن است احکام و مقرراتی که درمحیط ایـن خانواده کوچك اجراء میشود دوقسم است: یکی مقررات لازم‌ـ الاجراء کشوری که ثابت است ودرهیچ‌حال تغییر آنها درصلاحیت این‌سازمان نیست ودیگری مقررات لازم‌الاجرائی کـه از مقام ریاست و ولایت این خانواده سرچشمه گرفته بحسب مصلحت قابل تغییربوده و تغییر وتبدیل آنهامنوط باقتضاء مصلحت‌وارادهٔ رئیس خانواده میباشد.

نسبت مقام ولایت وحکومت اسلامی بسازمان دینی‌وجامعه اسلامی همان نسبتی است‌که رئیس خانواده نامبرده بسازمان خانوادگی وافراد خانواده خود دارد. احکام وقوانین‌آسمانی اسلام‌که بواسطه وحی به رسول اکرم نازل شده وما آنهـا را شریعت اسلام واحکام‌الله میناميم‌بموجب مدارك قطعیه که‌درکتاب وسنت است مقرراتی است ثابت وغیرقابل تغییر واجرای آنها و مجازات متخلفین آنها بدست مقام ولایت اسلامی انجام میگیرد ودرسایهٔ قوانین شریعت ورعایت موافقت‌آنها «ولی‌امر»میتواند يك سلسله تصمیمات مقتضی بحسب‌مصلحت وقت‌گرفته طبق آنها مقرراتی وضع نموده بموقع اجـرا بیاورد، مقررات نامبرده لازم‌الاجرا ومانند شریعت‌دارای اعتبار میباشند، با این‌تفاوت که قوانین آسمانی ثابت وغیر قابل تغییر ومقررات وضعی قابل تغییر درثبات وبقاء تابع مصلحتی میباشند که آنهارا بوجـود آورده است وچون پیوسته زندگی جامعه انسانی درتحول‌وروی بتکامل است‌طبعاً این‌مقررات تدریجاً تبدل پیدا کرده جای‌خود را ببهتر ازخود خواهند داد.

خاتمه

ازبیان گذشته چند نکته دستگیر میشود :

نکته اول ـ چنانکه معلوم شد مقررات اسلامی بر دو قسمند ؛ وبعبارت دیگر درجامعه اسلامی دونوع مقررات اجرا میشود : نوع اول احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت واحکام غیرقابل تغییر میباشند ، اینها یك سلسله احکامی هستندکه بوحی آسمانی بعنوان دین‌فطری غیرقابل نسخ بررسول اکرم(ص) نازل شده‌اند وبرای‌همیشه درمیان بشرواجب‌الاجراء معرفی گردیده چنانکه درآیه گذشته اشاره شد : **فطرةالله‌التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق‌الله ذلك الدین القیم** ودرسنت نیز وارد شده ، **حلال محمد حلال الی‌یوم‌القیامه وحرام محمد حرام الی‌یوم القیامه**

البته بمخیله بسیاری از متفکرین امروزی خطورمیکند که جامعه انسانی بمتابعت ازناموس‌عمومی وتحول وتکامل‌پیوسته درمعرض تغییر است و بنابراین قوانین و مقررات جاریه نیز عموماً بحسب پیشرفت تمدن باید تغییر پذیرد.

پاسخ تفصیلی این‌اشکال وتشریح روح دوام وابدیت درهر یك ازمواد شریعت اسلام از عهدهٔ این مقاله بیرون است . ولی اجمالا باید متذکر بودکه قوانین ومقررات‌مدنی هرچه وبهر نحوباشد بالاخره روی احتیاجات تکوینی‌وواقعی انسانی مستقر میباشند و بدیهی است‌که همهٔ احتیاجات انسانی قابل تغییر و در معرض تحول نیست ، بلکه یکرشته احتیاجات واقعی ثابت نیزداریم، در میان همین قوانین مدنی نیزنمونه های بسیار از مواد ثابته داریم ، مانند وجوب‌زندگی اجتماعی ، واصل‌دفاع از مقدسات ، واصل اختصاص مالی ، وتأسیس حکومت ونظایر

آنها . پس درهر قانون وروش اجتماعی که فرض شود ازیکرشته مواد ثابته چاره‌ای نیست ، ومواد و قوانین ثابته که اسلام تشخیص میدهد احکامی است که مجموعاً شریعت نامیده میشود.

نوع دوم ـ مقرراتی است که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته بحسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا میشود ، البته چنانکه روشن شد این نوع ازمقررات در بقاء وزوال خود تابع مقتضیات وموجبات وقت است وحتماً با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح ومفاسد تغییروتبدیل پیدا می کند، آری خود اصل ولایت چنانکه خواهد آمد چون یك حکم آسمانی ازمواد شریعت است قابل تغییر ونسخ نیست .

نکتهٔ دوم ـ جامعه اسلامی در داشتن دوقسم مقررات ثابته ومتغیره خود بجامعه های دموکراسی خالی از شباهت نیست ، در جامعه های دموکراسی نیز دو قسم مقررات وجود دارد که یکی از آنها درحکم ثابت میباشد وآن مواد قانون اساسی است که تغییر آنها حتی ازصلاحیت مجلس شوری وسنا نیز بیرون است وتنها خود ملت مستقیماً با آراء عمومی یا بوجود آوردن مجلس مبعوثان میتواند ماده یامو ادی را ازقانون اساسی لغو و ابطال نماید وقسم دیگر قوانین جزئی و مقرراتی است که در مجلسین شوری وسنا ودرمراکز مختلفه اجراء و وضع میشود و بمنزله تفسیر موقت مواد قانون اساسی است ، این قسم عموماً قابل تغییر است .

درعین حال نباید اشتباه نموده تصور کرد که روش اسلام با مارك آزادی که دارد یك روش دموکراسی یا کمونیستی است (چنانکه از کلمات عده‌ای نویسنده اهل بحث دیده میشود) روش اسلامی نه روش دموکراسی است ونه روش کمونیستی است

ودر دوقسم ازمقررات خود باروش‌های اجتماعی و سوسیالیستی فوق ، تفاوت فاحشی‌دارد زیرا :

درمقررات ثابته‌اسلام واضع قوانین‌خدا است‌ـ عزاسمه ـ ومقررات ثابته سایرروشهای اجتماعی مولود افکارجماعت ووضع شدهٔ ملت‌میباشد .

وهمچنین‌درمقررات قابل‌تغییردرروشهای دیگرپایه‌اصلی اراده‌وخواست اکثریت افراد ملت است وهمیشه آزادی‌و بعبارت دیگرشعورواراده‌اقلیت(نصف‌افراد منهای واحد) فدای‌خواست وپسند اکثریت ملت (نصف افراد بعلاوه واحد) میباشد خواه خواسته‌شان حق‌بوده باشد یانه ، ولی مقررات قابل تغییر در جامعه اسلامی با اینکه نتیجه‌شورای مردم‌میباشد پایه اصلی‌آنها حق‌است نه خواست اکثریت ، و روی واقع بینی باید استوار باشد نه روی امیال وعواطف. درجامعه اسلامی باید حق‌وصلاح واقعی‌اسلام ومسلمین اجراء شود خواه مطابق خواست اکثریت بوده باشد وخواه نه ، البته درجامعه علم وتقوی‌که اسلام‌تربیت میکند هرگزاکثریت، خواسته‌های هوس آمیز خود را بحق و حقیقت ترجیح نخواهد داد .

خداوند عزشأنه ـ در دستورات آسمانی خود به پیروی از حق امر نموده آنرا تنها ضامن سعادت بشرمعرفی مینماید وازاتباع غیرحق‌نهی‌میکند اگرچه باهوی وهوس‌همه یااکثریت مردم وفق دهد* .

فما ذا بعدالحق الاالضلال (یونس۳۲) افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن‌لایهدی‌الا ان‌یهدی(یونس ۳۵) ارسل رسوله بالهدی ودین الحق (الصف۹) لقد جئناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق‌کارهون (الزخرف ۷۸) ان‌الانسان‌لفی خسر

الاالذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق...(عصر۳) وآیات زیاد دیگر .

البته عده‌ای از دانشمندان حقوق ، همین نکته رابروش اسلام خرده گرفته میگویند روشی ازناحیهٔ مردم قابل پذیرش و درمیان شان قابل اجرا است که با خواست اکثریت‌شان وفق دهد و اسلام فاقد این میباشد .

بحسب آزمایش نیز دیدیم که قوانین اسلام جز مدت بسیار کوتاهی جریان کامل نیافت ولی روشهای دموکراسی چون بخواسته های مردم احترام و اعتبار قائل است درمیان مردم دوام پیداکرده وقرنهای متوالی است دنیای متمدن را اداره کرده روزبروز باستحکام وزیبائی‌خود میافزاید وخواهدافزود. حد اکثر آنچه درحق روش اجتماعی اسلام میتوان گفت اینست که نسبت باستعدادچهارده قرن‌پیش‌جامعه انسانی یک‌روش‌کاملی بوده ، پس ازگذشتن چهارده قرن وپیشرفتهای تکاملی که‌نصیب بشرگردیده اکنون دیگر بافعلیت اوضاع جهان انسانی قابل تطبیق نیست .

درپاسخ این اعتراض میگوئیم .

اولاً ـ اگرچه تأثیرموافقت‌خواست اکثریت،درپذیرش تا اندازه‌ای قابل انکار نیست ولی‌خواست اکثریت ، بی‌تردید معلول نوع تعلیم وتربیت عمومی است. واین‌مطلب پس‌ازبحثهای اجتماعی وروانی کافی امروز دیگر بحد بداهت رسیده است و محیط خداشناسی و تقوای دینی که اسلام‌بوجود میاورد محیطی است که هرگز اکثریت آن عقل سلیم را تابع هوی و هوس ، و حق وحقیقت را فدای دلخواه نمیکنند، وپیوسته نظراکثریت با حق وفق خواهد داد .

چنانکه محیط های دیگری نیز که در سایه جامعه های مترقی ومنحط بوجود میآید خواسته‌های اکثریت هریك ازآنها متناسب با عادتهای مستقر و مقاصد عمومی همان جامعه است .

البته هرروشی درآغاز پیدایش خود با خواست اکثریت جماعتی‌که درمیان آنها استقرار میجوید موافق نخواهد بود ، واین اختصاص بروش اسلام نداشته وسایر روشها نیز همین‌حال را دارند بنابراین مؤاخذه روش اسلام باین جرم که با تعلیم و تربیت بی‌بند و بارانهٔ ما دیگر قابل پذیرش نمیباشد مغالطه‌ای بیش نیست .

ثانیاً ـ سپری شدن روش‌اسلامی ازمیان مسلمین باین‌نحو نبوده‌که درظرف چند سال پیدایش (زمان رسول اکرم ص) عمرطبیعی خود را بآخر رسانیده زندگی عادی خودرا بدرود گفته باشد ، تاریخ حوادث دراسلام بهترین گواه است‌که پس از رحلت رسول اکرم روش‌اسلام راکه مشخص‌آن سیرت‌رسول اکرم بودازمیان برداشته سیرتهای دیگررا بجای‌آن نشانیدند، و بفاصلهٔ کمترین مدتی‌یك امپراطوری کاملا عربی بجای روش و سنت اسلامی نشست ، اگرچنانچه نام مرگ ومیر باین‌گونه ازمیان رفتن گذاشته شود او را شهادت وکشته شدن باید نامید نه‌مرگ عادی .

البته درصورتیکه‌اسلام درآغازپیدایش مورد استقبال‌گرم وپس‌ازچندسالی به مرور ازپای درآمده‌باشد نباید نام‌پذیرفته‌ـ نشده رویش گذاشته شود .

باید ازیکطرف روش اسلامی را ازکتاب وسنت وسیرت پاك پیغمبر اکرم(ص) بررسی کرد ، وازطرف دیگردرصفحات تاریخ روش‌های شرم‌آور وننگین حکومتهای منسوب باسلام‌را

مطالعه دقیق نمود آنوقت دید سیرت حقیقی اسلام کی ودرکدام جامعه اسلامی بموقع اجرا گذاشته شده تا ما بگوئیم جامعه بشری یا اکثریت مردم روش اسلامی را نمی‌پذیرند ؟

باید بگوئیم (چنانکه بعضی گفته‌اند) ناشایستگی اعمال مسلمین نشانه و بهترین دلیل ناشایستگی روش دینی آنهاست ؟!

در عین‌حال ما نظائر این گرفتاریها و مشکلات را در روشهای دیگر ومخصوصاً درروش‌های دموکراسی خودمان نیز میبابیم ، بیشتر ازنیم قرن است که ما حکومت و دستور رژیم دموکراسی‌راپذیرفته در ردیف ملل‌متمدنه غربی‌قرار گرفته‌ایم، عیاناً می‌بینیم وضع ما روزبروز وخیم‌تر وفلاکت‌بارتر میشود و ازاین درخت‌که برای دیگران پربرکت وپربار است جزمیوه بدبختی ورسوائی نمی‌چینیم .

البته این‌مشکل بقیافهٔ سؤال درمیاید ، جوابش یك کلمه بیش‌نیست وآن اینست‌که ما بقانون اساسی عمل نمیکنیم و از مسمای دموکراسی باسم‌آن قناعت نموده‌ایم . حالا این جواب چرا درموقع روش‌دموکراسی درست است ودرمورد روش‌اسلام درست نیست ؟ وچرا دموکراسی مسئول تخلف مردم نیست‌ولی اسلام مسئول است؟سؤالی است‌که دیگران شایدبرای وی‌پاسخی داشته باشند ماکه نداریم .

ثالثاً ـ اگر چنانچه‌دراثر پیشرفت مدنیت ، اسلام موقعیت اجتماعی‌خودرا ازدست‌داده وهماناعصر ، عصر طلائی‌ودوره،دورهٔ دموکراسی است‌که مورد پذیرش‌اکثریت جهانی‌میباشد وپیوسته نیز پذیرفته خواهد شد ، چرا پس‌ازجنگ جهانی اول عده‌ای ازملل دموکراسی ازاین روش پسندیده روگردان شده برژیم کمونیستی‌روی‌آوردند ؟ و روش دموکراسی هرروز سنگری را

ازدست داده عقب نشینی میکند وکاردراین مدت کم بجائی رسیده که نیمی ازنفوس کره بکمونیستی گرویده‌اند ؟

آیا روش کمونیستی مرحله تکامل دموکراسی است چنانکه دموکراسی مرحله تکامل رژیمهای قبلی بوده ؟

و آیا روش دموکراسی در خودی خود مرحله تکاملی است ؟ .

مسائلی است که برای دریافتن پاسخ حقیقی آنها ، باید بیك بحث وکنجکاویهای دامنه دارکه از عهده این مقاله بیرون است ، دست زد . آنچه درین جا بطور اجمال میشود تذکرداد اینست که :

اولاً ـ وقتیکه ما بادیده واقع بینی بروش دموکراسی که فعلاً دردست ملل متمدن جهان است نگاه کرده کیفیت استنباط جهانی این روش را دقیقاً بررسی نمائیم ، می بینیم کاری که این روش (باصطلاح) راقی مترقی انجام داده اینست که روش ستمگرانه استبداد و بی بندوباری عهد اساطیر را ازحالت فردی بیرون کشیده بشکل اجتماعی درآورده است :

ستمگریها و پرده دریها و خودسریها که اسکندرها و چنگیزها در گذشته بامنطق زور میکردند ، فعلا جامعه‌های نیرومند دموکراسی ومتمدن جهان بطور دسته جمعی در مورد ملت های ضعیف روا میدارند ، با این تفاوت که زورگوئیها وستمگریهای گذشته از راه جهالت بی‌پرده انجام میگرفت و در نتیجه حس انتقام را زودتر بیدار مینمود و در واژگون ساختن دستگاه بیدادگری نقش عاجل‌تری بازی میکرد ، ولی مظالم امروزه با اصول فنی وروانی ودرنهایت مهارت درلفافه احیاء حق وحقیقت و گسترش عدالت و بشر دوستی ونوع پروری انجام مییابد ، و هر وقت

یکی ازپرده های روزانه دریده شده مظالم پس‌پرده برای همه آفتابی میشود با تبدیل اسمی باسمی مانند استعمار و استملاك و قیمومت وحمایت واشتراك منافع‌واعانه و کمك بلاعوض ونظائر اینها، بهمان شیوه ظالمانه ادامه داده میشود .هنوزمناظرعبرت‌انگیز ازعهد استعمار درهر گوشه و کنار کشورهای خاوری پیش چشم است که‌یادگار روشن‌دموکراسی میباشند ، هنوزشاهدهای زنده‌ای مانند الجزایر وکنگووکره بجاست ، هنوزمنطق دولت فرانسه (مشعل‌دارآزادی دربزم عدالت بین‌المللی) اینست که فرانسه الجزائر را جزء خاك خود فکر میکند[1] و هنوز منطق دول معظمه دربرابر دادخواهی ستمدیدگان الجزائر اینست که مسئله‌ایست داخلی وبیرون ازصلاحیت مداخله دیگران. ووو

بالاخره نتیجه جریان جهانی روش دموکراسی‌رامیتوان در این چند جمله خلاصه کردکه جهان را به دو دسته مختلف تقسیم‌نموده: یك دسته ملل‌معظمه‌که پیشروان تمدن‌ومالك‌الرقاب بقیه ملل‌جهان بوده ، درجان ومال وعرض بیدست وپایان‌فعال مایشاء میباشند ، ودسته دیگرملل‌دموکراسی عقب مانده که‌غالباً بردگان مارك‌دار افرادی قرار گرفته‌اندکه ننگین‌ترین مراسم استبدادرا در قیافه‌دموکراسی‌ودرلباس قوانین دنیاپسندوآزادی‌بخش بطور دلخواه انجام می‌دهند .

بدیهی است روشی که حقیقت وهویتش اینست ومخصوصاً باملاحظهٔ اینکه مهمترین رکن انسانیت را کـه معنویات است ببهانه اینکه ضامن‌اجراءندارد بکلی‌ازمیان برمیدارد، نمیتوان اورا روش تکاملی برای انسانیت شمرد . وروش‌کمونیستی نیز

۱ـ این‌مقاله دریك سال پیش‌قبل ازاستقلال الجزایرتنظیم شده‌است‌ـ ناشر

درحقایق و آثاری که ذکر شد دست کمی ازروش دموکراسی معمول ندارد . اگرچه درطرز جهانگیری مختصر تفاوت مسلکی باهم دارند . نسبت تکامل دادن بروش کمونیستی نیز عجیب تراست ؛ زیرا تحول وتکامل پدیده‌ای بی پیمودن مراحل قبلی خود معنی ندارد ، وما می بینیم که طبقهٔ عقب افتاده وحتی ملل وحشی که هرگز بوی مدنیت و دموکراسی را نشنیده‌اند خیلی گرم تر و زودتر ازدیگران این روش را استقبال می کنند .

آیا پیدایش وی ازراه جهش است ؟ شرایطی کـه فلسفهٔ ماتریالیسم دیالکتیك برای جهش ذکر میکنند ، بـا آن منطبق نیست !

حق مطلب اینکه وقتی ما با دیدهٔ انصاف نگاه کنیم ، آنچه درك میکنیم اینست که نوع معترضین ما که باسلاح دموکـراسی باسلام حمله میکنند ، ازآزادی اروپائی همان بی بندو باریها و خوشگذرانیها وشهوترانیهارا میخواهند نه اصلاح مفاسد جامعه وایجاد امنیت ورفاهیت عمومی . وازهمین جاست می بینیم مفاسد اخلاقی اروپا و اروپائیان را درکمترین وقتی یاد میگیریـم و بآسان ترین وجهی بموقع درمیآوریم درحالیکه صحت عمل در اجراءیك ماده قانونی که صلاح ملك وملت را دربر داشته باشد درمیان ما ازعنقای مغرب نایاب تر است .

و همچنین افرادی که سنگ کمونیزم بسینه میزنند غالباً طبقهٔ محرومی هستند که بدون بررسی کامل این روش میخواهند انتقام خودرا ازطبقهٔ ثروتمند کشیده وتلخی وذلت و محرومیت خود را نیز بآنها چشانیده آنهارا بحال خود بیندازند ، دیگر پس ازآن چه پیش آید کاری ندارند .

بدیهی است اینگونه تغییرات را باهیچ منطقی نمیـتوان

تکامل اجتماعی ومدنی انسانیت شمرد .

تکاملی که برای روشهای استبدادی فردی (استبداد باستانی) واستبداد اجتماعی (روش‌های فعلی دول بزرگ) میتوان فرض کرد اینست که انسانیت درخط واقعیش در هردو جهت مادی و معنوی تربیت شده منطق حق جای هرمنطق دیگر را بگیرد و این همان روش اسلام است **ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین** (اعراف - ۱۲۸)

چنانکه گفته شد دامنه این سخن بسیار دراز است و ما برای اینکه ازمقصد دورنشویم بهمین اندازه قناعت ورزیدیم .
تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل .

نکتهٔ سوم - چنانکه روشن شد احکام و مقرراتی که در جامعه اسلامی ازمقام ولایت صادر میشود عموماً قابل تغییر بوده دربقاء وزوال تابع مصلحت وقت میباشند ، وازاین جهت شریعت نامیده نمیشوند ، ولی خود مسئله ولایت و حکومت این طور نیست ، مسئله ولایت مسئله ایست که هیچ اجتماعی درهیچ شرائطی نمیتواند از آن بی نیاز باشد و هرانسانی با ذهن عادی خود نیازمندی جامعه را (هرچه کوچك هم بوده باشد) بوجود ولایت درك مینماید واز این روی حکم ولایت یك حکم ثابت وغیرقابل تغییر فطری است همه وضعی است که هر روش اجتماعی استبدادی وقانونی وحشی ومترقی بزرگ وکوچك وحتی جامعه خانوادگی درسرپا بودن خود بوی تکیه دارد .

اسلام نیز که پایه واساس خود را روی فطرت گذاشته ، نهاد خدا دادی انسان را مرجع کلیات احکام خود قرار داده است ، اولیات احکام فطرت را هرگز وبی تردید الغاء نکرده، در اعتبار مسئله ولایت که مورد نیاز بودن آنرا هر کودك خردسالی

نیز میفهمد مسامحه روا نخواهد داشت .

مسئله ولایت و اینکه جهات اجتماعی زندگی انسانی ، اداره کننده و سرپرستی میخواهد ، از بدیهیات فطرت است و چنانکه گذشت آیات قرآنی که بنای دین‌را بر روی فطرت میگذارد در اثبات این که ولایت یك مسئله ثابت وغیر معتبر دینی و باصطلاح ازمواد شریعت است کافی است .

گذشته از آن ، رسول اکرم (ص) درحال حیات خود شخصاً بسرپرستی جامعه اسلامی پرداخته ودرهمه شئون مختلفه زندگی مسلمین والی‌ها وسرپرستهائی از قبیل ولات وحکام برای شهرها ، قضات ازبرای خصومتها و دعاوی ، مبلغین و معلمین برای نشر دین و تعلیم و تربیت مردم ، جباة و مأمورین برای جمع آوری اموال بیت‌المال ، امرا برای جنگهامامی گماشت حتی گاهی که برای چند روز بهمراه لشکر اسلام بعزم جهاد از شهر مدینه بیرون میرفت ، برای ولایت و سرپرستی مردم جانشینی بجای خود می‌نشانید (اینها چیزهائی است که ازراه تاریخ بثبوت رسیده‌است)

با بررسی این رویه چگونه میشود باور کرد که از بیان مسئله ولایت واینکه دین اسلام که بنص قرآن شریف واعتقادخود آنحضرت جهانی وهمیشگی است وهزارجهات اجتماعی‌وعمومی داردکه نیازمند سرپرستی است، سر باز زند ؟ ! یا بواضحات زندگی مانند اکل وشرب عنایت داشته امر کند و کارهای غیر معتنابهی که بصورت طبیعت انجام میگیرد مانند تخلی تشریح نموده صدها حکم‌برای وی بیان کند ولی همینکه بمسئله‌ولایت (که تنها روحی است که اجتماع از آن زنده است) رسید ، از بیان آن‌لب ببندد . گذشته ازآن آیات زیادی درقرآن شریف

این مسئله را تثبیت میکند مانند آیهٔ **النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم** (احزاب ۶) و آیهٔ **انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون** (مائده ۵۵) و آیهٔ **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم** (النساء ۵۹) وآیهٔ **والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر** (توبه ۷۱)

و آیات دیگریکه نظائر اینها میباشند. البته جماعتی ولایت را در این آیات بمعنی دوستی یا بمعنی یاری گرفته‌اند ولی جز اینکه کلمه را از معنی حقیقی ماده اصلی آن سلخ نموده‌اندکاری انجام نداده‌اند.

نکتهٔ چهارم ـ نتیجه بحثهای گذشته اینست که‌مسئله‌ولایت یکی از موادشریعت‌است که مانندسایرمواد مشروعه دینی برای همیشه درجامعه اسلامی بایدزنده‌باشد.

و البته دراین صورت، مسئول اقامه و سرپا نگهداشتن این مقام، عموم مسلمین خواهند بود درحالیکه پیوسته‌این‌مقام با یك یا چند فرد اشغال میشود.

اکنون باید دیدآیا برای‌اشغال‌این مقام دراسلام‌افرادی تعیین شده‌اند یا پایه‌گذاراسلام این‌مسئله‌را با سکوت گذرانده است؟ ولازمه‌آن‌اینست که جامعه‌مسلمین‌هرجورخواستند وصلاح دیدند چرخ اجتماع دینی‌را بگردانند.

و درعین حال برای شعب خاصی ازولایت درشرع اسلام اشخاص معینی توصیف شده و ازمحل‌نزاع بیرون است، مانند ولایت پدر باولاد صغار وولایت عموم مسلمین نسبت بهمدیگر در امر بمعروف و نهی از منکر.

عقیده شیعه امامیه‌اینست که‌رسول‌اکرم(ص)امیرالمؤمنین

علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را برای این مقام برگزیده و پس از آنحضرت یازده نفر از اولاد گرام او یکی پس از دیگری برای این مقام تعیین‌شده‌اند .

شیعه برای اثبات عقیده خود در برابر اهل‌سنت که‌منکر این حقیقتند بحجتهائی از راه عقل و بآیات زیاد و اخبار متواتری که ازطرق فریقین نقل شده‌تمسك جسته است که‌تعرض بآنها ازغرض بحث ما کنارمیباشد.

آنچه تذکردادن‌آن در این‌مقام‌لازم‌است اینست که‌نتیجه عقیده اختصاص که شیعه دارد این نمی‌باشد که در صورت غیبت امام(ع) مانند عصری که ما درآن زندگی میکنیم‌جامعه اسلامی بی‌سرپرست مانده ، مانندگله بی‌شبان‌متفرق‌شده با سرگردانی بسر برند ، زیرا مادلائلی بثبوت اصل مقام داشتیم و دلائلی بانتصاب اشخاصی برای این مقام ، و البته شخص غیراز مقام است ، و در نتیجهٔ نبودن یا از میان رفتن شخص مقام از بین نمیرود وچگونه متصور است که روزی این‌مقام بعلل و عواملی الغا شود و حال آنکه این مقام از راه‌پایه‌گذاری‌فطری‌اسلامی بثبوت رسیده است و الغاء آن الغاء فطرت است والغاء فطرت الغاء اصل اسلام است.

علاوه براین احکام بسیاری راجع به‌حدود و تعزیرات‌و انفال و نظائرآنها در شریعت اسلام موجود است که منطوق ادله‌کتاب و سنت دوام و ابدیت آنها است ومتصدی‌اجراءآنها همان مقام ولایت میباشد . درهرحال مسئله ولایت‌درحال‌غیبت، زنده است چنانکه درحال حضور .

نکتهٔ پنجم ـ آیا ولایت ازآن همهٔ مسلمین است یا عدول مسلمین یا متعلق است بفقیه (باصطلاح امروزی) ؟. در صدر

اسلام فقیه بکسی اطلاق میشدکه به همه علوم دینی دراصول و فروع و اخلاق مجهز باشد نه‌تنها مسائل فروع دین چنانکه اکنون مصطلح است .

در صورت سوم آیا متعلق بهرفقیه است که درصورت تعدد و کثرت هر کدام ازآنها بهر اندازه اقتدار پیداکند تصرفاتش نافذ و غیرقابل نقض میباشد ؟ یا متعلق است بفقیه اعلم ؟ مسائلی است که از طرز بحث فعلی ما بیرون است و در فقه باید حل شود .

آنچه ازنقطه نظر بحث این مقاله میتوان استنتاج نمود اینست که حکم فطرت بلزوم وجود مقام ولایت درهرجامعه‌ای براساس حفظ مصالح عالیه جامعه مبتنی‌است، اسلام نیز پابپای فطرت پیش میرود. نتیجهٔ این دومقدمه اینست که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم‌است برای این مقام متعین است و در اینکه اولیای حکومت باید زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه‌بوده باشندکسی تردید بخود راه‌نمیدهد.

اکنون باید دیدآیا جامعه اسلامی در صورتیکه وسعت پیدا کرده و دارای منطقه‌های مختلف و ملیت‌ها و قومیت‌های متنوع بوده باشد (چنانکه در این اعصار همان‌طوراست) باید تحت یك ولایت و حکومت اداره شود؟ یا بحسب اختلاف‌مناطق و ملیت‌ها حکومتهای مختلفی‌تأسیس شود ؟ یاحکومتهای‌مؤتلف و متحدی‌که تحت نظر یك حکومت مرکزی یا سازمانی نظیر سازمان ملل متحد اداره‌شوند بایدتشکیل داد؟

طرحهائی است که درشریعت‌اسلام دستوری مربوط بتعیین یکی ازآن‌ها واردنشده‌است وحقاً هم‌نبایدواردشود. زیراشریعت

تنها متضمن موادثابته دین است ، وطرز حکومت با تغیر وتبدل جامعه‌ها بحسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است ، بنابراین آنچه درین خصوص میتوان گفت اینست که طرز حکومتهای اسلامی رادرهرعصر با درنظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نمود :

۱- مسلمین تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد واتفاق بکوشند.

۲- حفظ مصلحت اسلام و مسلمین برای همه واجب است ،

۳- مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس نه مرزهای طبیعی یا قراردادی .

مسئلهٔ مهمی که اینجااست و هرگز مقام ولایت و کرسی حکومت اسلامی بهر شکلی باداره امور مسلمین بپردازد نمیتواند از آن تخطی نموده قدمی فراتر گذارد ، اینست که درجامعه اسلامی سیرت وسنت رسول اکرم (ص) بایداجرا شود وروش ولایت چند سالهٔ آن حضرت معمول گردد. زیرا نظر باینکه اصل مسئله ولایت (چنانکه گذشت) درجامعه اسلامی جنبه ثابت دارد و بهمین جهت جزء شریعت است ، از جهت اصل ثبوت و کیفیت آن نیازمند بحکم خدا میباشد وخدای متعال سیرت آن حضرت را بمنطوق آیات کثیره قرآنی پسندیده و امضاء نموده است و نسبت بمسلمین به بیشتر از اینکه از روش رسول اکرم (ص) تبعیت کنند اذن نداده چنانکه میفرماید :

لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة (احزاب ۲۱) و بطرق معتبره ازخود آن حضرت نقل شده است که :

من رغب عن سنتی فلیس منی و در همین مضمون روایات زیادی ازاهل بیت داریم .

توضیح سیرت رسول اکرم (ص) وتشریح خصوصیات آن خود بحث جداگانه‌ای میخواهد وآنچه بعنوان خلاصه گیری میشود دراینجا یاد نمود اینست که: اولاً دراسلام امتیازی جز تقوی نیست و همه امتیازات طبقاتی ملغی میباشد. درعین حال که طبقات مختلف اجتماع مانندرئیس ومرئوس ، خادم ومخدوم ، کارفرماو کارگر ، مرد وزن محفوظ است. همه باهم برابرندوهیچگونه پس وپیشی درکار نیست، تنها خدا است که بیچون وچرا بایددربرابر بزرگی او کرنش کرده سرفروآورد .

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الانعبد الاالله ولانشرك بهشیئاً ولایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوافقولوا اشهدوابانا مسلمون(آل عمران ۶۴)
یاایهاالناس اناخلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوان اکرمکم عندالله اتقاکم (حجرات ۱۳)

و ثانیاً مردم دربرابر قانون مساوات کامل داشته و در اجراء مقررات کمترین استثنائی درکار نیست .

لیس بامانیکم ولاامانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به (النساء ۱۲۳) وثالثاً ـ احکامی که ازمقام ولایت صادرمیشود از راه شوری و با رعایت صلاح اسلام و مسلمین صادر خواهدشد
و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله(آل عمران ۱۵۹)

و پرروشن است که این سیرت مقدسه، سیرت وروشی است که در هیچ جامعه‌ای ازجوامع بخلاف مصلحت آن جامعه تمام نمیشود واز این روی بهیچوجه قابل تغییر نیست وازاحکام ثابته فطری است که اسلام آنرا امضاء می نماید.

گذشته از آن خود این سیرت ازجزئیات روش رسول اکرم (ص) بدست میآید، و بهمه موارد اعمال آن حضرت قابل انطباق میباشد

بقلم مهدی بازرگان

انتظارات مردم از مراجع

بنام خدا

نویسندهٔ این مقاله می‌خواهد سخنگوی مردم تقلید کننده ایران و مخصوصاً جوانان مسلمان باشد. خود جوان نیست ولی درس وشغل‌وشرایطی قراردارد که شاید بتواند واسطه مابین دسته‌ای بنام خواص که مراجع تقلید در میان آنها تعیین می‌شوند ودسته‌ای موسوم بعوام که محتاج بتقلیدهستند، قرار گیرد. علاقمند است باارتباط و اطلاعی که ازانتظارات واحتیاجات مقلدین و جوانهای روشنفکر دارد و خودمقلدی بیش‌نیست ازدرد دل آنها مانند فرد مسلمان جوانی صحبت کند. از قول آن افراد و آن مسلمانان جوانی‌صحبت کند که‌شنیده‌اند **الاسلام یعلو و لایعلی علیه**

و می‌خواهند واقعیت وتحقق این وعده راحس کنند .

محتمل است این عرایض درطرف مقابل نیز میان طبقهٔ جوان طلاب فروزانی که مساعی پسندیده درجهت تفاهم وتقارب دودسته از مردم ابراز میدارند ، پذیرش آسان بیابد .

البته در میان مقلدین عده‌ای هستند که انتظارشان ازمراجع تقلید بیان مسائل طهارت وشکیات و دست گردان کردن مبلغی وجوهات است. ولی فکر میکنم این عده اگر امروزدراقلیت نباشند روزبروز ازتعداد واهمیتشان خیلی کاسته می‌شود. سایرین یعنی ماعوام، درعین آنکه نه مرجع هستیم ونه فقیه ولی بسیار باین موضوع چه بلحاظ خودمان وعمل بدینمان وچه بلحاظ امت وملت، اهمیت می‌دهیم. اگر بنا بودفقه انحصار به غسل وقرائت نماز و احکام بیع واجاره می‌داشت ، موضوع، ارزش واثری راکه شایستهٔ آن است پیدا نمیکرد. فقه واجتهادراجع بهر مسئله شرعی مورد ابتلای مسلمان است. چه فرد مسلمان وچه اجتماع مسلمان. ازطرف دیگر هر مسئله ومطلبی که طرح شود چنانچه ارتباط بامصالح دین ودنیای ما داشته باشد مسئلهٔ شرعی است واسلام نمیتواند نسبت بآن بی اعتنا و بی نظر باشد .

زیرا که مسلمان برخلاف یهودی و مسیحی (وشاید بودائی وزرتشتی) بمصداق **ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین** تمام اعمال وافکارخودرا می‌خواهد برای خدا، در راه خدا وبرملت رسول اوانجام دهد . بنابراین کلیهٔ مسائل زندگی اعم ازفردی واجتماعی مسائل شرعی هستند وناچار فقه و اجتهاد باید راجع بآن بحثی و جوابی داشته باشد. همانطور که برای خوردن و خوابیدن وناخن گرفتن وسوارشدن وزن گرفتن وشیر بکودک دادن وکوچکترین حرکات و اعمال زندگی دراحادیث و اخبار

دستورها و ... ِ شهائی داریم . اگرما بفقه و اجتهاد وتقلیداهمیت میدهیم ازاین جهت است که آئینه زنده وتمام نمای کلیهٔ مظاهر و شئون زندگی مادی ومعنوی ومحور آمال وافکار و فعالیت‌هـای جامعه مسلمان بایدباشد.

طرف صحبت در این مقال خصوصاً مراجع تقلید می باشند ولی باقتضای مطلب وارتباط موضوع ازمرجعیت به زعامت وولایت وبطور کلی بروحانیت نیز تعمیم پیدا میکند.

***

چون آرزو بر جوانان عیب نیست، بلکه حسن هم هست زیرا که آینده ازآن جوانان است وآینده با آرزوها پی ریزی میشود نویسنده می‌تواند خیلی بلندپروازی کند . بنمایندگی از طرف موکلین فرضی خود کمال را تاسرحد محال توقع نماید.

از طرف دیگر باقتضای جوانی وعامی بودن تا اندازه‌ای در خطا وجسارت مجاز است . چون برعامی وجاهل حرجی نیست . خصوصاً که باکسانی صحبت میکند که عارف اند، **والذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.** بنا براین ازانتقاد وانتظار استقبال خواهند کرد :

دریای فراوان نشود تیره بسیل

عارف که برنجد، تنك آب است هنوز

در مظان مرجعیت ومقام زعامت وریاست اندومعتقد بفرمودهٔ حضرت رسالت که آلة الریاسة سعة الصدر! ...

مردم از هر مقام ودسته انتظاراتی دارند. ازپزشك درمان درد میخواهند، ازکارگر زحمت وازکارمند خدمت و ادارهٔ مملکت. درمقابل بهریك حقوقی و پاداشی میدهند که کم وبیش متناسب بـا زحمات واثر خدمات آنها است . ازروحانیون وازمراجع تقلید

انتظارات خیلی بیشتر و مشکلتردارند ودر مقابل عوض خیلی کمتر و شاید هیچ میدهند . توقعات خودرا روزبروز زیادترهم میکنیم

این بی‌تناسبی و بی‌حسابی و بی‌انصافی شاید ازآن جهت باشد که طرف ما عنوان جانشینان و نمایندگی کسانی‌را دارند که شعارشان **وما اسئلکم علیه من اجرٍ ان اجری الا علی‌الله** بوده است .

زاهد که درم گرفت و دینار

رو زاهد دیگری بدست‌آر

وقتی قرار باشد در مقابل وظائف دینی و خدمات الهی حق‌الزحمه وپاداش گرفته شوداصل‌موضوع وشرط‌قضیه که‌خلوص و للّهی و بیغرضی است ازبین میرود .این‌مقام‌ارزش‌خودرا از دست میدهد. ممکن است‌بعوض مفید مضر هم‌بشود. بدیهیست که چنین شرایط وصلاحیت فقط‌بطورخیلی‌استثنا ودرافراد زبده‌ای ممکن است تحقق پیداکند . بنابراین باعلم و اعتراف بچنین وضع خاص و با سپاس‌گزاری وشرمندگی بعرض مطالب خود میپردازیم .

مطلب اول
مابین گذشته و آینده

در سال قبل در یك مجلس هفتگی باصفا و فضیلتی که از محاضرهٔ جمعی‌از روحانیون دانشمند وعلاقمندان دیگرکه بایك استاد مستشرق فرانسوی محقق در تشیّع (آقای‌پرفسورکربن) تشکیل میشد، ازآقای پرفسور سؤال شد : آیاراست است که‌در

سالهای بعد ازجنگ نهضت نسبتاً وسیع و بازگشت محسوس در اروپائیها نسبت بمعنویات ودینداری پیدا شده‌است؟ مشارالیه که مردمسیحی پروتستان با انصافی‌است جواب‌داد: کاتولیك‌ها خیلی فعالیت میکنند وپیشرفت‌هائی هم دارند ... پس‌ازمکث‌مختصری نیمه‌آهی کشیده گفت ولی فایده ندارد! مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار وآمال مسیحیها ازاطراف حضرت‌عیسی‌وعصر دوهزارساله گذشته اونمیتواند جلوتر بیاید وجواب‌مسائل روز و انتظارات آینده‌را بدهد. بازهم‌قدری تأمل کرده گفت اسلام نیز باآنکه دین تازه‌تری است برای اکثریت مسلمانها یعنی سنی‌ها که پا از زمان پیغمبر جلوتر نگذاشته‌اندبا «خاتمیت» باب معنویت و تربیت بسته میشود و ناظر بآینده نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غایب‌امیدوار بآیندهٔ‌دنیا و دارای روح و دل زنده‌اند ومسائل‌فلسفی و مشکلات زندگی را با نظر و با اعتقاد و امید دیگری‌طرح میکنند (یامی‌توانند طرح کنند) ...

شرح فوق تا حدودی که حافظهٔ نویسنده‌خطا نکند مختصر گزارش مذاکراتی بود که درآن مجلس‌رفت...

چون گوینده یکنفرمحقق غیر مسلمان غیر شرقی‌است، کلامش در عین آنکه حقیقت تا اندازه‌ای مشهود و معلوم را میرساند، امتیاز واعتبار خاصی پیدا میکند. جاداشت درمطلع مطلب اول ما گفته شود.

شیعه نه فقط برای آینده مهرهٔ معجزآسائی درچنته‌دارد وهمین اعتقاد و انتظار فرج که ازحسنات پرثواب شمرده شده است‌سرمایهٔ پرفایده قابل‌بهره‌برداری عظیم‌میباشد (ولی‌متأسفانه درجهت منفی وبصورت عامل یأس وواگذاری و بیکارگی گرفته

شده است) بلکه نسبت بگذشته نیزمایه‌های افتخار واتکای فراوان دارد : پیشروش علی است که بتصدیق خودی وبیگانه مادر دهر مانند او نزائیده ونخواهدزائید ! شاگرد اول استادا کمل مکتب اسلام ، مظهر اعلای فداکاری وتقوی وشجاعت ، باب علم وکلید قضا ، آئینه تمام نمای عدل وصفا وبطورکلی جمع اضداد وجامع جمیع صفات ... بعداز علی اصحاب علی واولاد وجانشینان علی هریك شمع‌های فروزان انسانیت واسلامیت وامامت !

آن آیندهٔ امیدبخش زنده کننده منتظر ، واین گذشته محکم متشعشع متبرك ، یك حال مناسب وحاضر مساعد و متحرکی را ایجاب مینماید که پیوند ثابت وشاهد صادقی میان سلف باخلف باشد والادعوی مابه‌پیروی گذشته وبهره‌مندی ازآینده ، فریب باطلی خواهد بود .

آن زنجیری که باید مابین سلسلهٔ امامان برحق وشهدای گذشته ، با امام غایب غالب محبوب آینده پیوند داشته باشد ، بدست وبوجود زعمای دین ومراجع تقلید اتصال وارتباط پیدا کند .

بنابراین مرجع تقلید و روحانیت مورداحتیاج وانتظار ، حقاً معرف ومسئول حال وحاضری باید باشدکه متناسب ووارث گذشتهٔ پرافتخار ومبشر آیندهٔ نجات بخش جهان بشریت باشد. با سرمایه وسیع گذشته وامید و اعتماد محکم به آینده چنان قامت موزونی درقالب روز احرازکرده باشدکه بتواند متناسب ومسلط براوضاع حاضر قیام واقدام نماید . ازکهنگی واندراس وابستگان بگذشته بری وازبیچارگی وبیکارگی واگذارکنندگان به‌آینده برکنار باشد .

اصولاً اینکه ما براهل جماعت افتخار میکنیم ومیگوئیم

آنها درقرن‌هفتم‌هجری بعدازچهار مجتهد بزرگ معاصر خلفاء عباسی(مالك‌بن‌انس، ابوحنیفه، محمدبن ادریس‌شافعی، احمدبن حنبل) باب‌اجتهاد را بستند وفقاهت وفقه را منجمدکردند ولی ما شیعه‌ها ملزم بتقلید ازمجتهد اعلم زنده بوده وباب اجتهاد را مفتوح گذاشته‌ایم تا دینمان تازه و زنده بماند وبا تغییر و توسعهٔ روزگار پیش‌برود ، این‌افتخار وامتیاز وقتی تحقق پیدا میکندکه باواقعیت تطبیق نماید . حقیقةً باب اجتهاد بازبوده مسائل‌وموضوعات روز بهرشکل و اندازه‌که باشد ازآن دروازه ورود وخروج نمایند. اگربنا باشد افکار ومعلومات وافق نظر مجتهدین ما درحدود وبرمحور مطالب قرون گذشته دور بزند عوض‌شدن‌نامها وانتقال‌مقامها ازآیةالله مرحومی به‌آیةالله‌مقبولی چه فایده دارد ؟ بازهم اجتهاد بسته ومرده است !

رساله‌های عملی بحث ازمسائلی مینمایدکه بعضی ازآنها مانند وضوورکوع‌وطواف وضع‌ثابتی دارد ولی بسیاری ازمسائل دیگر ناظر برمعاملات‌وازدواج و امر بمعروف و دفاع و سایر اعمال ووظائفی‌است‌که خواه‌ناخواه‌باپیشرفت‌زمان وتغییرشرایط زندگی شکلهای تازه و پیچیدگی های نوظهور پیدا میکند .

دراین قبیل مباحث رساله‌های متداول ، مارا بیادتاریخ ده دوازده قرن گذشته‌عربستان میاوردکه زراعت محدودبه‌غلات وخرما بود ووسیله نقلیه وتغذیه ، انحصار به شتر و گوسفند داشت . بعدها که در مناطق دیگر دنیا کشاورزی درآمدهای فوق العاده‌ای درزمینه برنج وقهوه ومرغداری وچایکاری وپنبه وغیره‌پیداکرده‌این‌سؤال پیش‌نمی‌آیدکه چطور احکام‌زکوة فقط باین قبیل محصولات تعلق میگیرد؟

سابقاً نه بیمهٔ تجارتی‌واجتماعی‌وجود داشت ، نه‌ازشراب

الکل صنعتی واز خشخاش ومواد دیگر هروئین گرفته میشد ، نه محور اقتصاد بر بانکداری وسفته بازی وتهاترهای بین‌المللی بود ، نه شخصیت های حقوقی عظیمی مانند شرکت‌ها و بنگاهها درست شده بود، نه تلقیح مصنوعی کشف شده بود ، نه موضوعات حقوقی وقضائی چنین توسعه یافته بود، نه اجتماعات بشری اینطور متشکل ومرتبط شده هزاران مشکلات ومسائل مربوط به ادارهٔ امم ورژیم های گیج کننده وحکومتهای محصور کننده پیش آمده بود ! ...

بعلاوه قرنهای چندی شیعه درحالت اقلیت و محرومیت بسر میبرد. اختیار خلافت وحکومت یکسره در دست مخالفین بود . دائره اقتدار و سلطه او ازحدود خویش ونزدیکان تجاوز نمیکرد. برای شیعه مسئله حکـومت و ادارهٔ امت اصلاً مطـرح نمیشد . بنابراین بیشتر بمسائل عبادی وخصوصـی میپرداخت و اگر بموضوعات ازدواج و معامله و قضاوت و وقف و حدود ، میپرداخت بمقیاس بسیار کوچك داخلی بود. بعدها که درایران تشیع قوت واکثریت یافت مثل اینکه علماء بنا بعادت ومیراث گذشته یافراموشی ، توجهی باین قبیل مسائل عمومی نکردند ودر کتب فقه ما ، باب مخصوصی باعنایت به طرز اداره امت و مباشرت درامور و اموال عمومی وکفالت و احتیاجات شهری یا مملکتی بازنشد . درصورتیکه حکومت و ادارهٔ امت یا مملکت یا ملت خود موضوعی است وموضوع بسیار مهم وبزرگی است. موضوعی که نه تنها با مصالح دنیائی و معاشی مسلمانها سروکار دارد بلکه بطور مستقیم وغیرمستقیم دراجرای فرائض دینی ودراشاعهٔ عقاید ودرتربیت و اخلاق پیروجوان و بطورکلی در سرنوشت دنیوی واخروی همهٔ ما شدیداً مؤثر است .

حال آیا فقه اسلام باید نسبت بکلیهٔ این موضوعات و مؤسسات ساکت وازجواب « حوادث واقعه » عاجز باشد ؟ در اعماق وتفصیل هزاران فروع فرضی مسائل عبادی یا بدوی زندگی قدیم فروبرود ولی مسائل بیشمار زندگی فعلی را به نظرعرف وقیاس احاله دهد ؟

نقاطی اززمین، امروزمسکون شده است که شبانه‌روزشان چندین‌ماه میشود. تکلیف مردم احیاناً مسلمان این سرزمین‌ها برای نماز وروزه نباید تعیین شود ؟

خلاصه آنکه زمان ومکان وزندگی وآدمها همه چیز عوض شود ولی فقه وفقها تغییر نکنند ؟!

آیا امکان دارد باصرف علوم واطلاعات قدیم وطرزفکر سیصدسال پیش مسائل ومطالب امروز مردم دنیارا درك کرد ؟ کدام طبیب یاتعمیرکار یا رهبر میتواند تا تشخیص درد واشکال راندهد وخواسته‌های مردم را نداند وظیفهٔ خود را انجام‌دهد؟

درقرون اولیهٔ اسلام علمای اسلام چنین نبودندومعلومات ومشغولیات آنها انحصار بمسائل علمی فقهی بمعنای فعلی نداشت بلکه علم وتحقیق ومفهوم وسیع عام واقعی آنرا داشت .

مسلمانهارا که نمیشود در چهار دیواری سرحدات حبس کرد وبمشاغل‌و افکارقرون گذشته وادارشان‌نمود. ناچارباجهان گسترش یافته وگسترش یابندهٔ عظیمی‌ارتباط و احتیاج دارند. اگرخودمان هم نخواهیم‌خارجیها راحتمان نمیگذارند وخواه ناخواه درمیدان عمومی واردمان میسازند وسوارمان میشوند . مسائل ما نمیتواند جدا ازمسائل دیگران باشد .

حال برای آنکه‌روحانیت ومرجعیت شیعه بتوانندجواب‌گوی مسائل زمان وحلال مشکلات جهان باشد ، چاره‌ای جز

توجه وبلکه تتبع و تبحر درکلیه علوم و شئون روز یا لااقل آشنائی باآنها ندارد .

نگوئیدکه فقه واصول‌ومقدمات وسطوح ودروس خارجی علوم‌دینی ، خود بقدری وسیع وغامض‌استکه مجال برای‌ورود درموضوعات دیگررا نمیدهد . علم طب وهیئت وفلسفه وریاضی وسایر علوم نیزکه سابقاً هریك حکم شاخه یا درختی‌را داشت وحالا جنگلهائی‌شده استکه درحال توسعه وتکثیر دائم‌التزاید است همین حال‌را دارند . یعنی‌آنها نیز بتنهائی تمام عمر یك طلبه وشاغل‌را اشغال‌کرده با ریاضت وعسرت تحصیل میشد ولی درنتیجه دوعامل اصلی ذیل نه فقط توسعهٔ فوق‌العاده یافته‌اند بلکه تسهیل وتعمیم فراوانی هم حاصل شده است :

۱ــ تغییر روش واتخاذ سبك‌های جدید تعلیم و تمرین و تحقیق وتسریع عظیم در پیشروی .

۲ ــ تقسیم‌کار و تحصیل توأم با تشکل بطوریکه امروز بجای یك دانشمند متبحر در تمام رشته‌های فیزیك هزاران دانشمند محقق ولی‌متخصص درشعبه‌ای ازشعب رشته‌های فیزیك وجود داردکه بوسیلهٔ دانشگاه واحدیاسیستم علمی مرتبطی‌اداره میشوند وفیزیسین‌بجای شخصیت طبیعی‌احرازیك شخصیت‌حقوقی اعتباری‌کرده است[۱] .

علوم دینی نیزازاینجهت که علمی‌است، فرقی باسایرعلوم ندارد. بامختصر تحول‌وتجددی بخوبی‌میتوانند ازغل‌وزنجیرهای

۱ـ اتفاقاً بطوریکه آقای مطهری نیز در مقاله « اجتهاد در اسلام » اشاره کرده‌اند مرحوم آیة‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری پیشنهاد رشته‌های تخصصی در فقه و تبعیض در تقلید را میکرده‌اند .

دست وپا گیر گذشته بیرون آمده باستمداد معنویت و روحانیتی که خاص آن است بپروازهای بسیار رفیع و وسیع نائل شود!

والا چرا نباید همانطوریکه در دورانهای ابتدای اسلام ابتکار بدست مسلمین بود و مسائل علمی و فلسفی و اقتصادی و سیاسی دنیا در جامعـه اسلامی مطرح و حل و عقد میشد همیشه چنین نباشد؟!

چرا باید پیروان **انامدینة العلم وعلی بابها** درتاریکی جهل و بی‌خبری فرو روند و درکشتزاری کـه باقر علوم‌النبیین برای آنهاشخم زده است بذر معرفت نکارند و بهره اکتشاف‌و اختراع‌نبرند وبالنتیجه مسلمانها جیره خور وتوسری‌خورعالم مسیحیت وکفر باشند؟!

مطلب دوم

مرجع وملجأ

ازامتیازها وافتخارهای شیعه‌اینست‌که ازابتدا در دوران ائمهٔ اطهار وبعداً طی‌قرون متوالی غیبت همیشه اقلیت مبارزی بوده است‌که به‌صرف نام‌یاعنوان خلافت وسلطنت وبحکم زور و زر زیربارخلفای‌غاصب وسلاطین‌وحکومت‌های جابر نرفته‌است. علمدار حقیقت وخواهان عدالت‌بوده حق حکومت وفرض‌اطاعت را فقط برای صاحبان امری‌که منصوب ازجانب خدا ورسول‌یا لااقل صاحب عدالت وتقوی و منتخب ومورد قبول مردم باشند میدانسته است ومیدانند .

در مقابل مذهب تسنن‌که صرف صحابی بودن وبر مسند خلافت وامامت نشستن راحجت‌کافی‌دانسته‌علیرغم هرگونه‌خلاف وحق‌کشی‌ومعصیت حکومت‌های ظلمه راصحهٔ حقانیت واسلامیت

گذارده‌اندوبنابراین‌مورد احترام وبعنوان مذهب رسمی‌شناخته شده‌اند. شیعیان چون دارای عقاید واعمالی بوده‌اندکه بمذاق خلفا وامرا نمیساخته‌است عناصرخطرناك ومتهم به‌زندقه ورفض ومستوجب تعقیب و شکنجه‌ها گردیده‌اند .

مذهب‌شیعه‌در دورانهای بعد ازبنی‌امیه وبنی‌عباس‌حتی در ممالکی‌مانند ایران‌که‌بعنوان مذهب رسمی شناخته میشدوحمایت وآزادی‌تام داشت، این سنت‌سنیه راکه حکومت باید باحقانیت وعدالت و تقوی توأم باشد و رخصت از امام وامت داشته باشد حفظ کردند .

حکام‌وعمال دولتی‌که نه‌مأموریتی از امام و نه مجوزی‌از امت داشتند تا پنجاه شصت سال‌پیش بعنوان ظلمه ونوکر «درخانه»[1] خوانده میشدند .

این اقلیت مبارز در دوران قبل از غیبت تعلیم نظری و دستورعملی وپناه درخدمت ائمه جستجو میکردند و بعدازغیبت همیشه نواب امام وعلمای بزرگ مرجع وملجأ آنها بوده‌اند .

خلاصه آنکه روحانیت برای شیعه هم مرجع بوده است هم ملجأ . برای درك مطالب دینی‌علمی بآنها رجوع میکردند وبرای‌فرار ازستمکران‌ومأمورین‌دولت به‌آنهاپناه میآورده‌اند. خانهٔ روحانیین مانند مزار امامها و امامزاده‌ها بعنوان بست وتظلم‌گاه شناخته میشد ویکی ازعوامل محبوبیت و اهمیت آنها همین بود .

در دوران سلسله‌های متشیع متعصب نیز مانند صفویه و

---

1 ـ اصطلاح‌قدیمی‌اخیر فارسی‌برای‌تعیین خدمه‌وکارمندان دولتی‌که‌درحقیقت وعملاً درحکم دربان ومستخدم درِ خانهٔ‌وزراء وامراء بودند .

قاجاریه باز هم روحانیت این استقلال واستعلای خود را نسبت بسلاطین وقت حفظ می کردند. بجز بعضی مقامات روحانی منصوب یا منسوب دربار و باستثنای دوره‌های اقتدار مخصوص شاه طهماسب وشاه عباس سایر روحانیون تمکین وتقویت از سلاطین نمیکردند .

آنچه معمول گذشته بود شدیدتر وصحیحتر مورد انتظار حال وآینده است .

درکشوری که دولت ها همه‌چیز را ازملت گرفته قدرت، پول ،فرهنگ، قضاوت، تعلیمات، تبلیغات،مطبوعات‌وامورشهری سراسر درقبضهٔ اوست حتی‌انتخاب‌نمایندگان که حق طلق وملك ششدانگ‌مردم میباشد موردتصرف وتجاوزعلنی هیئت‌های‌حاکمه است مردم میخواهندآخرین رمق زندگی وامید اخروی‌ایشان لااقل‌مربوط ومتعلق بخودشان‌باشد. دراین یك‌کار یعنی‌انتخاب مرجع و اداره روحانیت دستگاههای دولتی ودست‌های خارجی دخالت‌ننمایند ومال‌آنها باشد. بزرگترین‌اعراض واعتراض‌مردم وقتی پیدا میشودکه‌ببینند روحانیت ومرجعیت دانسته یا ندانسته خدای نکرده آلت دست سیاستها یا حکومت‌های عامل آنها و بطورکلی دستگاههای دولتی جور و فسادگردیده هیئت حاکمهٔ فاسد از دیانت و روحانیت ما بسود خود تأیید و تقویت بگیرد ویا باو دستور دهد .

چه مصیبتی وچه خیانتی بالاتر از این‌که مردم بشنوند فلان‌آقای منبری یا روحانی، جیره‌ای‌ازبعضی سیاستها ومقامات ولو بطور غیر مستقیم و بدون شرط خدمت و اطاعت دریافت میدارد ! واقعاً دیگر قدری و اعتباری برای روحانیت باقی میماند ؟ !

تأسف بیشتر دراینست که غالب اوقات سیاستمداران کهنه‌کار و زورمندان غداربا استفاده از بی‌اطلاعی یاحسن نیت‌طرف به‌ثمن بخسی معامله را انجام داده باتظاهر بیك عمل تشریفاتی دینی یا تلفظ تجلیل وشهادتی بیك تیر سه نشان زده خط‌سفیدی بر سوابق ننگین ورنگین مفاسد خود میکشند وهم تأیید مؤثری در بزنگاه حساس سیاست از مقام روحانی دریافت میدارند . و بالاخره آنچه ازهمه خطرناکتراست پروندهٔ شخص‌صاحب مقام ومقام‌روحانیت ودیانت را درنظرمردم خراب میکنند !

آنچیزی‌راکه مردم‌هیچ انتظار ندارند وبزرگترین‌لطمه را به‌حیثیت واساس دیانت میزند همین‌است که‌روحانیت را بجای ملجائیت وپشتیبانی وهمصدائی ساکت یا احیاناً همگام یاجیره‌خوار مظاهر ظلم وفساد ببینند .

مطالب سوم

وزاده بسطة فی‌العلم والجسم

بماچنین تعلیم داده‌اید وما چنین ایمان داریم‌که با اسلام وبا ولایت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام‌دین ماکامل ونعمت خدائی برما تمام شده است. برخلاف دین موسی‌که توجه بدنیا داشت ودین عیسی علی‌نبینا وعلیهم‌السلام‌کـه تعلیم اخلاق وآخرت را میداد دین آخرالزمان جامع دنیا وآخـرت و اداره‌کننده کلیهٔ شئون حیاتی اعم ازمادی ومعنوی یا فردی واجتماعی است .

عمل‌پیشوایان گرامی واثری‌که صدر اسلام درصفحهٔ‌جهان گذاشت وسلامت وشوکت دنیائی‌راتوأم باتربیت معنوی وتدارك اخروی تأمین نمود شاهد صادقی ازدعوی فوق میباشد .

مرجع تقلید چون فردمقدم ومتبع امت وجانشین پیغمبر واامامان بوده درعین‌حال معرف تشیع ورئیس ورهبر شیعیان‌میباشد لازم است تا حدودی که وسع بشری وامکان عملی اجازه میدهد نمونه ونسخه بدلی ازاصل‌ها بوده مظهر کمالات انسانی وجامع فضائل اسلامی وحاکم برمسائل عمومی باشد .

بمصداق«زاده بسطة فی‌العلم‌والجسم» وبنا بیداهت‌فطری، مقدم‌بر کمالات وفضائل معنوی‌سلامت واستقامت مزاج واستیلای کامل برحواس است والا باضعف در نیروهای خدادادی ازقدرت عمل و ازدرك وسلطه شخص مرجع بر مسائل ومشکلات شدیداً کاسته میشود وچگونه میتواند وظیفهٔ تقریباً مالایطاق رهبری را انجام دهد ؟

البته شیخوخت وسنوات عمرمعمولاً درنظرمردم بعنوان لوازم زعامت ومقبولیت شناخته شده ازجهت تجربه وپختگی و اعتماد عمومی‌قابل توجه میباشد ولی‌نبایدبعنوان شرطانحصاری نیزشناخته شود. کما اینکه‌انتخاب خدا ورسول نیزهمیشه‌بجانب پیران نرفته است. چه بساکه درجوانان رشید بمصداق ولمابلغ اشده واستوی آتیناه حکماً وعلماً حرارت وتحرك و تجدد و دامنهٔ عمل فوق‌العاده بیشتری‌یافت شودکه‌آنهارا برای رهبری شایسته‌تر نماید .

درهرحال‌آن مجتهد عالیقدر ومرجع‌تقلیدی موردانتظار وآرزوی ما است‌که ولو بمقیاس‌کوچکتر ، مانند علی، هم عالم مطلع باشد، هم مرد میدان مبارزه، هم‌گویندهٔ رشید، هم مردم شناس مردم‌دار مردم بر، هم فعال نان‌آور، هم مدیر مدبر.. وهم پاکدامن پاکباخته خدا! کسی‌که درکار دین ودنیا و امور نظری وعملی هردو بصیر ورهبر باشد !

بدیهی است که علی منحصر بفرد بود وکسی را نرسد که نوقع یا داعیهٔ مشابهه با امامان را داشته‌باشد. مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ ما بفرض هم که مانند بوعلی‌سینا از زبده‌های استعداد وصفات باشند معذلك نمیتوانند دردنیای پراکندهٔ پر غوغای علوم وفنون‌امروز بحرالعلوم وذوالفنون باشند. تخصص وتمرکز، لازمهٔ حیات بشری جدید و تکامل انسانی است. ولی این‌را میتوانیم بگوئیم وبخواهیم که اولاً معتقدوعلاقمند بمطلب فوق وخاصیت وضرورت‌جامعیت بوده افق دید ومیدان فکرشان وسیع وعام باشد وثانیاً مرتبط ومدیر ومظهر دستگاهی باشند که آن‌دستگاه درمجموعهٔ خودصاحب جامعیت‌کامل بمعنای‌فوق‌باشد. بعبارهٔ اخری حوزهٔ روحانیت، طوری باشدکه با تقسیم‌وظائف وتخصص‌ها وهمکاری وهم‌آهنگی‌های‌لازم بتواند ازطریق‌نمایندهٔ والامقام خود باهرمسئله ومشکلی مواجهه نماید.

مطلب‌چهارم

تفکرساعة خیر من عبادة سنة

در سالهای اخیرتحول بارزی درکتابهای تعلیمات دینی پیدا شده وآنها را از شرعیات‌ها ورساله‌های عملی سابق‌متمایز کرده است. این تحول قبل‌ازآنکه روی‌کاغذ بیاید وچاپ شود در زبان معلمین تعلیمات دینی وحتی قبل‌ازآن در سبك وروش بعضی ازاهل منبرظاهر گردید.

عامل اصلی این تحول البته نه نویسندگان بخشنامه‌های فرهنگ بودند، نه معلمین ومؤلفین ونه وعاظ بلکه ضرورت و احتیاج ونوع سؤالاتی‌که از ناحیهٔ شاگردان یامستمعین منبرو حتی غائبین ومخالفین بعمل میآمده، بوده است.

متأسفانه رسالههای عملیوحوزههای اجتهادی ما هنوزتن بچنین تحولی ندادهاند. زیراچنان تماسیراکه معلمین و وعاظ بامردم وبادنیا دارند، نداشتهاند. واگر داشتهاند خیلی ضعیف وعقب‌تر از احتیاج وضرورت بوده وهست .

توضیح مطلب آنکهزمانی بود(مثلاً ۶۰سال قبل) کهایرانی مسلمانشیعه «بدنیا می‌آمد» اذان درگوش اومیخواندند ونامی ازاسامی خاندان پیغمبر براومیگذاشتند. باآداب اسلامیبزرگ میشد. یعنی درخانه ازپدر ومادروخواهر ودیگران نماز وروزه وزیارت وامثال آن یاد میگرفت ودر جامعه نیز درمکتب وپای منبر، قرآن وحدیث واخبار بهشت وجهنم میشنید. خلاصهآنکه با اسلامیت مأنوس بود وغیرآن چیزی را نمیشناخت. بنابراین وقتی بسن بلوغ میرسید فقط یك احتیاج داشت: تعلیم احکام و تمرین فروع. البته برای خالینبودن عریضه وبهپیروی ازسنت ممتاز اسلام اصول دینیهم باو یاد میدادندکه درآن فی‌الجمله استدلال وتعقل درمیان می‌آمد .

اما امروز خیلی اوضاع عوض شده است . در و دیوار، به پیر و جوان و به مرد و زن تعلیم بیعقیدگی و تلقینشبهه و تردیدمینمایند .

در برابر مکتب‌های مادی و ایرادهای علمی و اشکالات علمی و مسائل اجتماعی‌که از هر طرف عرضه میشود ورقابت و تبلیغات‌خارج، جوانان ومردم ما، بهمسلمان شدن وقبول اصول و معتقدات اسلامی خیلی بیشتر احتیاج دارند تا به فروع و تفصیل‌های فقهی !

خانه از پای بست ویران است

خواجه دربند نقش ایوان است!

یك روز درهفت هشت سال قبل بقصد محضر و درك فیض مرحوم آیةالله بروجردی بخانهٔ معظم‌له رفتم ودرمجلس استفتاء خصوصی وارد شدم. آقا هنوز به‌بیرونی تشریف نیاورده بودند ولی دور تادوراطاق ازعده‌ای مدرسین وازطلاب جوان وعلمای مسن پرشده بود. مسئله بسیار دقیقی با حرارت وتوجه تمام مورد بحث ومشاجره بود که دریکی ازفتاوی آیةالله عنوان شده بود. پس‌از چنددقیقه‌ای توانستم اجمالاً درك کنم راجع به‌کسی است‌که درخزانهٔ حمام مشغول‌غسل‌کردن است ولی درنزدیکی او مشتری دیگری با لنگی‌که در دست دارد و این لنگ غصبی است آب خزانه‌را تکان میدهد. آیا غسل آن‌شخص‌باطل میشود یا درست است؟.. تشریف آوردن آقا قدری بطول‌کشید وفرصتی شدکه باطراف باچشم وگوش تفحص نمایم. نظرم به‌دسته‌های نامه‌ها وپرسشهائی‌که رسیده وجوابهائی‌که برای امضای ایشان درذیل‌نامه‌ها آماده‌شده‌بودافتاد. تصادفاً نامه‌ای‌را دیدم (باصطلاح استراق بصری‌کردم) که‌نوشته بود. اینجانب فلان... دانشجوی سال اول دانشکده پزشکی تهران جوانی مسلمان ونماز خوان میباشم، مسائل‌واشکالاتی‌دارم که باعرض معذرت وادب ازمحضر آیةالله میخواهم استمداد نمایم... سؤالات را بترتیب نمره گذاری‌کرده بود. یکی ازآنها راجع به‌امامت وظهور حضرت صاحب الامر بود. دیگری ایرادی بودکه مادیون نسبت بیکی‌از استدلالهای توحید میکنند. سؤال آخرش کسب تکلیف راجع به‌عمل‌تشریح (کالبد شکافی) که‌جزومواد برنامه دانشکده‌پزشکی است ومیخواست حرام یاحلال بودن این عمل وتعدادولزوم‌غسل مسّ میت را بداند...

این سؤالات بنده را هم کنجکاو کرد و علاقمند کرد ببینم

چه جوابی درذیل نامه نوشته شده است .

بااجازهٔ فاضل محترمی که اوراق جلوی ایشان بودنامه را برداشتم. باکمال تعجب دیدم محرر آقایکی دوسطر کوتاه قریب باین مضامین نوشته‌اند :

راجع بسؤالات اول و دوم خوب است هرکس بفراخور فهم و مقام خود حرف بپرسد . راجع بسؤال آخر هم به رساله عملیه مراجعه کنید ...

دود از کله‌ام بلند شد !

این مشاهده مرا بیاد حکایتی انداخت که در جوانی پای منبری شنیده بودم : در بحبوحهٔ جنگ جمل موقعی که حضرت امیر علیه‌السلام فرمـان حمله‌ای را صادر کرده بودند یکی از سواران بیمقدمه میپرسد «این خدائی کـه شما میگوئید بپرستیم ازکجا معلوم راست باشد؟» مالك اشتر نهیب سختی بآن عرب بیمعرفت موقع نشناس آورده میگوید حالا چه جای این سؤال است؟ ولی حضرت امیر (کسی که باید ماشیعه پیرو او باشیم) به‌مالك اشتر اعتراض کرده میفرماید چه موقع بهتر از حالا ؟ مگر ما برای چیزی غیرازاین جنگ میکنیم؟ اصل خداشناسی است !

حکایت فوق چون از شنیده های قدیمست شاید بـا اصل حدیث فرق زیاد پیداکرده باشد ولی اصل آن معتبراست وامر مسلم اینست و در شرعیات‌ها و رساله‌ها بما میگویند که نماز ، روزه ، حج ، جهاد ، خمس وزکوة فروع دین‌اند واصل چیز دیگری است: خداپرستی **قولوا لااله‌الاالله تفلحوا.**

خوشبختانه در حوزهٔ علمیه قـم در دوره مرحوم آیة‌الله بروجردی برای دروس غیر از فقه وفروع نیز اساتید عالیقدری

(از جمله علامه محقق آقای طباطبائی) پیدا و مورد تأیید واقع شدند که وجودشان فوق‌العاده مفید و مؤثر واقع‌گردیده است، ولی البته کافی نبود .

حق اینست که در برابر هر یك رسالهٔ عملیه که از طرف مراجع تقلید و روحانیت نوشته میشود، ده رساله علمیه وفکریه واصولیه واجتماعیه و اقتصادیه وسیاسیه برطبق احتیاج ودرك و قبول مردم وشأن زمان راجع به اصول وعقاید وافکار ومرام اسلام نیز نوشته‌شود. مخصوصاً آنچه اساس اسلام و اساسنامه مسلمانیست وکلام خدا میباشد یعنی قرآن در متن برنامه حوزه‌های علمی وارد شده وتعلیم وتفسیر آن رواج پیدا کند. حتی درمورد احکام نیز همانطورکه روش قرآنست به صرف دستور خشك قناعت نشده بامثال وموعظه وارائه حکمت وآثار، مقصودازاین احکام وکیفیت آنها ذکر شود .

ضمناً فراموش نشود که پیغمبر فرمود: **انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.** بنابراین تربیت اخلاقی واشاعه و اجرای صفات عالیه انسانی دست‌کمی از شکیات وسهویات و از غسل های مستحبی ندارد .

ایکاش حوزه های علمی ما حوزه های تربیتی و محل تمرینهای اخلاقی نیز میبودند و بمصداق « **و کذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی‌الناس** » مؤمنین ما نمونه‌های کاملی ازجهت معلومات دینی، عصری، فکری ، تربیت، آداب و سلوك میبودندکه باظهور پاکیزگی وصفای باطن وجودشان و حضورشان خود گواه حقانیت وسرمشق هدایت میشد !

مطب پنجم

رهبری عملی واجتماعی

پاره‌ای انتقادهای جسورانه وآرزوهای جوانانه که بعرض رسید و امیدواریم بقلم عفو و عنایت اصلاح شود ظاهراً متوجه روحانیت ومرجعیت بود. ولی اولاً منحصر به این طبقه از طبقات جامعه ما نیست وثانیاً مبدأ و منشأ آن آنجا نیست . بلکه کیفیات و خصوصیاتی دراثر میراثهای نژادی و یك سلسله طولانی عوامل جغرافیائی و حوادث تاریخی وارد محیط و ملیت ماشده است که درتمام طبقات وشئون وامورریشه دوانیده درهرقسمت نتایجی ببارآورده است . چارهٔ آنها البته باید توسط خود ما با توجه به احتیاجات ومشکلات باشد .

یکی ازاین خصوصیات نژادی روح انفرادی وانزواطلبی تا سرحد خود پائی وخود خواهی است که ملازم با عدم توجه باجتماع وعدم طرح مسائل از دریچه‌های اجتماعی میباشد .

خصوصیت دیگر ما اعتبار واحترام انحصاری بی‌تناسبی است که برای کلام وبحث وفضل وموضوعات نظری وبلکه لفظی قائل شده‌ایم. به عمل وبه‌کار وبه آثار خارجی واقعی یعنی بطور کلی بواقعیات وضروریات حیاتی التفاتی نمینمائیم وگاهی با وسواس خاصی ازآنها پرهیز میکنیم .

قرنها است که بحث ونظر وادب درکشور ما ازامتیازات خواص ولازمهٔ شرافت وبزرگی‌شده است . کار وحرکت‌وتماس با واقعیات یا امور عینی مخصوص غلامها ، نوکرها وکارگرها یعنی طبقات ما دون جامعه گردیده است .

دنیای‌متمدن اینطور نیست .

اسلام‌هم اینطور نبود ونخواهد بود :

آیات واخبار واحادیث زیادی بماتعلیم داده‌ایدکه اهمیت کارواصالت عمل‌رادراسلام نشان میدهد[1] مثلاحضرت‌امیرمیفرماید: **العلم بلا عمل کالسهم بلاوتر** (علم‌بی‌عمل تیربدون‌کمان است). یا : **العلم مقرون بالعمل** (علم مقرون‌به عمل است). یاحدیثی که فرموده‌اند عبادت اگرده باب باشد نه باب‌آن درکسب‌حلال است . و درقرآن خداوند در۱۲۵ مورد وعده بهشت میدهدکه در۸۴ موردآن‌شرط توفیق ، داشتن‌ایمان وعمل صالح ذکرشده است . در۷ مورد تنها عمل شرط شده است ، در۲۴ موردایمان وتقوی آمده ودر۳ مورد آیه صراحت ندارد ودر۷ موردبذکر ایمان تنها قناعت شده است. ولی‌به آیاتی برمیخوریم‌که نشان میدهدهرسه‌شرط (ایمان ـ تقوی وعمل)ضرورت دارد ومخصوصاً تاعمل وکار یا سعی‌وکوشش‌وزحمت درمیان نباشد شخص‌بهره‌ای نخواهد برد وبه بهشتی‌نخواهد رفت .

من‌باب مثال دوآیهٔذیل :

لیس للانسان الاماسعی

ان هذاالقرآن یهدی للتی هی‌اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجراًکبیرا .

با عرض این‌مقدمه، پیشوای موردانتظار و رهبر واقعی کسی‌میتواند باشدکه تنها به‌تعلیم‌وظائف‌وبیان‌احکام‌اکتفانکرده خودعامل بمشاغل و پیشرو وپیشاپیش مؤمنین صالح عامل‌باشد! آیا مؤثرتر ازبحث دراحکام وقف ونذر وصدقه، وقف‌کردن و

---

۱ ـ رجوع شود بمقالهٔ کار در اسلام که سابقاً در نشریه انجمن‌اسلامی دانشجویان مورخ مهر ماه ۱۳۲۵ درج شده‌است و شرکت انتشار درنظر دارد تکمیل شدهٔ آنرا تجدید چاپ کند .

صدقه‌دادن نیست ؟ همانطورکه علی خود قنات‌حفر میکردوآن را وقف‌مسلمین مینمود و درجای دیگر میفرمود :

ما امرتکم بشیئی الاوقد سبقتکم بالعمل .

اصولا نه‌فقط بهترین طریق تعلیم ارائه عمل وتمرین آن است بلکه انسان تا خود درکاری وارد و عامل نباشد نمیتواند درست درك مطلب وبیان و تعلیم آنرا بنماید . بهترین آموزشگاه و مؤثرترین معلم همان آموزشگاه زندگی و برخوردبامشکلات واقعی است.

ولی نظر باینکه ازیك دست صدا درنمی‌آید و یك‌فردهر قدر فعال باشدنمیتواند منشأ اعمال وسیع گردد و ازطرف دیگر امروز مدار دنیا و شرط توفیق در کارها ، اجتماع و همکاری عمومی‌است، این‌رهبری‌وپیشوائی‌لازم‌است‌بصورت‌فعالیت‌اجتماعی درآمده امام‌دررأس امت واجتماعات مؤمنین دست‌باقدامات‌عملی و فعالیتهای‌عمومی مفید بزند.

عملی که‌آقای‌حاج سیدرضا فیروزآبادی درشهرری انجام داده دراثر حسن‌نیت وعمت‌اویك‌بیمارستان‌پربرکت‌مفصلی بوجود آمده‌است، و همچنین اقدامات بسیار آبرومند و ارزنده‌ای که مرحوم سیدشرف‌الدین و مرحوم‌حاج‌سیدمحسن‌عاملی در لبنان و سوریه بیادگار گذارده‌اند نمونه‌های زنده‌ای از امکان و موفقیت این‌قبیل‌امور میباشد. باکمال‌تأسف‌باید گفت که مسیحیها خیلی‌دراین‌زمینه‌ها ازما جلوافتاده‌اند .

هرگاه مجتهد متجدد متحرکی دست بالابزندوجلو بیفتد مؤمنین کثیری بااعتمادومیل ورغبت بدنبال آنهامیآیندوصدها برابر آنچه بدولتها میدهند پول وکار وفکروعشق دراین‌راه صرف خواهندکرد. آنوقت بیمارستانها ، دارالایتامها ، دبیرستانها ،

دانشگاهها ، پلها ، مهمانخانه‌ها ، کارخانه‌ها ، قنوات، آبادیها و هزاران مؤسسات خیریه و فرهنگی و اقتصادی و حتی اداری و حکومتی بوجود میآورند که شامل منافع کثیر دنیا و آخرت میشود. علاوه برفوائدمادی و معنوی مستقیم‌درآنجا تربیت‌عمومی و تمرین‌همکاری اجتماعی که ازاهم‌ضروریات امروزهٔ مسلمین و ایران‌است فراهم‌میشود[1] .

اگر پیشوایان‌دینی‌ما چنین نقشه‌هائی وکارهائی را از روزگارپیشین درپیش گرفته‌بودندازدیرزمانی حکومت اسلامی واقعی که هم ملی‌و دموکراتیك‌است و هم‌خدائی، نصیبمان شده بود. بدون توسل به‌انقلاب و خونریزی‌حق بحق‌دار میرسید و جوروفساد و معصیت ازصحنهٔ‌کشورپاك میشد ! بازهم وقت آن نگذشته است و باصطلاح معروف ماهی راهروقت ازآب‌بگیرید تازه‌است .

فایده دیگر این قبیل اقدامات اجتماعی آن است که بروحانیون اجازه می‌دهد ، در تماس با مردم ، دردها و احتیاجات را بهتر ببینند و همدرد و همزبان با مردم شده‌بهتر علاج کنند .

بطورخلاصه اسلام‌دین‌عمل ونفع‌است. بفرموده قرآن‌حق

---

۱ ـ ازطرف دبیرخانه انجمن‌های اسلامی ایران پس از زلزلهٔ شهریورماه اخیر دست به‌اقدامی زده شده و سازمانی بنام «سازمان‌امدادی انجمن‌های اسلامی‌ایران» تأسیس گردیده‌است‌که هدف آن محدود و متوقف به‌خانه‌سازی جهت زلزله‌زدگان‌نخواهد بود بلکه‌انتظار و تقاضا دارندکه بارهبری و پیروی روحانیون عالیقدر یك‌سازمان وسیع ملی‌اسلامی مورد وثوق‌و علاقه عمومی بوجودبیایدکه در تمام حوادث، غمخوار و دادرس مصیبت‌زدگان ایران‌وجهان گردد!

آنست که ینفع الناس و یمکث فی الارض و بالعکس آنچه میان خالی و بی اثر و بی ثمر است و جلوۀ عاجل دارد کف باطل است. دست خدا هم با جماعت است. پس اگر روحانیت حق است و خدائی است باید همراه و مفید بحال اجتماع باشد.

مردم اگر برای مرجعیت اختصاصاً و برای روحانیت عموماً احترام و ارزش بزرگ قائل میشوند از جهت مسئولیت عظیم و وسعت امکانات و عظمت آثاری است که میتواند (ولازم است) داشته باشد.

***

ممکن است عرایض و اظهارات فوق قدری تلخ و زیاده‌روی ازحدود ادب و میزان لیاقت بوده باشد. ولی مسلم خالی از حسن نیت و ارادت و حقیقت نیست. نه تنها روحانیت بلکه هر شخصیت و موجودیکه نخواست یا نتوانست جوابگوی احتیاجات و مفید فایده بوده خودرا متناسب و مسلط بر اوضاع نماید مقهور و مضمحل خواهد گردید. بنابراین اگر روحانیت میخواهد بقا و رقاء داشته باشد ناگزیر است تحول و تکانی بخود بدهد. همانطوریکه اشاره شد امتیاز تشیع و فلسفهٔ وجودی اجتهاد و تقلید همین تناسب با زمان و جوابگوئی حادثات و تحولات است.

***

توقعات و انتظاراتی که در این مقاله برشمرده شد ممکن است محال یا فوق العاده مشکل بنظر آید ولی برای بشر کدام خواستن است که بتوانستن منتهی نشده باشد. واگر ضعف و کسری در توانائی بشری بود کدام خواستهٔ از خدام است که به اجابت نرسیده باشد؟

ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز

از جناب آقای سیدمحمد بهشتی

روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

بنام خدا

بررسی تاریخ نشان میدهد که در میان پیروان ادیان بزرگ و کوچك آسمانی و غیر آسمانی غالباً طبقه خاصی بنام روحانی بوده که موقعیت ووظائف مخصوص داشته و همواره از مزایای مالی وغیرمالی اجتماعی برخوردار بوده است .

روحانیان در اینگونه جوامع کم و بیش طبقه‌ای ممتاز در میان طبقات دیگر و عنصر مؤثری درسازمان طبقاتی جامعه بوده‌اند.

دریافت این‌معنی برای کسانی که با تاریخ، بخصوص تاریخ ادیان و تحقیقات جامعه‌شناسان سروکار دارند بسی آسان‌ودرشمار

واضحات است . حتی مشاهده کنندهٔ دقیق وآشنا میتواند با بررسی اوضاع و احوال بسیاری از جامعه‌های معاصر این مطلب را دریابد ونمونه‌های زنده‌و گوناگون آنرا بخوبی بشناسد . ولی برای آنکه خوانندگان بجای دیگر حواله نشوند قسمتهای زیر از ترجمه تاریخ تمدن ویل دورانت جلداول نقل میشود:

در میان یهود :

... دستگاه روحانیت دستگاه بسته‌ای بود وجز فرزندان لاوی کسی نمیتوانست دراین طبقه وارد شود . این طبقه حق میراث بردن نداشتند ولی ازپرداخت مالیات وباج سرشماری وانواع دیگر عوارض معاف بودند[1] .

در میان برهمائیان :

... قانون نامه مانو به پادشاه اخطار میکند که هرگز از برهمن مالیات نگیرد ولو همه منابع درآمد او[2] از میان رفته باشد. زیرا اگر برهمن بخشم آید میتواند در دم شاه و سپاهیان او را با لعن و نفرین و خواندن متون رمزی از میان بردارد[3].

... قدرت برهمن برپایه انحصار دانش قرار داشت ، برهمنان متولی ومفسران سنت ، مربیان اطفال ، مؤلفان یا گردآورندگان ادبیات وکارشناسان آیات وداهای مهم و خطا ناپذیر بودند. اگر یکنفراز فرقه شودرا بتلاوت کتابهای مقدس گوش میداد برطبق قوانین برهمن در گوشهای او باید سرب

۱ـ ترجمهٔ احمد آرام ص۴۶۶ ۲ـ یعنی پادشاه

۳ـ ص ۶۹۵ ــ ترجمهٔ آرام

گداخته ریخته‌شود . و اگر نوشته‌های مقدس‌را تلاوت میکرد زبانش بایستی نصف‌شودواگر مطالبی‌از آنرااز برمیکرد بایدپیکرش بدوپاره‌شود[1].

... اگر برهمن‌مرتکب جنایت میشدنباید کشته‌میشد . ممکن‌بودپادشاه اورا تبعید کند ولی‌بایداجازه میدادکه اموال خود را همراه ببرد[2].

مکرر خواندن وداها بتنهائی برهمن‌را ازسعادت ابدی برخوردار میکرد ولو اینکه هیچ‌یك از آداب مذهبی را مورد عمل قرار نمیداد . اگر ریگ‌ودا را از بر میکرد میتوانست تمام دنیا را ویران‌کند بدون اینکه کمترین گناهی مـرتکب شده‌باشد . برهمن نبایدخارج ازفرقه‌خود باکسی‌ازدواج‌کند[2].

شاید این انحصارات وامتیازات در روحانیت ایران و روم وجامعه‌های بزرگ وکوچك دیگر درشرق وغرب‌بخصوص روحانیت مسیحی درقرون وسطی وجودداشته‌است .

چه‌بساکه این امتیازات وحقوق‌و حدود انحصاری باصل ادیان و مقررات اصلی دین ارتباطی نداشته وفقط خواسته‌های روحانیان جاه طلب و دنیاپرست‌آنهارا بوجودآورده. بعدکم‌کم صورت‌عادت وسنت بخودگرفته وبعددرشمار مقررات وآئینهای دین‌درآمده است .

اکنون از ما میپرسندنظر اسلام‌در این‌باره‌چیست ؟آیا اسلام هم خواسته‌است چنین طبقه‌ای درمیان مسلمانان بوجـود آید تاهمواره نگهبانان خاص دین و علوم دینی بوده‌وآشنائی بقرآن و حدیث مخصوص آنـان و دیگران از آن محروم باشند ؟

۱ـ ص ٦٩٦ ۲ـ ص ٦٩٧

هم نگهبانی دین و نوامیس دینی وظیفه اختصاصی آن‌ها است و بقیه دراین قسمت وظیفه وتکلیفی ندارند وهم درازاء این مسئولیت و اینگونه اختصاصها وانحصارهای علمی وعملی درقوانین اسلام برای آنها مزایای مالی و غیر مالی خاص مقرر شده است ؟

اسلام

پاسخ ما منفی است زیرا امتیازات طبقاتی را درردیف امتیازات نژادی لغو کرده است و در سازمان اجتماعی اسلام هیچگونه طبقه بالا و پائین توأم با انحصار علمی و عملی وجود ندارد .

برای اینکه این پاسخ درست روشن شود باید نخست بدانیم طبقه و جامعه طبقاتی یعنی چه ، امتیازات طبقاتی چیست و با امتیازات یعنی اختلافات طبیعی یا شبه طبیعی چه فرق دارد ؟

امتیازات یا اختلافات طبیعی و شبه‌طبیعی

تا آنجاکه بررسی احوال انسان ودقت در اوضاع جوامع مختلف بشرنشان میدهد افراد انسان ، در هرمحیط ومیان هر جامعه ازجهت برخورداری ازمواهب مادی ومعنوی صد درصد یکسان نیستند ومیان آنها امتیازاتی هست. برخی دریك یاچندجهت ازدیگران بهره‌مندترند .

این وضع در ساده‌ترین شکل جامعه‌های چند نفری ابتدائی یا نیمه ابتدائی تا پیچیده‌ترین شکل جوامع متمدن و پیشرفته همواره وجود داشته است . درپرتودقت علمی درساختمان سلولی، استخوانی ، عضلانی وعصبی انسان وتأثیر شایان آن درسرنوشت او و تأثیر عمیق محیط طبیعی درتن و جان آدمی وتعیین مقدرات

و مقدورات او و اختلافات طبیعی بسیار که دراین‌دوزمینه‌وجود دارد ، میتوان این اصل‌را بروشنی دریافت که اختلاف وتفاوت میان انسانهائیکه بر سطح پهناور کره زمین زندگی می کنند فی‌الجمله امری ضروریست.

مقصود این نیست که همه‌وجوه اختلاف‌میان افراد بهمان حال و صورت که دراجتماع هست‌ناشی ازضرورت‌طبیعی تخلف‌ناپذیری در خود آنها یا محیط طبیعی آنهاست و هیچ عامل انسانی‌که ساخته دست انسانها یاقابل تغییر وتصرف بوسیلهٔ آنها باشد ، وجودندارد . بعکس بدون‌شك باکوشش دراصلاح‌محیط اجتماعی و تربیتی و با تصرف در شرائط محیط طبیعی بسیاری ازوجوه اختلاف میان افراد را میتوان بدست توانای انسان ، بخصوص انسان مسلح بعلم، ازبین برد . بسیاری از محرومین جامعه مردم مستعدی هستندکه نابسامانیهای اجتماعی آنها را بکنج بیغوله‌های تیره بختی افکنده است وعده‌زیادی‌ازمتنعمین عزیزان بیجهتی هستند که بی‌نظمی و فساددستگاههای اجتماعی آنانرا بنعمت و شوکت وجاه ومال بیحساب‌رسانده‌است. اینگونه امتیازات‌کاذب‌نه‌تنها ضرورت‌طبیعی نداردبلکه مخالف‌ضرورتهای طبیعی نیز هست .

آنچه دراینجا میخواهیم بپذیریم اصل‌اختلافات طبیعی‌یا شبیه طبیعی است‌که مجالی‌برای انکارآن بنظر نمیرسد ، زیرا بفرض آنکه گفته‌ها وآزمایشها وآمارهای علمی طرفداران‌اصل توارث طبیعی‌را ناتمام بشمریم و دراصالت محیط وبردتأثیرآن تاآنجا پیش‌رویم‌که با تصرف در محیط هر موجود میتوان کلیهٔ خواص و حتی ساختمان طبیعی اورا تغییر داد و بنابراین در ساختمان جسمی و روحی يك انسان‌هیچ‌عنصرارثی تغییرناپذیر

وجود ندارد ، بازبدست آوردن چنین تسلط کامل وهمه جانبه بر محیط همه افراد بسیار بعید بنظر میرسد. آیا میشود انسان برهمه اختلافات محیطی تا آن پایه مسلط شود که بتواند با حفظ محیطهای گوناگون طبیعت انسانهای کاملاً یکنواخت و یکسان بپرورد؟ یا کلیهٔ اختلافات طبیعی محیطها را از میان بردارد تا در شرایط مساوی همه یکسان پرورده شوند؟ با اینکه دلیل قاطعی در دست نیست که بگوئیم تسلط انسان بر طبیعت تا این پایه ناممکن است ولی این تسلط آنقدر رؤیائی و بعید بنظر میرسد که ما در مطالعات اجتماعی خود فعلا ناچاریم لااقل بعنوان یك اصل موضوعی بپذیریم که اختلاف میان انسانها فی الجمله ضرورت طبیعی دارد.

از این گذشته گردش چرخهای زندگی هر جامعه بهر شکل که تصور شود مستلزم آن است که هر دسته بکار معینی بپردازد. پس ناچار باید هر کس برای کاریکه بعهده خواهد گرفت تربیت وآماده شود. بنابراین برفرض که روزی همه افراد از جهت استعدادهای طبیعی یکنواخت شوند و در هر کس آمادگی طبیعی برای همه گونه ترقی در همه کارها بیك اندازه باشد بازضرورتهای اجتماعی این یکنواختی را برهم میزند وچنان میکند که از این استعدادهای طبیعی متساوی فعلیتهای گوناگون ونامتساوی پدید آید وکارگردانان گوناگونی در درجات مختلف برای کارهای متنوع پرورده شوند. یکی کشاورز شود یکی پزشك، یکی فلز کار، یکی بافنده، یکی معلم ، یکی قاضی ، یکی نظامی و ... حتی در یکرشته کار معین یکی مهندس و طراح که بیشتر مغزش بکار افتد و دیگری کارگرمباشر عمل که عضلاتش برای حرکت و کار آماده‌تر باشد.

پس این اختلافات اگر معلول ضرورتهای طبیعی نباشد

لااقل معلول ضرورتهای اجتماعی است و ضرورتهای اجتماعی، گذشته ازاینکه از ضرورت طبیعی کمتر نیست بایك نظر دقیق، از یك ضرورت طبیعی سرچشمه میگیرد.

این‌است که گفتیم برخی از امتیازات میان افراد انسان فی‌الجمله طبیعی یا شبه طبیعی است.

امتیازات مزبور میان افراد خواه ناخواه درجامعه دسته‌های گوناگون بوجود میاورد، وقتی یك پزشك بایك کشاورز تفاوتهائی داشت بالطبیعه دسته پزشکان بادسته کشاورزان متفاوت و متمایز میشوند ولی این تمایز دسته‌ها واصناف غیر ازامتیازات طبقاتی است.

امتیازات طبقاتی ـ گاهی این تمایز دسته‌های سازمان‌دهندهٔ اجتماع بتمایز طبقاتی اشتباه میشود، در صورتیکه اینها امتیازات طبقاتی نیست؛ امتیاز طبقاتی در اصطلاح بآن مزایای مصنوعی قراردادی گفته میشود که درطول تاریخ زندگی بشر، تحت تأثیر خودخواهیها و خودپرستیهای گوناگون بسود یکعدهٔ کم و زیان یکعدهٔ زیاد یعنی توده‌های وسیع مردم بوجود آمده است. امتیازات طبقاتی نوعاً با مشخصات زیر همراه است:

۱ـ امتیازات ناروای حقوقی: در جامعه‌های طبقاتی بسیاری ازحقوق اجتماعی عمومیت ندارد یعنی مشاغل ومناصب بر حسب لیاقت وکاردانی و داشتن صفات و معلومات لازم برای کار تقسیم نمیشود.

افرادهرطبقه حق دارند فقط خودرا برای مشاغل خاص آن طبقه آماده کنند و راهی برای بدست آوردن مشاغل ومناصب بهتر که مخصوص طبقات بالاتر است ندارند. مشاغل و مناصب پر ارزش که درآن جاه ومال وفراغت بال بیشتری یافت میشود

بخانواده‌های معینی اختصاص دارد که طبقات عالی را تشکیل میدهند . مشاغل پر زحمت وکم ارزش ازآن بقیه مردم است که طبقات عادی شمرده میشوند ، حتی کسب علم و دانش مخصوص طبقات عالی است و همین انحصار دانش پایه‌ای برای قدرت آنها است .

در مورد طبقه‌روحانی ، دیدید که‌چگونه برهمن‌هندعلوم دینی‌را حق منحصر بفردخودمیدانند. اگر کسی ازطبقهٔ شودرا نوشته‌های مقدس راتلاوت‌میکردزبانش‌نصف واگرمطالبی‌ازآنرا ازبر میکرد پیکرش‌پاره‌پاره میشد !

۲ ـ امتیاز نابجای قانونی : در جامعه طبقاتی بسیاری از قوانین عمومیت ندارد . نمونه‌های‌آن‌رادرمورد طبقه‌روحانی ملاحظه کردید .

لاوی یهود ازپرداخت مالیات معاف‌است حتی‌اگرخزانه مملکت تهی باشد . برهمن هند نه‌تنها مالیات نمیدهد بلکه از مجازات‌های سخت نیز معاف است . اگرمرتکب‌خلافی شود که مجازات آن برای دیگران اعدام است او اعدام نمیشود فقط پادشاه حق‌دارد اورا تبعید کند .

برهمن حتی در عبادات نیز حریمهائی دارد. اومیتواند هیچ یك از فرائض دینی را انجام‌ندهد وبجای‌آن پشت سرهم ودا بخواند .

در جامعه‌های طبقاتی از اینگونه امتیازات حقوقی و قانونی برای طبقات‌دیگری ازقبیل‌خاندانهای‌سلطنتی، نظامیان، اشراف ، مالکین، سرمایه داران بزرگ و غیره نیز هست که توده‌های مردم عادی و بی‌بهره ازعناوین والقاب نه‌تنها ازآن محرومند بلکه باید فشارفراوان این‌امتیازطلبی‌طبقات عالی را

نیز تحمل کنند .

۳ــ بسته بودن یك طبقه ومیراثی بودن عضویت در آن: عضویت درهر طبقه از جامعه‌های طبقات میراثی‌است، عناوین والقاب و مناصب و مشاغل بارث ازپدر بفرزند منتقل میشود . یك نمونه بارز آنرا در روحانیت یهود ملاحظه گردید. مقام روحـانیت مخصوص یك خاندان، یعنی لاویین، فرزندان لاوی است که‌یکی از اسباط دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل‌اند ، گاه نیز میشود که با تشریفات خاصی کسی را از یك طبقه بطبقهٔ بالاتر برند و عضو آن طبقه سازند .

محرومیتهائی که طبقات‌عالی بدست خود برای خود ایجاد میکنند:

طبقه عالی برای حفظ امتیازات خودناچاربود میان‌خود و طبقات پائین حصاری ازرسوم وآداب وقیود اشرافی بوجود آورد و باین ترتیب خود را از بسیاری از حقوق وآزادیهای فردی ازقبیل آزادی در انتخاب همسر و مسکن ولباس و غیره محروم سازد.

اینها است امتیازات مصنوعی طبقاتی که درادوار مختلف حاکم برقدرت بسیاری از مردم بوده و برای برانداختن آن نهضتها بپا خاسته‌است.

در اسلام

دین‌آسمانی اسلام اینگونه امتیازات ناروارا بکلی الغا کرده است.

در اسلام امتیاز طبقاتی بهیچوجه و هیچ رنگ وجود ندارد .

افراد انسان، سفید و سیاه ، عرب وعجم شرقی وغربی، شهری و روستائی ، عالم و جاهل، فقیر وغنی، سردار وسرباز، شاه ورعیت وسایرین همه در استفاده از کلیه حقوق و آزادیهای اجتماعی برابرند.

ملاك بدست آوردن مشاغل و مناصب شایستگی شخصی و معلومات و صفات و ملکات لازم برای تصدی آنها است وهیچ عامل خانوادگی وارثی در آن دخالت ندارد. ازهر کس میپرسند خودت کیستی وچیستی؟ نمیپرسند پدرت کیست واز کدام قبیله، خانواده، و طبقه هستی . همه کس میتواند با پشت کاروکوشش وبکارانداختن استعدادهای خداداد خود بهرکار که بخواهد و شایستگی آنرا پیدا کند بپردازد . حتی عالیترین مناصب و مقامات اجتماعی حکومتی وعالیترین مدارج علمی و معنوی در گرو هیچ چیز جز شایستگی نیست .

در اسلام کسب علوم ومعارف گوناگون در انحصار طبقهٔ معینی نیست . همه بکسب علوم ومعارف دین وآشنائی بقرآن و روایات تشویق شده‌اند . زبان کسی برای خواندن آیات قرآن یا روایات بریده نمیشود . حافظ قرآن وحدیث ، هر که باشد مورد تشویق وتکریم است وپیکر هیچ کس برای از بر کردن آیات قرآن یا احادیث پاره پاره نمیشود . این حقوق همگانی وتشویق عمومی ازصدر اسلام تاکنون همواره برای همه محفوظ بوده است .

دراسلام همهٔ مردم در برابر کلیه قوانین و دستگاههای قانونی برابرند . هرکس ازهرطبقه ودارای هرشغل و مقام و

منصب باشد مشمول کلیه قوانین هست . قوانین اسلام ودستگاه‌های قضائی واجرائی آن شغل ومقام ومزایای فردی نمیشناسد. رئیس حکومت بایك فرد عادی، مالك عمده باکشاورز، کارفرمای بزرگ باکارگر ساده ، عالم وجاهل، مرجع تقلید ومقلدین او، شاه و رعیت و.... همه دربرابر قانون ومجریان آن یکسانند. در دادگاهها وسازمانهای دیگر حکومتی حتی انجام تشریفات خاص برای اشخاص ممنوع است .

در دادگاه باید جای طرفین دعوی وطرز صحبت قاضی با آنها کاملاً مساوی باشد اگرچه یکی ازآندو فرمانروای مسلمین ودیگری یك فرد معمولی باشد. مالیاتهای اسلام عمومی است وهیچ کس بهیچ عنوان ازپرداخت مالیات معاف نمیگردد .

در اسلام تنها چیزی که بارث منتقل میشود ، املاك منقول یاغیر منقول اشخاص است. مناصب ومشاغل اشخاص بارث بکسی نمیرسد . مقام ومنصبی در اسلام یافت نمیشود که ازپدر بفرزند بارث برسد . نه تنها وراثت بلکه هیچ عامل خانوادگی و طبقه‌ای دربدست آوردن مقام ومنصب دخالت ندارد .

برخی ازاهل تسنن خلافت را مخصوص قریش ، برخی دیگر مخصوص بنی‌هاشم وبرخی ازفرق شیعه مخصوص خاندان علی(ع) دانسته و باین ترتیب پای حقوق خانوادگی و طبقاتی را در اسلام بازکرده‌اند ، ولی طبق عقیده شیعه دوازده امامی مطلب بصورت دیگری است. آنها امامت راحق انحصاری خانواده نمیدانند بعقیده آنها امامت حق اختصاصی دوازده نفر معین از خاندان علی(ع) آنهم بعلت انحصار درموهبت الهی یعنی علم مرتبط بوحی وتقوی وعصمت در درجه عصمت درآنها است ونظیر انحصار مقام نبوت درافراد معین باصفات ومشخصات معین است بی آنکه

جنبهٔ امتیازطبقاتی داشته باشد .

با غیبت‌امام دوازدهم حضرت‌ولی‌عصر(عج) وکوتاه بودن دست مردم ازحکومت علم وعدل آنحضرت شؤون غیر اختصاصی امامت بهمه‌کسانی که شرایط آنها را داشته باشند منتقل میشود. این شرائط اکتسابی ودر دسترس همه هست ودربدست‌آوردن آن کمترین عامل خانوادگی یا ارثی‌دخالت ندارد. نه‌فرزندمرجع تقلید، مرجعیت‌را ازپدربارث میبرد ونه‌فرزندقاضی، منصب‌قضاء را. واگر فرزند صفات وشرائط لازم برای شغل ومنصب ومقام پدر را دارا نباشد هیچ اولویتی بردیگران ندارد .

بنابراین دراسلام هیچ چیزطبقاتی‌نیست ومناصب ومشاغل وحدود وحقوق واصناف گوناگون ومزایای هرصنف متناسب با وضع طبیعی یاشبه‌طبیعی‌افراد وامتیازاتی‌است‌که واقعاً داراهستند وباکار وکوشش بکسب آنها نائل شده‌اند .

روحانیت و شؤون گوناگون آن نیز مخصوص طبقهٔ معین یا خانوادهٔ معین نیست وبرای روحانی هیچ گونه امتیاز طبقاتی مقرر نشده است .

از این بالاتر:

ازاین بالاتر، در اسلام سمت خاصی بنام روحانیت، نظیر آنچه درمیان پیروان بسیاری ازادیان هست وتقریباً شغل وحرفه خاص روحانیون شمرده میشود. سراغ نداریم .

آنچه دراسلام هست؛ یك سلسله تکالیف واجب یا مستحب عمومی است‌که برخی عینی و اغلب کفائی است بی‌آنکه کمترین رنگ شغل وحرفه‌ای برای یکدسته داشته باشد .

وجوب کفائی بامسئولیت مشترك اجتماعی :

تأمین نیازمندیهای مادی یامعنوی جامعه مسلمین، برهمه آنهاواجب است. باینصورت که باید باکوشش همه مسلمانان کلیهٔ نیازمندیهای عمومی تأمین شود وهر یك از آنها تأمین نشود و زمین بماند، کلیه کسانیکه میتوانسته‌اند به تأمین آن اقدام کنند مسئول ومورد مؤاخذه خواهند بود .

این مسئولیت مشترك اجتماعی برای انجام امور ضروری جامعه ازعالیترین تعالیم اسلام است وعلماء ما برای بیان آن، اصطلاح وجوب کفائی راکه مختصر و در عین حال رسا است بکار برده‌اند .

امایکنفر نمیتواند درتأمین همهٔ نیازمندیها مستقیماً تلاش کند وشخصاً بهمه کارهای ضروری بپردازد، پس چطورممکن است نسبت بهمه کارها مسئول باشد ؟ معنی این مسئولیت چیست و از چه راه میتوان ازعهدهٔ آن برآمد ؟

معنی این مسئولیت آن است که باید همهٔ مسلمانان بکوشند وطرحی بریزند تا هر دسته بکاری که بهتراز عهده آن برمیآید بپردازد ویك نوع مراقبت همگانی درکارباشد که کارهای ضروری جامعه انجام شود وهرفرد یا دسته‌ای که کاری را بعهده گرفته آنرا درست انجام دهد. رهبری وهدایت این تعاون اجتماعی وتنظیم برنامه تقسیم کار ازوظائف حکومت است نیز هستند واگر حکومت در کارهائی که بعهدهٔ او است مسامحه کند برهمه لازم است کوشش کنند وبا استفاده از همه طرفی که در قوانین اسلامی مقرر شده حکومت را بانجام آنها وادارند و اگر نشد از پـای نایستند تا حکومتی سرکار آیدکـه برای انجام وظائف خود قادر و کوشا باشد .

اهمیت واجبات کفائی و تأثیر فراوان آنها در پیشرفت جامعه و بهبود وضع واستوار ساختن پیوندهای اجتماعی با تفصیل بیشتر و شمردن یك یك آنها بهتر روشن میشود ولی چون دنبال بحث دیگری هستیم از آن میگذریم وفقط بآنچه مربوط ببحث فعلی است میپردازیم :

یکی از نیازمندیهای ضروری جامعه ، یادگرفتن و یاد دادن معارف و احکام دینی است. یادگرفتن معارف و احکام دو مرحله دارد :

اول در حدود احتیاج شخصی. این مرحلـه بر همه کس واجب عینی است : **طلب العلم فریضة علی کل مسلم .**

دوم افزون بر احتیاج شخصی وباندازهٔ لازم برای یاد دادن بدیگران. این مرحله واجب کفائی است ودر اسلام بسیار بآن اهمیت داده شده است . بـاید در میان مسلمانان عده کافی بمعارف و دین آشنا وبرای یاددادن آن بدیگران مجهز باشند.

برای تأمین این مقصود، دوجور ممکن است عمل شود: یکی آنکه هریك از افراد جامعه مقداری از وقت خود را بیاد گرفتن قسمتی ازمعارف واحکام اختصاص داده یکی بیك قسمت آگاه باشد ودیگری بقسمت دیگر ، بطوری که همه باهم ازمجموع معارف و احکام اسلامی آگاه باشند وهر یك بتوانند آن قسمت را که خود تحصیل نکرده ازدیگری که کرده بپرسد و بعکس . دیگر آنکه عده‌ای کوشش کنند و باصرف وقت بیشتر بهمهٔ معارف واحکام آگاه شوند ودیگران درموارد احتیاج بآنها مراجعه کنند. مطلب خود را بپرسند وجواب کافی بشنوند .

نتیجه آنکه درهر گوشه از سرزمین اسلام باید وسیلهٔ یاد گرفتن معارف واحکام دین باندازهٔ کافی در اختیار مسلمانان باشد

و اگر دریك محل این وسیله نباشد لازم است عده‌ای بروند ، معلومات‌لازم را فراگیرند و بمحل خودبرگردند ومعلومات‌خود را در اختیار دیگران گذارند و برای آنکه انجام این تکالیف الهی آنهارااز کسب وکارو زندگی بازنکند نوبت‌بعد، عدهٔدیگری بروند .

آیهٔ۱۲۲ سوره توبه این دستور را چنین بیان میکند:

ماکان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من‌کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوافی‌الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم‌لعلهم یحذرون : دستور این نبودکه مؤمنان همه‌کوچ کنند ـ چرا از هردسته چند نفرکوچ نکردند تا دنبال یادگرفتن دین باشند و هنگام بازگشت مردم «محل» خود را «ازبیدینی ولاابالیگری و عواقب بدآن» بترسانند بدین امیدکه بترسند «و از انحراف و آلودگی نجات یابند» ؟

مفسرین نقل‌کرده‌اند بعداز نزول این آیه در هر نوبت یکدسته میرفتند وآنهاکه دفعهٔ پیش‌رفته بودند میماندند تاهمیشه عده‌لازم برای یادگرفتن آیات قرآن ومعارف واحکام دین‌نزد پیغمبر باشند .

تکلیف خدا چنین انجام میگرفت ، هر یك از مسلمانان میکوشید چیزی ازاسلام یادبگیرد وبدیگران یاددهد واگرآنها چیزی میدانندکه اونمیداند ازآنها بپرسد و یاد بگیرد. هم یاد میداد وهم‌یاد میگرفت. همه بسهم خوددر انجام این وظیفهٔخطیر شرکت میکردند .

بعضی که‌استعداد وفراغت‌وعلاقه‌بیشتری داشتند میکوشیدند تابقرآن وحدیث بیشترآشنا باشند، بعضی همهٔ قرآن را ازحفظ داشتند وبرخی‌بیش‌ازیکی دوآیه نمیدانستند. کسانی صدهاحدیث

ازبرداشتند واشخاصی جز چند حدیث بیاد نداشتند. البته آنها که قرآن وحدیث بیشترمیدانستند عده خاصی بودند واین فضیلت برای آنها امتیازی شمرده میشود ولی نه آنکه بعلت داشتن این فضیلت امتیازات حقوقی وقانونی نظیر آنچه درلاوی یهود وبرهمن هند گفتیم بدست آرند. یا آنکه یادگرفتن ویاددادن حقایق اسلام شغل وحرفه برای آنها شود واز راه آن درآمدی بدست آرند و هزینهٔ زندگی خود وعائلهٔ خود را تأمین کنند.

در زمان پیغمبر(ص) وائمه(ع) همین اندازه کافی بود. در عصر ما این اندازه لازم است ولی کافی نیست.

باز هم برمردم هرمحل لازم است معارف و احکام اسلام رابدانند واگرمطلب تازه‌ای پیش آمد که هیچ یك ازآنها نمیدانند یکی ازآنها برود وبپرسد وبرگردد. ولی ازکه بپرسد؟ ازپیغمبر یا امام؟ یا ازکسی که پیغمبر یا امام را ملاقات کرده و مطلبی ازحضرتش پرسیده است؟ هیچکدام چون دیگر بهیچ یك ازاینها دسترسی نیست. نه پیغمبر ونه امام ونه کسی که بتواند مستقیماً از آنها چیزی بپرسد. پس چه بایدکرد؟ در اینجا مرحلهٔ سومی پیش میآیدکه باید برای آن همفکری شود. باید درمیان مسلمانان کسانی باشندکه درپاسخ سئوالات و حل مشکلات دینی مردم از جهت علمی جانشین امام باشند.

پیغمبر اسلام(ص) بدرود حیات گفت، دوران ظهور ائمه سپری شد، امام دوازدهم از دسترس مردم بیرون رفت و وضع تازه‌ای پیش آمد. فهم قرآن وروایات، جدا کردن روایات درست از روایات مجعول ونادرست، مقایسهٔ دلایل گوناگون درباره هر موضوع واستنباط حقایق ازمیان آنها خود بصورت یك بلکه چند علم تخصصی جدید درآمد. تفسیر، فقه، حدیث، رجال و... که

رسیدن بحد کمال در آنها متوقف بر کسب علوم دیگر نیز هست، دفاع از حقایق اسلام در برابر حملات گوناگون زبانی وقلمی مخالفین اسلام نیز به پیدایش علم تخصصی دیگر یعنی علم کلام اسلامی منجر گردید. باید در میان مسلمین کسانی همت گمارند تا این علوم پهناور را فراگیرند و در آنها مجتهد وصاحب نظر شوند وکمال علمی خود را بکمال تقوی وعدل بیارایند تا بمقام جانشینی علمی پیغمبر وامام برسند ومرجع مسلمانان در سؤالات مختلف دینی گردند.

تخصص در هریك از رشته‌های مذکور باندازهٔ مشکلترین رشته‌های علمی دیگر کوشش، فرصت، فراغت وکتاب و وسایل دیگر لازم دارد.

گذشتهٔ ما محققان پرارج وناموردراین فنون داشته‌ورشته تتبع وتحقیق ازنخستین‌قرون‌اسلامی تا عصرحاضر همواره کشیده وهیچگاه قطع نشده است. در روایات ما این مجاهدین راه‌حق، تکریم‌وتجلیل وتشویق فراوان‌شده وثوابهای بیمانند برای‌انجام این وظیفه وجهاد مقدس نوید داده شده است. پاداش آنها مال دنیا نیست. کسانی که عمرخود را در راه‌انجام یك تکلیف مقدس صرف‌میکنند مبادلهٔ محصول کارخود را بامال‌وجاه، پست وناچیز میشمردند. علاوه براین، دنیاطلبی از راه دین وعلوم دینی در روایات ما سخت مذموم و بد فرجام شمرده شده است. تحصیل علوم دینی یك واجب کفائی است که باستناد بعضی روایات باید از اغراض مادی وامتیاز طلبی منزه باشد. تحصیل علوم وفنون لازم دیگر ازقبیل پزشکی، داروسازی فنی‌ونظایرآنها نیزواجب کفائی‌است ولی‌دراین‌میان فرقی هست. آنها که این‌فنون‌زندگی را تحصیل میکنند پس‌از فراغ از تحصیل میتوانند آنرا شغل و

حرفهٔ خود قرار دهند و کار و معلومات خود را با پول مبادله و هزینهٔ زندگی خود را از این راه تأمین کنند ولی بکسانی که علوم اسلامی تحصیل میکنند چنین حقی داده نشده است. کار آنها باید برتر و منزه‌تر از آن باشد که بصورت حرفه و کسب معیشت درآید. گرفتن مزد برای فتوی دادن یا بیان مسائل واحکام ومعارف دین درفقه ما ازمحرمات شمرده شده است.

باینجهت باید کسانیکه بمطالعات تحقیقی در رشته های مختلف علوم دینی میپردازند هزینه زندگیشان از راه درآمدهای شخصی دیگری که دارند تأمین شود و اگر از این قبیل افراد باندازهٔ کافی درمیان مسلمانان پیدا نشد باید حکومت اسلامی که مسئول تأمین مصالح عمومی است عده‌ای را بانجام این مهم بگمارد و وسائل کار و هزینهٔ زندگی آنانرا از بیت‌المال مسلمین بپردازد.

واگر حکومت، حکومت اسلامی و پای‌بند بمقررات اسلام نیست یا بوظیفهٔ خود عمل نکرد مسلمانان باید همچون موارد دیگر، او را باین اقدام وادارند وگرنه تشکیلاتی فراهم سازند که انجام این کار خطیر را بعهده گیرد وهزینهٔ این تشکیلات را خودشان بپردازند.

بنابراین یادگرفتن ویاد دادن احکام و معارف دین چه درمرحله دوم و چه در مرحله سوم انجام یك وظیفهٔ الهی وپاك ازهرگونه مقاصد مادی‌است. اسلام دراین‌زمینه وضعی‌مقرر کرده است که اگر مسلمانان بیدار وهوشیار باشند، دین وعلوم دینی هیچگاه وسیله سوء استفاده ودنیاطلبی‌اشخاص قرار نگیرد وازاین راه طبقه خاصی که برای خود حریم اجتماعی ومزایای‌مخصوص مالی وغیر مالی فراهم آورند بوجود نیاید.

آیات قرآن، بخصوص آن قسمت که مربوط بروحانیون یهودی ومسیحی است، و روایات ما ، در ابواب علم ومقام عالم ومعرفی علمای حق و علمای باطل، علمائی که اسلام می‌پسندد و آنها که اسلام نمی‌پسندد وطرد میکند، راه را بروی سوداگران زهد فروش یا علم فروش که بخواهند علم دین وتظاهر بتقوی را وسیلهٔ کسب مال‌وشهرت وتفوق مردم دیگر قراردهند، بسته‌است. ولی ضامن اجراء هر طرح صحیح درهر زمان ومکان، بیداری افکارعمومی ومراقبت همگانی است. دراین مورد وموارد دیگر اگرعملاً انحرافاتی‌پیش‌آمد معلول ناآشنائی مسلمانان بحقایق وکوتاهی آنها در عمل است . بهمین جهت نخستین قدم برای مبارزه بااین‌انحرافات آن‌است که‌حقائق اسلامی‌بهمان صورت که پیشوایان الهی‌گفته‌اند، بی‌پرده‌وصریح برای عموم گفته شود. با وسائل ارتباطی امروز وباتسهیلات فراوان که درکارطبع ونشر وطرق دیگر انتشار افکارپدیدآمده‌کمك به‌بیداری افکار درهر قسمت آسانتر وبهمان اندازه ضرورتر شده است .

روحانیت در میان مسلمین

باید اعتراف کردکه بهره‌مندی از علوم اسلامی و تظاهر بزهد وتقوی وافتخارمصاحبت باپیغمبر(ص) ونظائراینها ازهمان آغازمورد سوء استفاده قرارگرفت. ابوهریره‌ها برای گفتن‌یك حدیث دروغ و مجعول که بسود یکدستگاه یا زیان مخالفین آن دستگاه بود وگاهی برای کتمان حدیث دیگر که بزیان دستگاه یا سود مخالفین آن بود از معاویـه وامثال او پولها گرفتند و مقامها ومنصبها یافتند . زاهدنمایان دکانهای تازه بازکردند . کم‌کم کار بآنجا رسیدکـه بسیاری از آلودگیهای دستگاه‌های

روحانی ادیان دیگر به مسلمانان نیز سرایت کرد . درگوشه و کنار سرزمین اسلام مردمی بیکاره بعنوان عابد و زاهد بجای آن که‌تن بکاروکوشش دهند وبکسب وکار وحرفه‌ای پردازند، درگوشه‌ای‌خزیدند ونماز وعبادت خدا وگفتن اذکاریاخواندن آیات قرآن را حرفه خود قرار دادند و بعنوان اینکه بندگان مقرب خدایندبهیچگونه‌وظیفه‌ومسئولیت دیگری درامورا جتماعی مسلمین‌تن‌درندادند. خودرامستجاب‌الدعوه‌وگره گشای‌مشکلات مردم در درگاه خدا شمردند وبرای دعاکردن درحق این‌وآن که وظیفهٔ دینی‌هرمسلمانی‌است بانوشتن ادعیه وطلسمات ونظائر اینها پول گرفتند . برخی ازآنها بخود حق دادند بنام رسیدن بمقام یقین خود را از عبادات پروردگار بی‌نیاز شمرند و از خواندن نماز وگرفتن روزه وانجام عبادات عملی دیگر نیزسر باز زنند . و بعنوان اینکه‌کسب علوم صناعی مانع سیروسلوك و رشد وتکامل معنوی است ، مردم را ازکسب علم ودانش حتی‌علم قرآن‌وحدیث وسیره پیغمبر(ص) منع‌کنند تاراه برای تسلط آنها بر مردم باز بماند . آلودگیهای دیگر ازاین قبیل‌که ناشی از خودپرستی وانحصارطلبی برخی‌ازعناصر ریاکاربود،پدیدآمد تا آنجاکه درمیان برخی ازفرق صوفیه، اسماعیلیه، زیدیه و نظائر اینهاکـه بیشتر پیروآراء و عقـاید مذاهب غیراسلامی بودند و روحانیتی بسیار شبیه به‌روحانیت همان مذاهب داشتند. رهبری دینی مردم را در دست گـرفتند وکتابها و رسائلی پرداخته شد که برای این نوع روحانیت ومزایای طبقاتی آن اسناد ومدارك اسلامی تراشیده‌اند. ولی درمیان اکثریت مسلمین، سنی یاشیعه، هیچگاه‌انحطاط باین‌پایه نرسیده‌است. اگرعملاً کسانی ازعنوان ومقام روحانی‌سوء استفاده کرده وبدان‌رنگ وشغل حرفه داده‌اند

یا از این راه امتیازاتی کسب کرده‌اند، اغلب تحت تأثیر رسوم و عادات عصری و محلی یا عوامل سیاستهای داخلی وخارجی بوده وجهالت مردم و بی‌اطلاعی آنها ازحقایق اسلامی نیز بدان کمك کرده وزمینه رابرای اینگونه عناصردنیاپرست فراهم کرده‌است. درکتب و رسالات مورد اعتماد نه تنها باین امتیاز طلبیها صحه نگذارده‌اند بلکه شدیداً با آن مخالفت شده است. همه‌کس با مراجعه بکتابهای مربوط بعلم وعالم وتقلید وامر بمعروف ونهی ازمنکروغیره حتی کتابهاورساله‌های عربی وفارسی ساده که‌برای استفادهٔ عموم نوشته میشده میتواند این انحرافات را بشناسد و ازمنحرفین وآلوده‌ها اجتناب کند. درهمه ادوار علماء دینی‌پاك ومنزه‌میزیسته‌اند واغلب با فساد وضع وآلودگی وامتیاز طلبی که درعصر آنهارواج‌داشته‌مبارزه کرده‌اند. حتی‌همان‌عناصرخودخواه هیچگاه موفق نشدندعلم دین رابخود ومشاغل دینی را بخاندان خود اختصاص‌دهند. آشنائی عموم‌بعلوم‌دین اغلب‌درحال گسترش بود. روستا زادگان دانشمند در جامعه اسلامی همیشه فراوان بوده‌اند. هرگز کسی نتوانست راه‌کسب وعلم و دانش وترقی و تعالی در مراحل روحانی را بروی‌مردم وبرخانواده‌های گمنام وفقیر وبی‌بضاعت ببندد. بعکس بسیاری ازبزرگان علم ودانش، مراجع تقلید، وعاظ وخطبا و قضات بزرگ ادوار مختلف تمدن اسلامی از خانواده‌های فقیر وگمنام برخاسته‌اند. از اینگونه رجال بزرگ‌که از خانواده‌های عادی بیرون آمده‌اند درهمین قرن درمقامات گوناگون روحانی فراوان میتوانید پیدا کنید.

بجرأت‌میتوان گفت که‌اگرمردم درباره‌روحانی‌ووظائف و مشخصات و شرایط اوباشتباه میروند علت آن فقط کوتاهی‌و مسامحه‌آنها در اینگونه اموراست.

درعصر ما بسیاری از مردم ، حتی برخی ازخواص بجای آنکه اشخاص را بملاك علم وفضیلت وتقوی بشناسند، بلباس میشناسند. درمحیط مالباس شخص اساس روحانیت شمرده میشود . بسیاری ازمردم هر که در این لباس باشد روحانی میشمرند بی آنکه بخود زحمت دهند دربارهٔ علم و تقوای او که دورکن اصلی روحانیت است باندازه کافی تحقیق کنند . ازیکطرف اگراز یکنفر که از علائم روحانیت فقط لباس آن را دارد گناه و خطائی سرزد یا خیانتی دیده شد بحساب همه کسانیکه دراین لباسند میگذارند و به اغلب آنها بدبین میشوند. و ازطرف دیگر اگر مردی دارای کمال علم و فضل و تقوی بیابند که در این لباس نیست بندرت اتفاق میافتد که با اوچون یك روحانی رفتار کنند وقدرعلم وتقوایش را را بشناسند و ازاو درست استفاده کنند. حتی اگروقت نماز ظهر رسید و همه بنماز ایستادند بندرت باین فکر میافتند که با او نمازجماعت بخوانند. توگوئی چنین میپندارند که فقط کسانی میتوانند امام جماعت باشند که لباس مخصوص داشته باشند .ولی آیا میتوان این پندار بی اساس مردم را بحساب فقها و علما و دانشمندان گذاشت؟ درکدام کتاب ، کدام رسالهٔ عملی دیده اید و ازبان کدام عالم یا مسأله گو شنیده اید که درشرائط امام جماعت چنین یا چنان گفته باشد؟ اگراینگونه پندارهای عامیانه که ناشی از سهل انگاری مردم درشناخت حق وباطل است بعلماء نسبت داده شود آیا افترا و تهمت بآنها نیست؟ درهمین موضوع لباس، مردم عملاً آنقدر پای بند آن شده اند که در بسیاری از امور اجراء صیغهٔ عقد و طلاق، وعظ واندرز دینی ، تبلیغ دین درمیان مسلمین وغیر مسلمین و امر بمعروف ونهی ازمنکر ، نماز بر مرده و بسیاری ازکارهای دیگر خودرا مقید میدانند که از کسانی

استفاده کنند که دراین لباس باشند. درصورتیکه درهمان رساله‌های عملی شرائط صحت هر یك ازکارهای فوق باکمال صراحت بیان‌شده و یك کلمه درباره شرط بودن لباس نوشته نشده است، شما بهمان صفحات اول رساله‌ها نگاه کنید ببینید در کار خطیر مرجعیت تقلید باکمال صراحت گفته‌شده است که ازهر مرد زنده آزاد پرهیزکار پاکزاد که در فقه شیعه مجتهد وصاحبنظر باشد و درفقه داناتر ازاو شناخته نشود میتوان تقلید کرد. کدام یك از این شرایط که همه‌جوانب احتیاط در آن مراعات شده بلباس ارتباط دارد؟ این پندار مردم بی‌اطلاع است که در همه امور دخالت میکنند وهزار و یك‌شرط من‌درآوردی برهرچیز میافزایند. در موردتقوی وعدالت، بیشتر مردم کسانیرا عادل و پرهیزکار میشناسند که تقریباً بهیچ‌کار دست نزنند. بهمین‌جهت یك شرط اساسی روحانیت درنظر آنها اجتناب از شغل‌وحرفه وفعالیتهای اجتماعی، بخصوص اقدامات سیاسی‌است. اگر درمیان کشاورزان یك‌دهکده مردی باعلم وتقوی وفضیلت یافت‌شود که‌مانندیگران در مزرعه‌کار کند کمتر حاضرند با اوچون پیشوای‌دینی‌ده‌رفتار کنند. همینطور درمیان صنعتگران، پیشه‌وران، بازرگانان و اصناف دیگرمردم اگرعالم و پرهیزکاری هم شغل خودآنها یافت‌شود با اودرهمان حدود علم وتقوایش، معامله‌یك‌روحانی نمیشود، در صورتیکه هر کتاب دینی‌را باز کنیدبروشنی میبابید که ملاك‌روحانیت درهمه جا تقوی وعدالت ودر موارد لازم‌علم‌و کاردانی و قابلیت و اعتماد است وبس. علماء و فقهاءنیز نه‌تنها این شرایط موهوم را نمیپذیرند بلکه اغلب از ناراحتیها و محدودیتهائیکه همین اوهام برای آنها و خانواده آنها ایجاد میکند و موانعی که چه درکارهای‌شخصی و چه‌دروظایف‌دینی‌و

اجتماعی برسر آن‌ها میتراشد رنج میبرند .آنها ازاینکه استفاده دینی مردم ازروحانیان گذشته از تقلید وپرسیدن مسائل بامامت جماعت، اجراء صیغهٔ عقد و طلاق، نامگذاری مولودجدیـد ، استخاره، خواندن دعادرگوش مسافر ، نمازبرمرده، برچیدن مجالس ختم ، روضه خوانی و نظائر اینها منحصر شده است ناخرسندند. آنها ازاینکه مردم بدون تحقیق درباره‌علم‌وتقوای اشخاصیکه بلباس‌روحانیت درآمده‌اند بآنها اعتماد دینی‌میکنند رضایت‌ندارند. هرکس مختصرمطالعه‌ای داشته‌باشدلااقل‌ازطرز لباس‌پوشیدن مردم نقاط مختلف میتواندبآسانی بفهمدکه اولاً عبا و عمامه و قبا درهیچ دوره لباس منحصر علماء دین نبوده وحتی درعصرما مردم عادی بسیاری ازبلاد قبا میپوشند وعمامه برسرمیگذارند .

ثانیاً درهیچ‌زمان ازطرف‌روحانیان تشکیلات ومقرراتی وجود نداشته‌که‌کسی‌را ازپوشیدن این لباس محروم کنند . هر کس میتواند این‌لباس را بپوشدبی‌آنکه‌کمترین فضیلت و تقوی و مایه‌علمی داشته‌باشد. تنها یك‌رسم‌وعادت دراین‌چندقرن‌اخیر بوده‌که علماء دین‌بعلت سادگی وبی‌آلایشی‌یا‌بعلت دیگرمعمولاً این‌لباس‌را پوشیده‌اند. ولی این‌عادتی بیش‌نبوده وهیچگاه‌نباید بیش از آنچه‌هست تلقی‌شود.همانطورکه‌در کتب دینی‌ورساله‌های عملی صریحاً ذکر شده وظیفه همه‌آن است‌که درهرموردبدقت تحقیق‌کنند تا شخصاً بصلاحیت اشخاص مطمئن‌شوند یا بگواهی دونفرکه جزماً بتقوی‌وکاردانی‌آنهامطمئن‌شده‌اند اعتمادکنند. یاصلاحیت‌کسی‌آنقدر محرز باشدکه جای‌تجسس‌وتحقیق‌نماند . اگر مردم ما درهمهٔ اموردینی و اجتماعی یاکارهای‌شخصی‌از همین راه بروند و باین سنت اسلام مقیدباشنددیگر کمترفریب

لباس یا ظاهرسازیها ، عوام فریبیها و جنجالهای بی‌اساس را میخورند. عادت‌دادن‌مردم بمراعات این اصل راهی مؤثر برای جلوگیری بسیاری ازمفاسداست .

از آنچه‌باجمال بیان کردیم معلوم‌شدکه :

۱- برطبق تعالیم اسلام‌روحانیت جنبه‌سمت ومقامیکه در سایهٔآن روحانیون امتیازات مادی‌کسب کنندیاحرفه‌ای که‌نظیر حرفه‌های دیگر یکدسته‌آنرا پیشه و وسیلهٔ امرارمعاش خودقرار دهندندارد . روحانیت اسلام بمعنی‌آراسته بودن بفضیلت علم و تقوی و مجهز بودن برای انجام یك‌سلسله وظایف اجتماعی دینی و واجبات کفائی‌است . بی‌آنکه علم وتقوی‌سرمایهٔ دنیا- طلبی گردد .

۲- بایداعتراف کردکه روحانیت درمیان مسلمین عملاً دچار انحرافاتی‌شده برنگ وشکل خاصی‌درآمده وآلودگیهاو نواقصی درآن‌راه یافته استکه موردقبول‌اسلام‌نیست ولی‌درعین حال باید انصاف‌دادکه صرفنظر از دستگاههای روحانی برخی از فرق از قبیل اسمعیلیه و غیره روحانیت رائج میان اکثریت مسلمین ، هرگز باندازه دستگاه روحانیت پیروان بسیاری از ادیان و مذاهب‌دیگر دچار انحطاط وفساد وامتیاز طلبی‌های طبقاتی نشده است.

۳- برای مردم‌مسلمان درهرعصر وسیله بازشناختن‌نیك ازبد و درست‌ازنادرست‌فراهم بوده‌ودانشمندان بزرگ‌وپرهیزکار منزه از این‌آلودگیها در گوشه و کنار میزیسته‌اند . بعلاوه مراجعه ساده بکتاب‌ها و حتی رساله‌های عملی که برای‌استفاده عموم نوشته میشود میتواند بمقدارزیادی‌راهنمای مردم در این مورد باشد .

باین ترتیب فسادهائیکه درروحانیت مسلمین راه یافته همیشه بعنوان فساد شناخته شده وعناصر فاسدی که در این دستگاه راه یافته‌اند هرگز نتوانسته‌اند آیات و روایاتی راکه مشت آنها را باز میکند ازدسترس مردم بیرون ببرند یا تحریف کنندیازبان و قلم دانشمندان منزهی راکه با این فساد مبارزه میکرده‌اند از کار انداخته راه را برای سلطه طبقاتی خود کاملاً هموار سازند.

۴ ـ بی‌اطلاعی، بی‌توجهی، و سهل انگاری توده مسلمانان و اوهام وپندارهای بی‌اساسی که بر فکر و عمل آنان مسلط شده مشکل اساسی عصر ما در امرروحانیت وامور مشابه آنست.

پس بایددرآشنا ساختن آنها بحقائق وعادت دادن آنان بتفکرصحیح و عمل‌صحیح قدمهای مؤثری برداشته‌شود.

درشرایط حاضروبا توجه‌بامکانات موجودبرای‌فهم‌صحیح دین وغرس‌نهال ایمان در دل مردم وبارورکردن‌آن و تبلیغ اسلام‌درخارج و بهترساختن وضع مذهبی مسلمین، نیازمندیهای ضروری فراوانی هست که بر همه واجب است در تأمین آن‌ها بکوشند. و برای هرقسمت افراد و سازمانهای مجهزی بوجود آورند که بخوبی ازعهده کار خودبرآیند وبه‌بیسرو سامانیهای موجود پایان دهند. بشرح ذیل:

الف) کارهای علمی:

۱ـ اجتهاد در فقه‌وعلوم‌وابسته بآن برای‌فتوی‌ومرجعیت تقلید.

۲ـ تحقیق واجتهاد در مسائل دیگراسلامی‌مربوط باصول

عقاید، اخلاق، تاریخ، تفسیر ونظایر اینها.

۳ـ تدریس علوم مذکور در درجات مختلف ابتدائی (مقدمات) ، متوسطه (سطح)، وعالی (خارج) برای خواستاران این علوم .

ب) تبلیغات :

۴ـ تبلیغات اسلامی درخارج ازکشورهای اسلامی، یك قسمت بمنظور حفظ مسلمانان مقیم خارج وقسمت دیگر بمنظور توسعه اسلام در خارج وجلب مردم دیگر باسلام .

۵ـ ادامه وبهتر ساختن وضع تبلیغات دینی درداخل بلاد اسلامی بصورتهای موجود ازقبیل بیان مسائل و احکام ، ایراد سخنرانیهای دینی در مساجد و تکایا ومجامع دیگر ، نوشتن مقالات اسلامی ساده برای فهم عموم ونشر آنها بصورت کتاب، مجله ، روزنامه و مانند اینها و پاسخ کتبی یا شفاهی بسؤالات دینی مردم .

تعلیم و تربیت :

۶ـ تربیت دینی نوآموزان ودانش آموزان در کودکستانها، دبستان‌ها و دبیرستانها و راهنمائی و تهذیب دینی دانشجویان در دانشگاهها بصورتهای اساسی و مؤثر وتوأم باعمل .

۷ـ تشکیل واداره انجمنهای تهذیب دینی برای عموم.

یك قسمت مهم دیگر:

۸ـ وادار کردن مردم بانجام واجبات وجلوگیری آنها

از ارتکاب محرمات ازراههای مناسب و مؤثر و مراقبت عمومی بر جریان اموراجتماعی مذهبی وبعبارت جامع، امر بمعروف و نهی ازمنکر .

اینها قسمت‌های مهم‌وحساس از نیازمندیهای دینی جامعه مسلمین‌است. برای انجام‌هریك از این‌امور باید‌عده کافی‌تربیت شوند و بآن بپردازند . تربیت افراد مناسب ومجهز برای‌هر قسمت موقوف برایجاد مؤسسات صحیح ومتشکلی است که هدف آنهاروشن وروش آنها مشخص باشد.

برای انجام بسیاری ازاین امور میتوان بآسانی در هر صنف، از افراد خود آن صنف، استفاده‌کرد وآنهارامدتی تحت تعلیم وتربیت منظم‌قرارداد‌تا برای‌انجام وظیفه‌ای که‌بعهده آنها قرارمیگیرد‌آماده شوند. ولی‌انجام‌پاره‌ای‌از آنها کاری‌بدین‌پایه ساده وآسان‌نیست. مثلاً بعهده گرفتن موادیك ودو و قسمتی از مواد سه وچهار وپنج متوقف بر کسب معلومات بسیار وسیع و دامنه‌داری از علوم اسلامی است . مخصوصاً برای مواد یك ودو باید متخصصین ورزیده و متبحر تربیت‌شوند.زیرااظهارنظردر مسائل اسلامی چه‌در فقه وچه در رشته‌های دیگر کارفنی‌پیچیده ودشوار است. آنچه‌امروزدرمیان‌مردم مخصوصاً تحصیلکردگان رشته‌های مختلف‌علوم‌دیگر رائج‌شده که‌با مختصر اطلاع‌ازقرآن و حدیث و تاریخ اسلام بخودحق میدهند در مسائل فقهی‌عملی فتوی‌دهند، درمسائل اعتقادی و تاریخی اظهارنظر‌کنندوگاهی نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی گذشته یا معاصر را تخطئه نمایند انحرافی سخت ناپسندوزیان‌آوراست‌وباید‌برای‌جلوگیری ازآن اقدام مؤثری بعمل‌آید. این‌انحراف تا حدودی عکس‌ـ العمل یك انحراف‌دیگراست‌که برخی‌از متدینین وحتی برخی

از گویندگان و نویسندگان دینی هرچه رادرهر کتاب بنام حدیث و روایت بیابند بعنوان حقائق اسلام نقل وبرآن تکیه مینمایند و هرچه مخالف آن بیابند بی‌تأمل تخطئه میکنند بی‌آنکه درست تحقیق کنند یا اصولاً صلاحیت تحقیق داشته باشند، اینگونه انحرافات بهرشکل و ازهر کس درهر لباس وعنوان باشدناپسند وزیانبخش است .

همانگونه که یک پزشک بطبابتهای سطحی افرادپر ادعا که اطلاعات مختصر وپراکنده‌ای ازپزشکی دارند میخندد وآن را بی‌ارزش میشمرد ، همانگونه که یک‌مهندس ساختمان باظهار نظرهای بی‌پایه ومضحک افرادظاهربین وناوارد بفنون معماری پوزخند میزند، همانگونه که یک سیاستمدار ورزیده ببحثها و سیاست بافیهای مردم پرچانه‌ای که اطلاعات سیاسی آنها ازمسموعات و شایعات یا مندرجات چند روزنامه و مجله داخلی و خارجی تجاوز نمیکند بدیدهٔ تحقیر مینگرد ، همان گونه هم یک فقیه یا محقق اسلام‌شناس باظهارنظر افرادی که در علوم اسلامی تخصص ندارند و در بارهٔ مسائل اسلامی نظر میدهند ، ارزش نمیگذارد و نمیتواند بگذارد هرچنداظهار نظر کننده پزشکی دانشمند ، مهندسی عالیمقام یا سیاستمداری دانا و ورزیده باشد. بلی، اگر یک پزشك یامهندس یا نظائر اینها دامن همت بکمر زند وپس ازفراغت ازتحصیل دررشتهٔ خودروزانه دوسه‌ساعت بکار وشغل خودپردازد و بقیه‌وقت خودرا درتحصیل یکرشته‌ازعلوم اسلامی صرف کند وپس ازگذراندن دوران تحصیل هدف اصلی زندگی‌را تحقیق درآن رشته قراردهد و بمقام یک فقیه مجتهد صاحبنظر یامفسرعالم و محقق برسد، بدون شک حق اظهارنظر درمسائلی راکه تحقیق کرده خواهدداشت وشغل یا عنوان پزشکی و مهندسی او اگر

برارزش کار او نیفزایدازآن نخواهدکاست . درگذشته چه بسا افرادی از این قبیل بوده‌اند و چه آثار تحقیقی پرارزش وسودمندی که ازآنها بیادگارمانده و درگنجینه آثار اسلامی درخشندگی خاصی دارد . بدین جهت برخی از علاقمندان باصلاحات دینی واجتماعی طرحهای روشن ونسبةً پخته‌ای برای تربیت اینگونه افراد تهیه کرده‌اند که اگرهزینه ووسائل لازم در اختیار آنها قرارگیرد با انجام یك طرح کامل پانزده ساله افرادمجهزی را تربیت و آمادهٔ کار خواهند ساخت .

در مورد ماده هشت تذکر این نکته لازم است که امر بمعروف ونهی ازمنکر چندمرحله دارد ؛ برخی از مراحل آن، آنها که بتصادم واعمال قدرت قانونی کشیده میشود از وظائف خاص حکومت اسلامی ومأمورین است که ازطرف حکومت برای هرقسمت گمارده میشوند. ولی مراحل دیگر آن یك وظیفه عمومی است نه آنطور که پاره‌ای ازمردم میپندارند تکلیف خاص روحانیون باشد . شرط اساسی این مراحل عمومی امر بمعروف و نهی از منکر ، یکی درست شناختن معروف ومنکر وخوب وبد است نه آنکه کسی ندانسته درکار دیگران دخالت کند . دیگرشناختن و بکار بردن روش صحیحی است که دراشخاص حسن اثر داشته باشد، نه آنکه بدتر آنهارا علیه وظائف دینی برانگیزد و برعصیانشان بیفزاید یا ایمانشان را سست وازتوجه بدین بیزارشان سازد .

برای انجام این وظیفهٔ بزرگ همگانی کسب اطلاعات لازم دینی وصفات وملکات فاضله نفسانی وآداب و عادات مؤثر ونفوذ صحیح وحسن تأثیر در دیگران یکی ازمواد اساسی برنامه تعلیم وتربیت عمومی مسلمانان میباشد .

درهر یك از قسمتهائیکه گفتیم باید برنامه های اساسی و ریشه‌دار ، و اغلب کم عرض وطول ولی‌عمیق بوسیلهٔ افرادمطلع وصلاحیتدار تنظیم واجرا شود وکلیه وسائل وهزینه هـای لازم باکمك وهمکاری مسلمانان با ایمان وپرگذشت وعلاقمند تهیه‌و پرداخت گردد .

بقلم مرتضی مطهری

مشکل اساسی در سازمان روحانیت

بنام خدا

علاقه ومسئولیت

کسانی که آرزوی اعتلاء آئین مبین اسلام‌را درسر دارند ودربارهٔ علل ترقی وانحطاط مسلمین درگذشتهٔ دور و نزدیک میاندیشند ، نمیتوانند درباره دستگاه رهبری آن یعنی سازمان مقدس روحانیت نیندیشند و آرزوی ترقی واعتلاء آنرا درسر نداشته باشند وازمشکلات ونابسامانیهای آن برنج نبرند .

زیرا قدرمسلم اینست که هرگونه صلاح واصلاحی درکار مسلمین رخ دهد یا باید مستقیماً بوسیلهٔ این‌سازمان که سمت‌رسمی رهبری‌دینی مسلمین‌را دارد صورت بگیرد. یالااقل این سازمان

با آن هماهنگی داشته باشد .

اگر بفرض ، حرکتی اصلاحی ودینی از ناحیهٔ فرد یا افرادی آغاز گردد و سازمان روحانیت آمادگی و هماهنگی نداشته باشد گمان نمیرود موفقیت زیادی نصیب گردد .

ازخصوصیات دین‌مقدس‌اسلام اینست که مسئولیت مشترك بوجودآورده است. همه مسئول حفظ ورعایت وراهنمائی‌وهدایت یکدیگرند، هرکس که خود را دربرابر اسلام مسئول میشمارد خود بخود نسبت‌بسازمان رهبری آن احساس مسئولیت میکند.

برخی ازاندیشمندان اجتماعی ما بواسطه عدم علاقه و اعتقاد ممکن است هیچگاه درباره سازمان روحانیت ومشکلات آن وراه حل‌آنها نیندیشیده باشند ، هما نطوریکه همه علاقه‌مندان کوتاه فکر وبی‌خبر نیز هیچگاه اینگونه اندیشه‌ها درمغز ساده‌شان راه نمییابد . اما علاقه‌مندان روشن‌اندیش اسلام یکی ازمهمترین موضوعات ،که فکرآنها را بخود مشغول میدارد، همین موضوع است .

این بنده که همهٔ افتخارش اینست که درسلك این‌طبقه منسلك است و خوشه‌چینی ازاین خرمن بشمار میرود و درخانواده‌ای روحانی رشد ونمو یافته و درحوزه‌های علوم دینی‌عمرخویش‌را بسربرده، تا آنجاکه‌بیاد دارد از وقتیکه میتوانسته اندکی در مسائل اجتماعی بیندیشد در اطراف این موضوع فکر میکرده است .

علت اصلی

یادم هست در حدود سیزده سال پیش شبی درقم محفلی دوستانه ازگروهی از اساتید وفضلا تشکیل شده بود و اینجانب

نیز افتخار حضور در آن جلسه را داشت. تصادفاً سخن مشکلات و نواقص سازمان روحانیت بمیان آمد، سخن در این بود که چرا در گذشته حوزه‌های علمی و روحانی ما از لحاظ رشته‌های مختلف علوم از تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و فلسفه و کلام و ادبیات و حتی طب و ریاضی جامع و متنوع بود و در دوره های اخیر تدریجاً بمحدودیت گرائیده است و باصطلاح در گذشته بصورت جامع و دانشگاه بود و اخیراً بصورت کلّیه و دانشکده فقه در آمده و سایر رشته‌ها از رسمیت افتاده است؟ چرا افراد بیکار و مزاحم و علف هرزه در محیط مقدس روحانیت زیاد است بطوریکه یك زعیم روحانی مجبور است برای آب دادن یك گل خارها و علف هرزه‌هائی را هم آب بدهد؟ چرا اساساً درمیان ما سکوت و سکون و تماوت و مرده‌وشی، بر حریت و تحرك و زنده صفتی ترجیح دارد و هر کس بخواهد مقام و موقع خود را حفظ کند ناچار است که زبان در کام کشد و پای در دامن بپیچد؟ چرا برنامه های تحصیلی ما مطابق احتیاجات تنظیم نمیشود؟ چرا تصنیف و تألیف و نشریه و مجله بقدر کافی نداریم؟ چرا بازار القاب و عناوین و ژست و قیافه و آراستن هیکل درمیان ما اینقدر رایج است و روز بروز مع‌الاسف زیادتر و رایج‌تر میگردد؟ چه رمزی در کار است که زعماء صالح و روشنفکر ما همینکه در رأس کارها قرار میگیرند قدرت اصلاح از آنها سلب میگردد و مثل اینست که اندیشه‌های قبلی خودرا فراموش میکنند... وامثال این مشکلات و نواقص.

پس از پاره‌ای گفتگوها سخن از علت اساسی مشکلات بمیان آمد و قرار شد که هر کس نظر خودرا درباره علت اساسی همهٔ این مشکلات اظهار کند. هر کدام چیزی گفتند، این بنده نیز نظر خود را گفت، ولی یکی از دوستان نظری ابراز داشت که من

نظراورا برنظرخودم وسایر نظرها ترجیح دادم واکنون نیز برهمان عقیده‌ام . او گفت علت اصلی واساسی نواقص‌ومشکلات روحانیت ، نظام مالی وطرز ارتزاق روحانیین است . عبارتی که او اداکرد این‌بود : « علت‌العلل همهٔ خرابیها سهم امام است » .

البته مقصود او ومقصود من‌این نبوده ونیست که علة‌العلل نواقص ما وضع وتشریع ماده‌ای در‌دین ومذهب بنام سهم امام است . بعقیدهٔ من وضع وتشریع این چنین ماده‌ای برای چنان منظوری یعنی ابقاء و احیاء دین و اعلاء کلمهٔ اسلام یکی از حکیمانه‌ترین دستورهائیست که میتوان فرض کرد ، و چنانکه بعداً خواهیم گفت این‌ماده‌بهترین ضامن‌قدرت واستقلال سازمان روحانیت است ، ونیز مقصود این‌نیست که متصدیان آن‌درانجام وظیفه خودکوتاهی‌میکنند ، مقصود سنت وروشی‌است که‌تدریجاً در طرزاجراء واستفاده ازاینماده معمول‌شده وبدستگاه‌روحانیت ما سازمان مخصوصی‌داده، ودرنتیجه ، این‌طرز سازمان ، منشأ مشکلات ونواقص فراوانی شده است .

سازمان ونظام صالح

ابتداء چنین بنظر میرسد که صلاح وفساد اجتماع بزرگ یاکوچك منحصراً بستگی دارد بصلاح و عدم صلاح افراد آن اجتماع وبالاخص‌زعماء آنها، یعنی‌فقط افرادند که‌همه مسئولیتها متوجه آنها است ، بسیاری ازافراد اینچنین فکر میکنند و بر این‌پایه نظر میدهند .

ایندسته هنگامیکه متوجه برخی‌مفاسد اجتماعی میشوند چارهٔ‌کار را زعیم صالح میدانند وباصطلاح اصالت فردی هستند.

اما کسانیکه بیشتر وعمیق‌تر مطالعه کرده‌اند باین نتیجه رسیده‌اند که تأثیر واهمیت سازمان وتشکیلات ورژیم اجتماعی از تأثیرو اهمیت زعماء بیشتر است ، دردرجهٔ اول باید دربارهٔ سازمان صالح اندیشید ودردرجه دوم در بارهٔ زعماء صالح .

افلاطن نظریه اجتماعی معروفی داردکه بنام « مدینه فاضله افلاطن » معروف است ، درمیان حکماء اسلامی ، حکیم ابونصر فارابی به پیروی از افلاطن کتابی تألیف کرده بنام « آراء اهل المدینة الفاضله » . این‌دوحکیم اساس نظرخودرا صلاحیت افراد قرارداده‌اند و اصالت فردی اندیشیده‌اند . تمام توجه خود را باین نکته معطوف کرده‌اندکه زمام اموراجتماع را چه افرادی باید در دست بگیرند ، آن افراد باید دارای چه فضائل علمی‌وعملی‌بوده باشند . اما اینکه تشکیلات‌ونظامات اجتماعی باید چگونه بوده باشد وآن افراد «ایده‌آل» درچه نظاماتی زمام امور را در دست بگیرند چندان مورد توجه این دوحکیم واقع نشده است .

براین‌نظریه انتقاداتی شده ، ازجمله اینکه ایندوحکیم تأثیر شگرف وعظیم سازمان را درافکار و اعمال و روحیه افراد (و ازآنجمله خود زعما) مورد توجه قرار نداده‌اند . باین حساب‌نرسیده‌اندکه اگرنظام ، صالح‌بودکمترفرد ناصالح‌قدرت تخطی دارد و اگر نظام ناصالح‌بود فرد صالح‌کمترقدرت عمل واجراء منویات خودرا پیدا میکند واحیاناً منویات‌وافکار خود را میبازد وهمرنگ سازمان میشود .

یکی از دانشمندان درمقام انتقاد نظر افلاطن میگوید: « افلاطن با بیان مسئله شوم « چه‌کسی باید بر جامعه حکومت‌کند؟ » یك اشتباه‌وخطر پردوامی‌درفلسفه سیاسی ایجاد

کرده است ، مسئلهٔ عاقلانه تر و خلاق‌تر اینست که : چگـونه میتوانیم سازمانهای اجتماعی را چنان ترتیب دهیم که زعماء بد وناصالح نتوانند اسباب ضرر وزیان وی شوند . »

اهمیت زعماء صالح فقط ازنظر طرز تفکری است که در مورد اصلاح و بهبود وتغییر سازمانهای اجتماعی دارند ، و اما زعماء صالحی که طرزتفکرشان دراساس وتشکیلات باناصالحها یکی است وتفاوت‌شان ازلحاظ اخلاقی وشخصی است و بنا است همگی دریك قالب کار کنند ، اثروجودی‌شان باناصالح‌ها آنقدر زیاد نیست ومنشأ تحولات اجتماعی قابل‌توجه نخواهند گشت.

اگر بخواهیم نظرافلاطن و فارابی را توجیه کنیم بایـد بگوئیم آنها بآن‌افرادصالح‌اهمیت داده‌اند که حاکم‌برسازمانهای اجتماعی میباشند نه محکوم آنها .

تشکیلات و نظامات اجتماعی نسبت بافراد اجتماع بمنزلهٔ خیابانها و کوچه‌ها وخانه‌های‌یك شهر‌است‌نسبت بمردم ووسائط نقلیه‌ای که‌در آنشهر حرکت‌میکنند، هرشهری بهرنحوکه خیابان‌ـ کشی‌وکوچه‌سازی شده باشد مردم‌شهر مجبورند ازپیچ‌وخم همان خیابانها ولابلای همان کوچه پس‌کوچه‌ها وازهمان چهار راهها حرکت کنند ، حداکثر آزادی عمل مردم آنشهر اینست که‌در میان همان خیابانها و همان کوچه ها هرکدام که نزدیکتـر یا خلوت تر یا پاکیزه‌تر و باصفاتر است انتخاب کنند .

اگرفرض کنیم که آن‌شهر تدریجاً بـدون نقشه و حساب توسعه پیدا کرده باشد نه روی اصول شهرسازی، درهمچو شهری افراد چاره‌ای ندارند از اینکه زندگی ورفت وآمد خود را با وضع موجود تطبیق دهند ، و رفت وآمد ورانندگی واداره‌امور چنین‌شهری دشوارخواهدبود؛ باوجود چنین‌ترتیبی درساختمان

آنشهر ، از افراد کاری ساخته نیست . تنها کاری که ساخته هست اینست که تغییراتی در وضع خیابانها و کوچه‌ها ومنزلهای آنشهر بدهند وخودرا راحت کنند .

اگرفرض کنیم زعماء صالحی دررأس سازمانهائی قرار بگیرند که دارای نواقصی میباشد، حدود تفاوت کار آنها با دیگران همان اندازه است که یك نفر بخواهد ازمیان خیابانهای پر پیچ و خم و نامنظم و کوچه و پس کوچه‌های بی ترتیب ، بهترین و نزدیکترین راههارا انتخاب کند .

مشخصات محیط روحانی ما

محیط حوزه های علوم دینیه ما امتیازات و مشخصات مخصوص بخود دارد که در سایر محیط ها نظیر آنرا نمیتوان یافت .

محیط حوزه های علوم دینی ، محیط صفا و صمیمیت و اخلاص ومعنویت است، یعنی آن روح عمومی که براین حوزه‌ها حکومت میکند همین روح است ، افراد فاقد این خصوصیات افراد استثنائی ومخالف روح آن اجتماعات میباشند ، امتیازی که طلاب برای یکدیگر میشناسند، جز امتیاز علمی و تقوائی نیست، تقدم واحترام واقعی یك طلبه نسبت بدیگران جز بر مبنای تحصیلات و قدس وتقوا نمیتواند باشد ، درمیان طلاب، فقیر وغنی، دهاتی و شهری ، بچه عمله وتاجرزاده و آقازاده هست ، درقدیم ازطبقات اشراف و شاهزادگان هم بودند ، اما همه چیز ارزش خود را ازدست میدهد وتنها امتیازات تحصیلی ومعنوی است که احترام طلاب را نسبت بیك فرد بخصوص جلب میکند وارزش اورا درنظر آنها بالا میبرد .

محیط حوزه‌های علوم دینی محیط زهد و قناعت است ، ازاسراف وعیاشی ومجالس شب نشینی که درسایر طبقات است‌و احیاناً دانشجویان غیر رشته علوم دینی درآن مجالس شرکت میکنند، خبری نیست، وحتی اندیشه اینگونه امور نیز دردماغ یك محصل دینی پیدا نمیشود ، واگر کسی کوچکترین تمایلی باین امور نشان بدهد سقوطش قطعی است. رویهمرفته طلاب، مردمی قانع وکم خرجند و تحمیلی بر بودجه مـردم بشمار نمیروند .

روابط استاد و... درمیان طلاب فوق‌العاده صمیمی‌و احترام‌آمیز است؛ شاگردان... احترام‌استادان خودرا درحضور وغیاب باکمال ادب رعایت‌میکنند وحتی‌بعداز فوت‌آنهاهمواره آنهارا بنیکی ودعای خیر یاد میکنند . این‌اندازه حفظ‌حرمت استاد، مخصوص‌محصلین علوم دینی ومولود تعلیماتی است‌که‌از اولیاء دین‌درباره قداست علم واحتـرام معلم رسیده است . در سایر محیط های تحصیلی ــ چنانکه میدانیم ــ این امور کمتر وجود دارد .

عادت طلاب براینست‌که روی درسی‌که ازاستادمیگیرند بعد خودشان فکر کنند ، لذا درس خودرا ازروی‌کتاب مطالـعه میکنند ، بعلاوه بعد بایکی از همدرسهای خود آن درسها را مباحثه میکنند. دردرسهای عالی آنچه‌را ازاستاد درمجلس‌درس فرا میگیرند بذهن میسپارند وشب مینویسند . بناء دروس‌طلاب برحفظ‌کردن وطوطی‌واری یادگرفتن نیست ، چنانکـه عادت معمول تحصیلات جدید است ، بر تعمق وتفکر وتجزیه وتحلیل است . وچون‌حق‌تدریس انحصاری نیست وانتخاب استاد باخود شاگردان است ، برای هر کسی‌که استعدادی داشته باشد میسر

است که کتابهای پائین‌تر را تدریس کند، از اینرو یکنفر دانشجوی دینی در عین‌حال که دانشجو است و درس میخواند، ممکن است تدریس‌هم بکند.

امتیاز متد تحصیلی طلاب نسبت بسایر متدها همین است که طلاب، درسی را که ازاستاد فرامیگیرند، دقیقاً مطالعه‌میکنند وسپس مباحثه میکنند ومینویسند ودرهمان حال‌دروس دیگر را تدریس‌میکنند. این‌جهات‌سبب میشود که طلاب‌درحدود تحصیلات خود عمیق میگردد.

هدف‌طلاب تحصیل دانشنامه نیست، نمرات استاد معرف مقام شاگرد نیست، مجالس مباحثه، و اشکال وایراد شاگرد در حوزهٔ تدریس‌استاد، وحوزه‌تدریس‌خوداو، وتوجه قهری طلاب پائین‌تر، بهترین معرف یك دانشجوی علوم دینی‌است.

طلاب علوم دینیه مقامات تدریسی واستادی راخیلی‌بطور طبیعی‌طی‌میکنند، تعیین‌استاد انتخابی‌است نه‌انتصابی، یعنی‌فقط خود طلاب هستند که درضمن آزمایشها واختبارها استاد بهتررا انتخاب میکنند. از این نظر یك نوع آزادی و دموکراسی در حوزه‌های‌علوم دینی وجود دارد که در جاهای دیگر نیست. از این نظر در میان‌آنها قانون انتخاب اصلح حکمفرما است، در مؤسسات فرهنگی جدید تعیین استاد درکلاسها با انتصاب از طرف‌مقامات بالاتراست، وبهمین‌دلیل بسیاراتفاق‌میافتد که‌استاد مربوط‌متناسب‌با کلاس‌تدریس‌خود نیست، لایق‌درسی بالاتر یا پائین‌تر است، شاگردهای آنها ممکن‌است نه‌راضی‌باشند ونه‌احترام‌قائل باشند، فقط بخاطر ترس ازنمره ندادن و مردود شدن ـ درعین عدم‌رضایت ـ ازآن استادتمکین واطاعت کنند، اینگونه بی‌نظمیها وبی‌حسابیها درتحصیلات کلاسیك بطورفراوان وجود دارد. اما

درتحصیلات‌علوم‌دینی‌ما اثری ازاینگونه بی‌نظمیها و بی‌حسابیها وجود ندارد .

روی این‌اصل جلوافتادن افراد درحوزه‌های علوم‌دینیه، طبق ناموس طبیعی انتخاب اصلح صورت میگیرد، همانطورکه علی‌علیه‌السلام دروصف علماء الهی میفرماید :

فکانوا کتفاضل‌البذر ینتقی فیؤخذ منه و یلقی قدمیزه التخلیص وهذبه التمحیص .

یعنی‌مانند بذرانتخاب شده وتصفیه شده میباشند که‌بهترین وخالص‌ترین آنها برای‌کاشتن انتخاب میشوند .

طلاب پله‌پله روی همین ناموس بالا میروند تاپله ماقبل آخرین پله‌که مرجعیت است ، تاقبل از پلهٔ آخر فقـط ذوق و عقیده طلاب است‌که اساتید را بالا میبرد ولی همینکه پله‌آخر رسید پای وجوهات وسهم امام‌وتقسیم وشهریه بمیان‌می‌آید، فقط درهمین جا است‌که‌گاهی حسابها بهم‌میریزد ودیگرقانون‌انتخاب اصلح حکمفرما نیست .

اینها مزایائی‌است‌که‌درزندگی وطرز تحصیل طلاب‌علوم دینیه هست ، ضمناً نواقصی هم‌هست‌که باید گفته شود .

طلاب علوم دینیه‌کنکور ورودی ندارند ولذا ممکن‌است کسی‌که صلاحیت ورود دراین‌مؤسسه مقدس‌را ندارد وارد شود، وچون امتحانی درکار نیست طلاب دربالارفتن ازکتاب‌پائین‌تر بکتاب بالاتر آزادند وبدیهی است‌که بسیار اتفاق میافتد کـه افرادی‌پیش‌ازآنکه مراتب‌پائین‌ترا طی کنند گام‌ببالامیگذارند وتحصیلاتشان متوقف وخودشان دلسرد میگردند .

طلاب استعدادیابی نمیشوند و در نتیجه ممکن است‌کسی که استعداد فقاهت یا تبلیغ‌یا رشته تاریخ یاتفسیر وغیره دارد،

درغیر رشته‌ای که استعداد دارد بیفتد و استفاده کامل ازوجودش نشود .

رشته‌های تحصیلی علوم دینیه اخیراً بسیار بمحـدودیت گرائیده و همه رشته ها در فقاهت هضم شده وخود رشته فقه‌هم در مجرائی افتاده که از صد سال پیش باینطرف از تـکامل باز ایستاده است [1]

یکی ازنواقص دستگاه روحانیت آزادی بی‌حد و حصر لباس روحانیت است. تدریجاً روحانیین ازلحاظ لباس بادیگران متفاوت شده‌اند ولباس مخصوص پیدا کرده‌اند همچنانکه سپاهیان ونظامیان وبرخی اصناف دیگر نیز لباس مخصوص دارند :

درتشکیلات روحانی - برخلاف سایر تشکیلات - هر کسی بدون مانع و رادع میتواند ازلباس مخصوص آن استفاده کند ، بسیار دیده‌میشود که افرادی که نه‌علم دارند و نه ایمان بمنظور استفاده از مزایای این لباس باینصورت در میآیند و موجب آبروریزی میگردند .

درحوزه های علوم دینی ادبیات عرب خوانده میشود ، اما با متدغلطی. نتیجةً طلاب‌علوم‌دینی پس‌ازسالها تحصیل‌ادبیات عرب باآنکه قواعد زبان عرب را یاد میگیرند خود زبان‌عرب را یاد نمیگیرند ، نه میتوانند باآن تکلم کنند ونه میتوانند از عربی فصیح استفاده کنند یا بعربی فصیح بنویسند .

افراط درمباحثه وشیوع علم اصول درعین اینکه یك نوع قدرت وهوشیاری دراندیشه طلاب ایجاد میکند یك‌نقص دارد ، وآن اینست‌که طرز تفکر طلاب‌را ازواقع بینی درمسائل‌اجتماعی دورمیکند، وبواسطه‌اینکه‌حتی‌منطق تعقلی‌ارسطوئی نیز بقدر کافی

۱ــ رجوع شود بصفحه ٦١ همین کتاب

تحصیل وتدریس نمیشود ، روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی وبحثی دارد . واین بزرگترین عاملی است که سبب میشود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند .

مهمترین نقصی که دردستگاه رهبری دینی مافعلاً بوجود آمده مربوط به بودجه و معاش و نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیین است .

مسئلهٔ بودجه

دراینکه معاش روحانیین بهتراست ازچه راه تأمین شود چندنحو میتوان نظرداد :

الف ـ عقیده بعضی اینست که روحانیت بودجه مخصوص نمیخواهد ، افراد روحانی لازم است مانند سایر طبقات مردم کار وشغل ومنبع درآمدی ازبرای خود داشته باشند، ازدسترنج شخصی خود زندگی کنند ، قسمتی از وقت خود را صرف تهیه امر معاش وقسمت دیگر را صرف شئون روحانی از تحصیل و تدریس وافتاء وارشاد و تبلیغ بنمایند .

این عده معتقدند که روحانیت وشئون روحانیت در اسلام یك شغل وحرفه مخصوص نیست که بشود برای او بودجه مخصوصی درنظر گرفت ، هرکس که قادر است ضمن تأمین امر معاش خود عهده دار شئون روحانی بشود حق دارد وارد بشود و اگر کسی میخواهد این شئون را بعهده بگیرد وآنگاه کَلّ براجتماع گردد بهتر اینست که از اول وارد چنین مجاهده ای نشود .

استدلال این عده اینست که درصدر اسلام ، یعنی زمان رسول اکرم (ص) و زمان ائمهٔ اطهار (ع) اشخاصی بودند که همین وظائف را بعهده داشتند ، حلال و حرام تعلیم میکردند ،

نصیحت وموعظه میکردند، درحوزه های درس شرکت‌میکردند وخودشان حوزه درس داشتند ، در عین حال هرکدام از آنها شغل وحرفه‌ای برای زندگی‌داشتند . بسیاری ازآنها با عنوان شغل وحرفه خود ازقبیل تمار وعطار و بزاز وخزاز و طحان و سمان وحذاء و وشاء وغیره درکتب حدیث وفقه و تاریخ‌شناخته میشوند . هیچ دیده نشده که رسول‌خدا یا ائمه اطهار یك یاچند نفر را دستور داده باشند ازهمه کارها دست بکشند و منحصراً بمشاغلی که امروز مشاغل روحانی نامیده میشود از قبیل افتاء وتدریس وامامت جماعت و وعظ وتبلیغ بپردازند . اینست نظر عده‌ای .

حقیقت اینست که اگر افرادی زندگی خود را ازراه‌دیگر تأمین وبا این‌حال متصدی شئون روحانی بشوند بسیار خوب است . همیشه افرادکمی ازاین قبیل بوده وهستند ، امانمیتوان گفت همه‌افراد باید اینچنین باشند ودرغیراینصورت‌واردنشوند، زیرا باتغییراتی که دروضع‌زندگی مردم نسبت بصدر اسلام‌پیدا شده وبا توسعهٔ روز افزون علوم و احتیاجات ضرورت دارد که گروهی همهٔ عمر ممحض‌باشند برای تحصیل واداره شئون‌دینی مردم ، وناچار بودجه‌مخصوصی لازم‌است که باطرز صحیحی‌در اینراه مصرف شود .

درصدر اسلام احتیاج اینقدر نبوده ، عقده‌ها وشبهه هاو همچنین‌معاندین ودشمنان اسلام‌اینقدر نبوده‌اند . حتماً ضرورت دارد همیشه گروهی ممحض برای دفاع از اسلام وجوابگوئی باحتیاجات دینی مردم بوده باشند . آری انصاف اینست که برخی شئون‌روحانی که فعلاً معمول است ازقبیل امامت‌جماعت نه یك شأن مخصوص روحانی است ونه‌کسی حق‌داردآنرا بهانه

قرارداده وعمری کلی بر اجتماع بوده باشد .

بهرحال این جمود فکری است که صرفاً بحکم اینکه یك چیزی درصدراسلام نبوده اکنون هم که احتیاج وضرورت ایجاب میکند نبوده باشد .

ب ـ فرض دیگر اینست که روحانیت بودجه مخصوص خود را ازاوقاف وصدقات جاریه استفاده کند .

شاید همه دستگاه های روحانی جهان ـ غیر از شیعه ـ بودجه شان منحصراً از راه موقوفات و صدقات جاریه بوده باشد .

دراکثرشهرستانهای ایران مدارس علوم دینی ساخته شده واملاك زیاد با عایدات سرشاروقف آن مدارس شده ، در گذشته موقوفات آن مدارس در طهران و اصفهان و مشهد و تبریز و شیراز و سایر شهرستانها کمك بزرگی بتحصیل علوم دینیه بوده است .

اما متأسفانه فعلاً بعللی که نمیتوان شرح داد بسیاری ازاین موقوفات بصورت ملك شخصی درآمده وبعضی دیگر که بنام وقف باقی است دراختیار روحانی نمایانی است که بنفع دستگاههائی علیه مصالح عالیه اسلام ومسلمین فعالیت میکنند وبعضی هم دراختیار اداره کل اوقاف است و بشکل دیگری تضییع میگردد ، فقط موارد کمی باقی مانده که بمصرف حقیقی وشرعی میرسد .

موقوفاتی که ممکن است یالازم است در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد منحصر بموقوفات مدارس نیست ، قلمها و رقمهای درشت تری هست که شرعاً جایز یالازم است در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد . تاکنون بارها این مسئله بین مقامات عالی روحانی ومقامات دولتی مطرح شده که این بودجه

در اختیار سازمان روحانیت قرار بگیرد ، ولی بعللی که بر ما مجهول است به‌نتیجه نرسیده است .

اگر وضع اوقاف سروصورتی پیدا کند و سازمان معقول ومنظمی پیدا نماید نه‌تنها بودجه‌عادی روحانیت راتأمین‌خواهد کرد بلکه بطور کلی کمك بزرگی بدین و فرهنگ و تربیت و اخلاق عمومی خواهدبود، واما اگر بشکلی باشدکه هست مایه بزرگی‌است برای فاسدپروری وتقویت افرادی که‌عملاً همیشه مانع هراصلاح وسدّ راه پیشرفت جامعه اسلامی میباشند .

ج- فرض وصورت دیگر استفاده از سهم‌امام علیه‌السلام است . از ادیان دیگر اطلاعی ندارم‌که آیا در متن‌آن ادیان قانونی مالی وضع شده‌که با زندگی روحانیین واداره سازمان رهبری دینی‌آنها قابل انطباق باشد یا نه؟ امادر اسلام طبق‌نظر شیعه ازآیه مبارکه خمس‌چنین قانونی استفاده‌میشود .

خمس‌تعلق میگیرد بغنائم‌جنگی و معادن و عوائد خالص سالانه وبعضی چیزهای دیگر که یك‌پنجم‌آنها راهرکسی بایدبعد ازوضع هزینه شخصی در اختیار دستگاه امامت و رهبری دینی قرار دهد .

نیمی ازخمس، سهم امـام نامیده میشودکه بحسب نظر فقهاءِ شیعه مصرفش حفظ وابقاءِ دین‌است و مصرف نیمی دیگر سادات فقیر میباشند .

درحال‌حاضر یگانه بودجه‌ای‌که عملاً سازمان روحانیت مارا میچرخاند ونظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبك سازمانی خود را ازآن دریافته و تأثیر زیادی درهمهٔ شئون دینی ما دارد سهم‌امام است .

روحانیین ومجتهدین برای وصول این بودجه‌که نوعی مالیات است هیچگونه الزام و اجباری بوجود نمیآورند، این خود مردم مؤمن مسلمان هستندکه باکمال‌رضایت وطیب‌خاطر بروحانیینی‌که مورد اعتماد واطمینانشان هست مراجعه میکنند واین‌مالیات شرعی‌را میپردازند. روحانیین سازمان‌ممیزی‌برای این مالیات ندارند،خودمردم بحکم‌وجدان وایمان تمام‌وجوهی که بمالشان تعلق‌میگیرد چه‌کم وچه زیاد، از رقمهای‌کوچك گرفته تا رقمهای صد هزار تومانی و چند صد هزار تومانـــی میپردازند.

امتیاز روحی سهم‌امام بر بودجه‌اوقاف،ضمیمه‌شدن‌عواطف وتواضع واظهار ارادت پرداخت‌کنندگان است.

توجه سهم امام ازطرف عامهٔ مردم بکسی تابع تشخیص وحسن‌ظن آنهاست. و اما اینکه طرف واقعاً صلاحیت دارد یا ندارد تابع اینست‌که عامه مردم تاچه اندازه در تشخیص خود اشتباه نکرده باشند وعواملی غیرازصلاحیت واقعی‌طرف‌دخالت نکرده باشد. بهرحال برندهٔ‌نهائی سهم‌امام است. یك‌سلسلهٔ‌علل ومعلولی منظم بین معرفی شدن‌کسی و سپس حسن ظن مردم و بعد رسیدن سهم امام وآنگاه در دست‌گرفتن زعامت و ریاست برقرار است.

تاصدسال پیش‌که تمدن‌جدید بایران نیامده بود ووسائل ارتباط بین شهرها کمتر بود مردم هرشهری معمولاً وجوهات خودرا بعلماء همان شهر میپرداختند ودرهمانجا مصرف‌میشد، ولی دریك قرن اخیر در اثر پیدایش وسائل جدیدارتباطات و نزدیك شدن منطقه‌ها بیکدیگر عادت بر این شدکه وجوهات بهمان‌کسی داده شودکه مرجع‌تقلیداست، نتیجهٔ سهم‌امام‌تمرکز

پیدا کرد و ریاستها و زعامتها وقدرتهای بزرگ بوجودآورد. شخصیتی که برای اولین‌بار درقرن‌اخیر ریاست‌وزعامت کلی پیدا کرد و وسائل ارتباطی جدید کمك بزرگی شد برای توسعه‌دامنهٔ ریاست‌وزعامت وی، مجتهدبزرگ مرحوم‌حاج‌میرزا محمدحسن شیرازی اعلی‌الله مقامه‌بود. اولین مظهر این قدرت وریاست، فتوای‌معروف ایشان درمورد قرارداد معروف تنباکو بود. بعداز ایشان نیزبرای اخلافشان کم‌وبیش همچو زعامتها و ریاستها پیش‌آمده است.

طرز وصول سهم امام همانطوریست که گفته شد ، کیفیت مصرف رساندن‌آنهم طبق سنّت‌معمول صددرصد بستگی‌داردبنظر شخصی‌که بدست او رسیده‌است، تاکنون معمول نبوده‌که دفتر وحساب ورسیدگی وبیلانی درکار باشد. خوب بمصرف رسیدن آن بستگی داشته به‌تقوا و خداترسی شخص مرجع وجوهات، ودیگر حسن تشخیص واشتباه نکردن او، سوم امکانات وقدرت حسن اجراء وی .

نقطه‌قوت ، نقطه ضعف

سهم امام بطرزی که الان جاری و معمولست محاسنی دارد و معایبی، حسنش از اینجهت‌است‌که پشتوانه‌اش‌فقط ایمان وعقیده مردمست، مجتهدین شیعه بودجه‌خود را ازدولت‌دریافت نمیکنند وعزل ونصبشان بدست‌مقامات دولتی‌نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان دربرابر دولتهامحفوظست، قدرتی‌در برابر قدرت دولتها بشمار میروند واحیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولتها و پادشاهان بوده‌اند .

همین بودجه مستقل واتکاء بعقیده مردمست که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولتها معارضه کنند و آنها را از پای درآورند، ولی ازطرف دیگر نقطه‌ضعف روحانیت شیعه‌نیز همین است، روحانیین شیعه اجبار والزامی ندارند که‌از دولتها اطاعت کنند اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند وحسن‌ظن آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است.

اگر روحانیت ایران را با روحانیت مصر و زعامت‌دینی جامع ازهر مقایسه‌کنیم می‌بینیم که هر کدام از این دو از نظر سازمان امتیازی بر دیگری دارد.

درمصر بعلل خاصی که مهمترین آنها نداشتن بودجه مستقل ودیگرطرز تفکریست که درباره اولی‌الامر دارند، رئیس جامع ازهر باانتخاب رئیس‌جمهورمصر تعیین‌میگردد، رئیس‌جامع‌ازهر درمصر ازاین نظر مانند دادستان کل کشوراست درتشکیلات‌دولتی ما که بافرمان شخص‌اول مملکت تعیین میشود، اما در روحانیت ایران هرگز چنین چیزی نیست، بلکه اگر تمایل مقامات‌دیگر نسبت بریاست و زعامت شخصی محرز گردد موجب شکست و سقوط اوخواهد بود.

درسه‌سال‌پیش‌دریکی از روزنامه‌ها عکس‌علامه شیخ‌محمود شلتوت‌مفتی‌اعظم ورئیس‌جامع ازهررا دراطاق‌کارخودش دیدم‌در حالی که‌بالای‌سرش عکس جمال‌عبدالناصر بود، درایران ممکن نیست‌حتی دراطاق محقر یك طلبه‌کسی عکس یکی ازمقامات را ببیند، زعیم روحانی مصرهرگز آنقدر قدرت پیدا نخواهدکرد که در مقابل دولتها قدرتی بشود ودرقضیه‌ای ماننداقضیه تنباکو حکومت وقت را ازپادرآورد. چرا؟ چون متکی بدولت است.

ولی ازطرف دیگر روحانی مصری چون زندگی ومعاش ومقام خود را در دست مردم نمی‌بیند ومتکی بعوام نیست خود بخودحریت عقیده‌دارد. مجبورنیست بخاطرعوام حقایق‌راکتمان کند، گمان نمیکنم‌هیچوقت یك‌زعیم روحانی‌شیعه دروضع حاضر هراندازه روشن ضمیرواصلاح‌طلب ومخلص باشد بتواند فتوائی مانند فتوای دو سال پیش شیخ شلتوت که‌یك‌طلسم هزار ساله را شکست صادر کند وقدمی مانند قدم اوبلکه خیلی‌کوچکتراز‌قدم او بردارد .

درقرون اولیۀ اسلامی که علماء دینی ایران ومصرازنظر معاش وضع‌مشابهی‌داشتند روحانیین ایران ازلحاظ روشن‌بینی و تألیفات‌متنوع در رشته‌های‌مختلف وابتکاردرعلوم ازمصریها‌عقب نبودند، بلکه باعتراف‌خود مصریها ایرانیان درهمه علوم اسلامی پیشقدم‌بودند؛ اما امروزکار بعکس است ، روشنفکران مسلمان ایران‌چشمشان بدانشمندان مصراست که‌درمسائل علمی‌واجتماعی اسلامی‌تألیف جدیدی‌بیرون‌دهند، ازروحانیین خودشان‌مأیوسند، زیرا در وضع وشرایط حاضراز اینها جز رساله عملیه‌که بکار عوام‌میخورد ویاتألیفات‌سطحی که‌ازحدود فکرعوام‌تجاوز نمیکند نمیتوان انتظارداشت .

قدرت وحرّیت

اگراتکاء روحانی بمردم باشدقدرت بدست میاورد، اما حریت را ازدست میدهد؛ واگرمتکی بدولتها باشد قدرت را از کف‌میدهد اما حریتش‌محفوظ است، زیرا معمولاً توده مردم‌معتقد وبا ایمانند اماجاهل ومنحط وبی‌خبرند، ودرنتیجه بااصلاحات مخالفند ، واما دولتها معمولاً روشنفکرند ولی‌ظالم ومتجاوزند،

روحانیت متکی بمردم، قادر است با مظالم و تجاوزات دولتها مبارزه کند اما در نبرد باعقاید و افکار جاهلانه مردم ضعیف و ناتوان است، ولی روحانیت متکی بدولتها در نبرد با عادات و افکارجاهلانه نیرومند است ودرنبرد با تجاوزات ومظالم دولتها ضعیف است.

بنظرما صرف اتکاء بودجه روحانیت ایران بعقیده مردم سبب ضعف آن نشده است، بلکه سازمان نداشتن این بودجه سبب این نقص بزرگ شده است، ومیتوان باسازمان دادن این بودجه این نقص بزرگ را رفع کرد تا روحانیت شیعه، هم قدرت داشته باشد وهم حریّت. بعداً این مطلب راتحت عنوان راه اصلاح ذکر خواهیم کرد.

عوام زدگی

جامعه در بسیاری از حالات مانند فرد است، از آنجمله آفت زدگی است، البته آفت اجتماع متناسب ومخصوص بخود اجتماع است، هرجامعه‌ای نیز یك نوع آفت مخصوص بخود دارد، آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است «عوام زدگی» است، عوام زدگی ازسیل‌زدگی، زلزله زدگی، ماروعقرب زدگی بالاتراست، این آفت عظیم معلول نظام‌مالی ما است.

روحانیت مادراثر آفت‌عوام زدگی نمیتواند پیشرو باشد و ازجلوقافله حرکت کند و بمعنی صحیح کلمه هادی قافله باشد، مجبوراست همیشه درعقب قافله حرکت کند، خاصیت عوام اینست که‌همیشه باگذشته وآنچه بآن خوگرفته پیمان بسته است وحق وباطل تمیز نمیدهد،عوام هر تازه‌ای را بدعت یاهوی‌وهوس میخوانند،

ناموس خلقت ومقتضای فطرت وطبیعت را نمیشناسد وازاین رو با هر نوی‌مخالفت میکندوطرفدارحفظ وضع موجوداست. ماامروز میبینیم که عوام‌الناس بمسائلی جدی ازنوع توزیع عادلانه‌ثروت وعدالت اجتماعی وتعلیمات عمومی وحاکمیت ملی وامثال‌اینها که پیوند ناگسستنی با اسلام دارد و اسلام است‌که عنوان کنندهٔ این حقایق ومدافع آنها است ، بآن چشم نگاه میکنندکه بیك هوس کودکانه نگاه میکنند.

روحانیت عوام زده ماچاره‌ای ندارد ازاینکه هروقت‌یك مسئلهٔ اجتماعی میخواهد عنوان کند، بدنبال مسائل سطحی وغیر اصولی برود و ازمسائل اصولی صرفنظر کند ؛ ویاطوری نسبت باینمسائل‌اظهارنظر کندکه باکمال‌تأسف علامت‌تأخرومنسوخیت اسلام بشمار رود ووسیله بدست دشمنان اسلام بدهد.

افسوس که این آفت عظیم دست وپاهارابسته است واگرنه معلوم‌میشد که‌اسلام درهرعصروزمانی تازه‌است **لایفنی‌عجائبه‌ولا ینقضی غرائبه** ، معلـوم میشدکـه حتی عمیق ترین سیستمهای اجتماعی‌قرن ماقادرنیست باآنچه‌اسلام آورده است رقابت کند.

روحانیت عوام زدهٔ ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت را برمنطق وسکون رابرتحرك ونفی‌را براثبات ترجیح دهد. زیرا موافق طبیعت عوام است.

حکومت عوام منشأ رواج بی‌حد وحصر ریا ومجامله و تظاهر وکتمان حقایق وآرایش قیافه وپرداختن بهیکل وشیوع عناوین‌والقاب‌بالابلند درجامعه روحانیت ماشده که دردنیا بی‌نظیر است. حکومت عوام است که‌آزادمردان واصلاح‌طلبان روحانیت مارا دلخون کرده ومیکنند[1].

---

۱ ــ مرحوم ملك‌الشعراء بهار قصیده مستزادی دارد در ←

در سالهای اول زعامت مرحوم آیةالله آقای بروجردی اعلی‌الله مقامه یکروز درضمن درس فقه، حدیثی بمیان آمد که از حضرت صادق علیه‌السلام سؤالی میکنند وایشان جوابی میدهند. شخصی بآنحضرت میگوید قبلاً همین‌مسئله ازپدرشما امام باقر(ع) سئوال شده ایشان طور دیگر جواب داده‌اند، کدامیك درست است؟ حضرت صادق(ع) درجواب فرمود آنچه پدرم گفته درست است. بعد اضافه کردند:

انالشیعة اتوا ابی مسترشدین فافتاهم بمرالحق و اتونی شکاکافا فتیتهم بالتقیة:

یعنی شیعیان آنوقت که سراغ پدرم میآمدند باخلوص‌نیت

→ مذمت وشکایت‌ازعوام، میگوید:

از عوام است هرآن بدکه رود براسلام   داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام   داد از دست عوام

زآنچه پیغمبر گفته‌است‌و دراو نیست شکی   بپذیرند یکی
وحی منزل شمرند آنچه شنیدند از مام   داد از دست عوام

عاقل ار بسمله خواند بهوایش نچمند   همچوغولان برمند
غول اگر قصد کند گرد شوند ازدروبام   داد از دست عوام

عاقل آن به که همه عمر نیاردبزبان   نام این بی‌ادبان
که دراینقوم نه‌عقل است‌و نه‌ننگ‌است‌و نه‌نام   داد از دست عوام

دل‌من خون شد در آرزوی‌فهم درست   ای‌جگر خون‌شدن‌تواست
جان بلب آمد و نشنید کسی جان کلام   داد از دست عوام

غم‌دل باکه بگویم‌که دلم خون نکند   غمم افزون نکند
سر فرو برد بچاه و غم دل گفت امام   داد از دست عوام

پیش جهال ز دانش نسرائید سخن   پند گیرید ز من
که‌حرام‌است حرام است‌حرام‌است‌حرام   داد از دست عوام

میآمدند وقصدشان این بود که ببینند حقیقت چیست و بروندعمل کنند ، اوهم عین حقیقت را بآنها میگفت، ولی اینهاکه میآیند ازمن سؤال‌میکنندقصدشان هدایت یافتن وعمل نیست، میخواهند ببینند ازمن چه میشنوند و بساهست که هرچه از من میشنوند باینطرف وآنطرف بازگومیکنندوفتنه بپامیکنند، من ناچارم که با تقیه بآنهاجواب بدهم .

چون اینحدیث متضمن تقیه‌ازخود شیعه‌بود، نه‌ازمخالفین شیعه، فرصتی‌بدست آنمرحوم دادکه درد دل‌خودشان رابگویند، گفتند: «تعجب ندارد، تقیه‌ازخودمانی مهمتر وبالاتراست، من خودم دراول مرجعیت،عامه گمان میکردم ازمن استنباط است و ازمردم عمل، هرچه من فتوا بدهم مردم عمل میکنند، ولی در جریان بعض فتواها (که برخلاف ذوق وسلیقه عوام‌بود) دیدم مطلب اینطور نیست» .

البته نوع تقیه‌ای‌که درمتن حدیث است بانوع تقیه‌ای‌که ایشان فرمودند یکی‌نیست ، دونوع است ، آن نوع تقیه‌که در حدیث است بمحیط روحانی ما اختصاص ندارد، درهمه‌جای‌دنیا معمول‌است وچاره‌ای ازآن نیست، ولی‌نوع تقیه‌ای‌که درمحیط روحانی مامعمول است ازاختصاصات طرزتشکیلات ما است‌که اخیراً پیدا شده. ایشانهم بیك مناسبت‌کوچکی خواستند درد دل خود را اظهار کنند .

مرحوم آیة‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی ــ اعلی الله مقامه ــ مؤسس حوزه علمیه‌قم، بفکر افتادند یك‌عده ازطلاب رابزبان خارجی‌وبعضی‌علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانندا‌سلام رادرمحیطهای تحصیل‌کرده جدید‌بلکه درکشورهای خارج‌تبلیغ کنند، وقتیکه این‌خبرمنتشرشد، گروهی ازعوام بازارتهران بقم

رفتند ورسماً اظهار داشتند که این پولی که ما بعنوان سهم امام میدهیم برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند، واگر اینوضع ادامه پیدا کند ما بشما سهم امام نخواهیم داد !!! آن مرحوم هم دید که ادامه اینکار موجب انحلال حوزه علمیه وخراب شدن اساس کاراست، ازمنظورعالی خودصرف نظر کرد .

درچندسال پیش در زمان زعامت وریاست مرحوم آیة‌الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی ـ اعلی‌الله مقامه ـ عده معتنابهی از علماء وفضلاء مبرز نجف که درزمان حاضر بعضی از آنها مرجع تقلید میباشند جلسه کردند وپس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدیدنظری بنمایند واحتیاجات روزمسلمین رادر نظر بگیرند، مخصوصاً مسائلی که جزء اصول عقاید مسلمین است جزء برنامه درسی طلاب قرار دهند، وخلاصه حوزه نجف را از انحصار فقاهت ورسالهٔ عملیه نویسی خارج کنند. جریان باطلاع معظم‌له رسید . معظم‌له که قبلاً درس خودرا ازجریانی که برای مرحوم آیة‌الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یادگرفته بودند پیغام دادند که تامن زنده هستم کسی حق ندارد دست بترکیب این حوزه بزند؛ اضافه کردند سهم امام که بطلاب داده میشود فقط برای فقه و اصول است نه‌چیز دیگر . بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده‌ای بود برای آن آقایان که‌زعماء فعلی حوزه نجف هستند .

با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیتهای برجسته ما همینکه روی کار میآیند از انجام منویات خود عاجزند ؟ چرا حوزه‌های علمیه ما ازصورت دانشگاه دینی بصورت دانشکده فقه درآمده؟ چرا علماء وفضلاء ما همینکه معروف ومشهور شدند اگر معلومات دیگری غیرازفقه واصول دارند روی آنهارا میپوشانند

ومنکر آنهامیشوند؟ چرا بیکاره وعلف هرزه درمحیط مقدس روحانی ما زیاد است بطوریکه یك زعیم روحانی مجبور است برای آب دادن یك گل، خارها وعلف هرزه‌های زیادی راآب بدهد؟ چرا در محیط روحانی ما سکوت و سکون و تماوت و مرده‌وشی بر منطق و تحرك و زنده صفتی ترجیح دارد؟ چرا حریت فکر و عقیده در میان ما کمتر وجود دارد؟ چرا برنامه تعلیمات طلاب و محصلین علوم دینی مطابق احتیاجات روز تنظیم نمیشود؟ چرا روحانیون ما بجای آنکه پیشرو و پیشتاز و هادی قافله اجتماع باشند همیشه از دنبال قافله حرکت میکنند؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

راه اصلاح

راه اصلاح این نیست که روحانیت ما بودجه عمومی نداشته باشد و هر کس ازدست رنج شخصی خودزندگی کند، راه اصلاح این نیست که روحانیت ما مانند روحانیت مصر تابع دولت بشود.

راه اصلاح یك چیز است: سازمان دادن ببودجه فعلی روحانیت. درحال حاضر جریان سهم امام شبیه اینست که فی المثل دولت مالیاتی برای تأمین زندگی معلمین فرهنگ وضع کند و خود آنها رامأمور کند که باجلب نظر وتحبیب مردم این بودجه را وصول کنند و هرکس بهراندازه میتواند از مردم بگیرد، لکن وجداناً موظف است که زائد براحتیاجات شخصی خود را بدیگران بدهد.

بدیهی است که دراینصورت وضع فرهنگ وتعلیم و تربیت بچه شکلی درمیآید. آن معلمین بچه‌ها را آنطورتعلیم و تربیت میکنند که پسندخاطر اولیاء اطفال که نوعاً عوام هستند بوده باشد،

محالست چنین فرهنگی پیشروی کند. این طرز عمل سبب میشود که عوام فریبان آنها جلو بیفتند و صاحب نظران واصلاح طلبان فرهنگی حذف شوند، بازار ریاکاری ومجامله وکتمان حقایق و ظاهرسازی و بالاخره همه معایبی که باجلب عوام بستگی دارد در میان آنها رائج گردد. این طرز عمل سبب میشود که معلم باولیاء اطفال بچشم یك «مستغل» بنگرد وهمه تدابیری که یك صاحب ملك یاصاحب کارخانه‌ای دربهره برداری برای سود بیشتر بکارمیبرد او درمورد اولیاء اطفال بکار ببرد، هم مفاسد جلب عوام پیدا خواهد شد ازقبیل ریا وظاهرسازی وکتمان حقایق وگدا مسلکی، وهم مفاسد تقسیم نشدن عادلانه ثروت ازقبیل کینه‌ها ودشمنی‌ها وعقده‌ها و بدبینی‌ها.

بودجه روحانیت ما عیناً چنین حالتی را دارد. راه اصلاحش منحصراً سازمان دادن باین بودجه است از راه ایجاد صندوق مشترك ودفتر وحساب و بیلان درمراکز روحانیت بطوریکه احدی از روحانیین مستقیماً ازدست مردم ارتزاق نکند. هرکس بتناسب خدمتی که انجام میدهد ازآن صندوق که در اختیار مراجع و روحانیین طرازاول حوزه‌های علمیه خواهد بود معاش خود را دریافت کند.

اگر این کار بشود مردم بحکم عقیده و ایمانی که دارند وجوه مال خود رامیپردازند وضمناً حکومت وتسلط عوام ساقط، وگریبان روحانیین از چنگال عوام الناس خلاص میگردد، همه آن مفاسد ناشی ازاینست که روحانیین مستقیماً ازدست مردم ارتزاق میکنند. از اینست که هرکسی شخصاً باید باوجوهات دهندگان ارتباط پیداکند و نظر او را جلب نماید.

هرمرجع تقلیدی شخصیتش بسته بسهم امام است که بگیرد

وبطلاب حوزه‌های‌علمیه بدهد، باید شخصاً جلب اعتمادکندواین بودجه راتأمین‌وتحصیل نماید. این‌مفاسدازاینجاست‌که‌روحانیین شهرستانها چاره‌ای ندارند ازاینکه روحانیت را حرفه ومسجد را محل کسب وکارخود قراردهند .

اگر این وضع اصلاح شود هیچ شخصی مستقیماً بامردم سروکار نخواهدداشت. مراجع عالیقدرتقلیدآزادخواهند گشت، مساجد ازصورت دکهٔ کسب خارج وباین وضع تأسف‌آورمساجد خاتمه داده خواهدشد. دیگردرمساجد بزرگ وجامعهائی‌مانند جامع گوهرشادده‌ها نفرهرکدام‌در گوشه‌ای‌اقامه‌جماعت‌نخواهند کرد ومورد اعتراض هرآدم‌فهمیده‌ای نخواهد شد، دیگرجائی برای این سؤال باقی‌نخواهد ماندکه چرا نماز جماعت درمیان اهل‌تسنن مظهرشوکت وجلال اسلامی ودرمیان اهل تشیع مظهر تفرقه واختلاف است ؟!

معیشت

کارمعیشت رانمیتوان ساده گرفت. یك رکن اساسی‌حیات است. اگرمختل باشد درهمه شئون حیات اثرمیگذارد .

یکنفر روحانی متدین رافرض‌کنید‌که باچند سرعائله‌پس ازچندسال تحصیل دریکی از شهرستانها رحل اقامت افکنده و مسجد ومحرابی‌را اشغال کرده است. این‌فردازآن‌نظر که‌متدین است درحدود امکانات خود فعالیتهائی میکند: مسئله میگوید ، موعظه میکند، اخلاق وتفسیر وتاریخ اسلام میگوید. وازآن‌نظر که یك‌بشراست وخرج دارد وازمراکزروحانیت زندگیش‌تأمین نمیشود ودرحال حاضر راه زندگیش منحصراً اینستکه ازدست مردم مستقیماً ارتزاق‌کند ناچار است‌کـه بمریدان خود بچشم

«مستغلّ» نگاه کند، وچون افراد دیگری نظیر خود او ممکن است درهمان شهر باشند و آنها هم ازهمین راه زندگی میکنند طبعاً بحکم ناموس خلقت یك نوع رقابت در «مریدداری» بوجود میآید، رقابت احتیاط بیشتری را در رعایت جانب سلیقه مردم ایجاب میکند، وقتیکه این بیچاره ببیند مخالفت باعوام سبب میشود که ازهستی ساقط گردد پیش خود فکر میکند که نهی ازمنکر وقتی واجب است که موجب ضرر وزیانی نگردد، اگر موجب ضرر وزیانی گردد تکلیف ساقط است.

بستگی معیشت این فرد بمردم احساس واندیشهٔ تکلیف شرعی اورا هم عوض میکند.

این نکته ناگفته نماند که روحانیت درعین حال میتواند ولازم است ازبودجه مشروع اوقاف وصدقات جاریه نیز استفاده نماید.

اثر ایمان وتقوا

ممکن است خواننده محترم تصور کند که ما درحسابهای گذشته اثر شگفت انگیز ایمان وتقوا را دراصلاح کارها فراموش کرده ایم، همه گفته‌های گذشته فقط درمورد سازمانهای اجتماعات مادی صادق است نه در مورد سازمان روحانی که ازافراد منزه ومتقی تشکیل شده وسروکارشان بامعنویات است. درسازمانهای روحانی روح ایمان ومعنویت جای نظم وتشکیلات وسازمان مرتب وهر نوع محکم کاری را میگیرد.

عرض میکنم چنین نیست، من باثر شگفت انگیز ایمان و تقوا معترفم، ایمان وتقوا بسیاری ازمشکلات راحل میکند وجای بسیاری ازمحکم کاریها را میگیرد، اگر چنین بودجه‌ای باهمین

آزادی و بدون مسؤلیت و دفتر وحساب و بیلان در اختیاریك سازمان دولتی بگذارند معلوم میشود چه خبر است. درسازمانهای دولتی باهمهٔ تشکیلات طویل وعریض ومسؤلیتها و مجازاتها و محاکم، وبااینهمه رسیدگیها وبازرسی‌ها، بازهرروز می‌بینیم که پرونده‌های اختلاس چندصد ملیونی درداد گستری مطرح است. قدرت دین و معنویت است که با اینهمه بی نظمی وبی حسابی بهمین‌اندازه روحانیت‌مارا نگهداری کرده ومانع متلاشی شدنش شده است .

درمحیط مقدس‌روحانیت زعمائی مانند مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری پیدا شده‌اندکه بقول خود اوبوجوهات بآنچشم نگاه میکرده‌اند که بآب‌چرکین طشت‌لباس‌شوری. هنگام‌منتهای ضرورت و احتیاج، اندکی ازآن استفاده میکرده‌اند . درمیان محصلین علوم دینیه همواره افرادی بوده و هستندکه با زهد و قناعت ومناعت بی‌نظیری زندگی کرده ومیکنند، حتی استادان و همدرسان و نزدیکترین دوستان خود را از فقر خود بی‌خبر گذاشته‌اند . مصداق این آیه‌کریمه هستند: **یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف .**

ما معترفیم‌که‌هیچ چیزی جای تقوا و ایمان رانمیگیرد، ولی ازطرف دیگر بنا نیست‌که ایمان وتقوارا جانشین همه‌چیز بدانیم . از هرچیزی فقط اثرخودش‌را باید انتظار داشت . نه معنی ، جای ماده را بطورکامل پرمیکند ونه ماده ، جای‌معنی را؛ درمیان معنویات هم‌هیچکدام جای دیگریرا بطورکامل پر نمیکند. مثلا نه‌علم‌میتواند جانشین ایمان بشود ونه‌ایمان میتواند جانشین علم گردد .

نظم وانضباط و تشکیلات هم یکی‌از اصول مقدس زندگی

بشری است ، اگر می‌بینیم که معنویت و ایمان بعضی از مفاسد بی‌نظمی و بی‌انضباطی‌را از بین برده باید توجه داشته باشیم که بی‌نظمی و بی‌تشکیلاتی‌معیشت روحانیین ، بمقیاس بیشتری ارکان ایمان و معنویت را متزلزل کرده و محیط فاسد بوجود آورده است .

موجب منتهای تأسف است که مردم جلو چشم خود ببینند که اولاد واحفاد وحواشی برخی‌از مراجع تقلید بزرگ آنقدر از هرج ومرج و بی‌نظمیهای بودجه روحانیت اختلاس‌میکنند که سالهای‌متمادی‌در کمال‌اسراف خرج‌میکنند وتمام نمیشود . آیاهیچ فکر کرده‌اید که این جریان‌هاچقدر بعالم روحانیت لطمه وارد آورده است ؟!

یك مشکل بزرگ جامعه روحانیت ما ، وجود روحانی‌نمایانی‌است که‌ساختهٔ دولتها هستند ، دولتها باینها قدرت‌میدهند ، بودجه اوقاف وبودجه‌های دیگر را دراختیار اینها میگذارند ؛ اینها با زرنگی ویا تطمیع ویا وسائل دیگر عدهٔ دیگر را بـا خود موافق میکنند ومعناً همیشه بنفع دولتها و برضرر مسلمانان درفعالیتند .

من نمیخواهم‌در این مقاله دراطراف این‌عده و مفاسدی که بر وجودشان مترتب است بحثی کرده باشم ، هر کسی کم و بیش ازآن آگاه است . دراینجا همینقدر میگویم که آیا قطع این ریشه‌فساد جز با سازمان دادن صحیح بتشکیلات روحانی ما میسر است ؟ .

وعظ وتبلیغ

وعظ وتبلیغ وخطابه ومنبر یکی از رشته‌های روحانیت ما است .

اگر بناشود دربارهٔ این‌قسمت از لحاظ وظیفه‌ای که بعهده دارد وخدماتی که انجام داده و میدهد ونقائصی که داشته وداردبحث شود مقاله مستقلی خواهدشد. [1] درأینجا بمناسبت مطالب گذشته همینقدر میگویم که دستگاه وعظ وتبلیغ ما بنوعی دیگر گرفتار عوام‌زدگی‌است. این دیگر به وجوهات وسهم‌امام مربوط نیست، مربوط باینست که این‌کار رسماً بصورت یك شغل و کار وکسب درآمده وعنوان اجرت ومزدبگیری پیداکرده است. یعنی‌همان موضوعی که همه انبیاء بنقل قرآن‌کریم درموارد متعدده از آن امتناع میکردند درمیان ماجاری ومعمول است. بدیهی است بحکم‌قانون مسلّم‌عرضه وتقاضا هرچیزی که جزء مسائل‌اقتصادی قرارگرفت و ازقبیل‌عرضه داشتن‌کالا برای فروش شد تابع‌میل وخواستهٔ مصرف کننده است نه تابع مصلحت وی.

اگر کالائی که همهٔ طبقات دیگر برای فروش‌واردمیکنند فقط بخاطر مصلحت وارد میشود میتوان فرض کرد که وعظ و تبلیغهای حرفه‌ای ما، نیز درجهت مصالح‌اسلام ومسلمین‌صورت میگیرد[2]

---

۱ ــ درعاشورای سال ۱۳۸۲ دوسخنرانی‌ازطرف‌اینجانب تحت عنوان «خطابه و منبر» در مکتب توحید و انجمن اسلامی مهندسین‌ایراد ودر کتابی بنام گفتارعاشورا ازطرف شرکت انتشار چاپ‌ومنتشرشد.

۲ ــ مرحوم حاجی نوری علیه‌الرحمة در کتاب لؤلؤ و مرجان در این موضوع بحث کرده‌اند. مولوی‌درجلددوم مثنوی میگوید:

هر نبی میگفت باقوم ازصفا — من نخواهم مزد پیغام از شما
گر ترازورا طمع بودی‌بمال — راست کی گفتی ترازو وصف‌حال
هر طمع در آینه برخاستی — در نفاق آن آینه چون‌ماستی

من منکر وجود خطبای صالح ومصلحت‌اندیش و خدمات گرانبهائیکه انجام داده ومیدهند، نیستم، وهم‌طرفدار این نظر نیستم که یك‌باره وضع موجود عوض گردد وترتیب دیگری‌داده شود ، بلکه طرفدار این نظر هستم که خود سازمان روحانیت گروهی خطیب و واعـظ با برنامه صحیح تربیت‌کند وزندگی آنها را اداره‌کند وآنهامزد واجری از رسالت خود نخواهند، این‌عده خواهند توانست‌آزاد بیندیشند، وجود این‌عده‌کافی‌است که دیگرانهم ازآنها پیروی‌کنند ، دستگاه وعظ وتبلیغ‌ما نیز مانند خود سازمان روحـانیت قدرت دارد اما حریّت ندارد ؟ احیاناً در مبارزه با دولت‌ها قدرت مقاومت نشان میدهد اما در نبرد باجهالت عوام ضعیف و ناتوانست .

آینده امید بخش

اگر بخواست خدا مشکل مالی سازمان روحانیت ما حل گردد سایر نواقص بدنبال آن حل‌خواهد شد ، اگر ما نکنیم روزگار خواهدکرد ، چیزی‌که بسیار مایهٔ امیدواریست وجود شخصیتهای لایق وبزرگوار ومخلص واصلاح طلب در میان همهٔ طبقات روحانیین‌ما ، ازطرازاول ومراجع تقلید وخطباء درجه اول‌گرفته تا طلاب ومحصلین ووعاظ جوان، میباشد.

آنچه‌دراین‌مقاله‌گفته شد بمعنی‌این نیست که‌خدای‌نخواسته در افراد روحانی ما نسبت بسایر طبقات نقیصه‌ای هست ، بلکه خود اینمقاله دلیل اینست‌که نویسنده هرانتظار اصلاحی دارد ازاین‌سلسلهٔ جلیله است ، منظور نویسنده اینست‌که با سازمان صحیح دادن بروحانیت دست شخصیتهای لایق وبرجسته مابازتر بشود وراه‌عملی‌شدن هدفهای مقدس آنها فراهم گردد.

بنظر نویسنده مادامیکه اصلاح اساسی صورت نگرفته وظیفهٔ افراد اصلاح طلب اینست که زندگی خود را ازطریق یك شغل و حرفه که ضمناً کمتر وقت آنهارا بگیرد تأمین و از دسترنج خود زندگی کنند تا بتوانند آزاد فکر کنند وآزاد بگویند و از یك سنگر آزاد اسلام حمایت کنند ومقدمات یك اصلاح اساسی را فراهم نمایند.

روحانیین بزرگ ما باید باین نکته توجه کنند که بقاء ودوام روحانیت وموجودیت اسلام در اینکشور باینست که زعماء دین ابتکار اصلاحات عمیقی که امروز ضروری تشخیص داده میشود دردست بگیرند، امروز آنها درمقابل ملتی نیمه بیدار قرار گرفته‌اند که روز بروز بیدارتر میشود، انتظاراتی که نسل امروز از روحانیت واسلام دارد غیرازانتظاراتی است که نسلهای گذشته داشته‌اند، بگذریم از انتظارات خام ونابخردانه‌ای که بعضی دارند، اکثریت آن انتظارات مشروع وبجاست، اگر روحانیت ما هرچه زودتر نجنبد وگریبان خود را ازچنگال عوام خلاص وقوای خود را جمع و جور نکند و روشن بینانه گام برندارد خطر بزرگی ازناحیهٔ رجال اصلاح طلب بیعلاقه بدیانت متوجهش خواهد شد.

امروز این ملت تشنهٔ اصلاحات نابسامانیها است و فردا تشنه‌تر خواهدشد، ملتی است که نسبت بسایر ملل احساس عقب‌افتادگی میکندوعجله دارد بآنها برسد، ازطرفی مدعیان اصلاح‌طلبی که بسیاری ازآنهاعلاقه‌ای بدیانت ندارند زیادند ودرکمین احساسات نو و بلندنسل امروزند، اگراسلام وروحانیت بدعوتها و خواسته ها واحساسات بلند این ملت پاسخ مثبت ندهند بسوی آنتیپاته های نوظهور متوجه خواهند شد، فکر کنید آیا اگر

سنگر اصلاحات را این افراد اشغال کنند موجودیت اسلام و روحانیت بخطر نخواهد افتاد ؟

اما اینکه اگر بنا شود بحول وقوه الهی سر و سامانی بروحانیت مادادهشودروی چهاساس وباچه برنامهای باید صورت بگیرد باید مفکرین قوم بنشینند وترتیب کاررا ازجنبه برنامههای تحصیلی وازجنبه روش وطرز اداره وقسمتهای دیگـر بدهند . اینجانب یادداشتهائی دراین زمینه تهیه کردهام وبرای آنکهاین مقاله بیشازاین طولانی نشود از درج آنهاصرف نظرمیکنم.

***

منخودم میدانم گروهی اینافکار واینآرزوهارا بیهوده وغیرعملیمیدانند، بعقیدهآنهاسروسامانداد بسازمانروحانیت دراینعصر وزمان چیزی شبیه زندهکردن مرده و لااقل نجات دادن یك بیمار محکوم بمرگ است .

اما من درست درنقطه مقابلفکر میکنم، روحانیت را از لحاظ هسته اصلی زندهتریندستگاه ها میدانم ، عقیده دارمفقط غل وزنجیرهائی بدست وپای اینموجود زنده وفعال بسته شده وباید اورا ازقیدها وزنجیرها آزادکرد .

مناینعقیده را ازمطالعاتی که درباره اسلام ومعارف غنی آن دارمواز اطلاعاتی کهدرباره شخصیتهای لایقایندستگاهدارم الهام گرفتهام ، بنابراین نهتنها اصلاحاین دستگاه را مستبعد و غیرعملی نمیدانم ،کاملاً نزدیك وقریبالوقوع میدانم .

انهم یرونه بعیداً ونریه قریباً .

بقلم : سید محمود طالقانی

تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی

بنام خدا

در جای خود مسلم ومحرز شده است که خاتمیت وبقاء و ابدیت آئین مقدس اسلام وهمقدمی ومراقبت داشتن آن بر همه‌ی شؤن حیاتی که پیوسته درحال تغییر وتبدیل است، وابسته‌ی باصل اجتهاد میباشد[1]. بحسب همین اصل است که طبقه‌ی مخصوصی، در

---

۱ ـ علمای کلام بعد از اثبات نبوت عامه علت برانگیخته‌شدن پیمبران متعدد را درزمانهای مختلف، اختلاف شرائط محیط و افکار وابتلاآت مردم بیان کرده‌اند.

این توجیه وتعلیل بهمین صورت، باخاتمیت منافات دارد، زیرا تغییر شرائط وافکار، هیچگاه متوقف نمیشود، بلکه درچه زمان و ـــ

اجتماع مسلمانان بعنوان روحانی و مجتهد پدید میآیند، اساس و منشأ روحانیت دراسلام تنها مبتنی برهمین اصل اساسی است.

← تاریخ پیش‌رود تغییروتکامل سریع‌ترمیگردد! این اشکال وقتی‌حل میشود که معناو سرخاتمیت و ملازم‌بودن آن‌با اجتهاد . بیان‌شود: معنای خاتمیت تکمیل‌دین‌است . و دین آنگاه تکمیل میشود که همه‌ی اصول اعتقادی وعملی آن بیان‌شده‌باشد . دراینصورت‌دیگر نیازی به‌بعثت پیمبری‌نیست . بلکه‌بعثت‌پیمبر زائدو بیهوده‌است. آنچه پس‌ازخاتمیت‌ضرورت دارد اجتهاداست که‌چراغ هدایت را روشن ورشته‌ی نبوت‌را باقی‌میدارد . وهمین‌موجب‌حرکت‌وپیشرفت وانطباق‌دین واستقلال فکری و عقلی متدین‌است. چنانکه‌دوره‌ی نهائی تعالیم‌بشری . آغازاجتهاد و بررسی درمسائل‌جدید،وقدرت برحل آنست. دوره‌ی تکمیل‌دین . نیزچنین‌است . دردوره‌ی‌نهائی تعالیم بشری مسائل اصولی و ریشه‌های علمی تعلیم داده و قدرت اجتهاد و نظرحاصل‌میشود. وبرای‌ذی‌فن و متخصص هر علمی هر مسئله‌ای که پیش آید قدرت‌حل واظهار نظردرآنرا دارد. ازاینجهت مکتب نبوت‌مانند مکتبهای بشردارای سه‌دوره‌است: ابتدائی ، و متوسطه (که در آن خواندن و نوشتن و مسائل عمومی‌تعلیم‌داده میشود) ودوره‌ی نهائی، که درآن‌درهای اجتهاد گشوده‌میشود، از ابتداء تاریخ تاکنون و هرچه پیش رود . بیش از این سه دوره نیست .

بنابراین دردوره‌ی تکمیل‌دین پیوسته نظر بمسائل جدید است. مهمترین‌حکمت آیات‌متشابه و مجمل‌همین‌است ، و جمله‌ی: «واماالحوادث‌الواقعة...» وفتوای‌تحریم‌تقلیدمیت ناظر باین‌استکه مجتهد زنده میتواند در حوادث جاری و متغیر نظردهد. تکامل اجتهاد نیز ازلوازم تکامل‌دین‌است و ازاینجهت‌است‌که فقه واصول آن، اینگونه پیشرفت کرده و توسعه یافته و پس‌ازاین هم متوقف نخواهدشد. وباتوسعه و تکامل پیوسته‌ی مباحث‌وابواب فقه‌واصول. فروع‌ومباحث فقه‌هریک تخصصی خواهدشد . آنوقت مجتهدین‌برای ـــ

اکنون باید بنگریم که انجام این وظیفه‌ی خطیر اجتهاد در دین و مراقبت برحوادث که موجب زنده وفعال نگاهداشتن آئین است بچه صورتی اصلح و بمقصود و نظر شارع نزدیکتر است :

۱ـ تمرکز مطلق، درفتوا واموراداری دین دریك یاچند فرد ومرکز .

۲ـ نبودن هیچگونه مرکزیتی بهرصورت که باشد .

۳ـ تمرکز در فتوا و امور اداری در هیئت اجتماع و شورا .

اما درباره‌ی مطلب اول (تمرکز فتوی واداره‌ی امور):

توجه به‌تمرکز مرجعیت درفرد یا افرادی از قرن اخیر هجری که نظریه‌ی وجوب تقلید اعلم پیش‌آمده شروع شده، در نتیجه‌ی این نظر وفتوا، مرجعیت واداره‌ی امور در یك یاچند مرکز محدود متمرکز گشته وتقریباً حق‌نظردادن ورأی، واداره ازدیگر دانشمندان‌دینی‌وفقهاء باهمه‌ی‌شایستگی که داشته‌ودارند، عملاً سلب شده.

باید این مطلب آشکار شود که چه دلیل قاطعی از نصوص شرعی، وصراحت‌حکم‌عقل‌برای وجوب‌تقلید ازاعلم وجود دارد؟ برای اثبات وجوب تقلید محکمترین‌دلیل، رجوع عرف عقلاء به‌متخصص فنی میباشد، باآنکه‌عرف عقلاء جزدرمواردِاستثنائی

انجام مسؤلیت شرعی خود در مسائل حادثه و مورد اختلاف ، احتیاج بمشورت را (مانند متخصصین در رشته‌های توسعه یافته‌ی همه‌ی شؤن) بیشتر درك خواهند کرد ، در این دوره که اکنون شروع‌شده آراء فردی در اینگونه مسائل خود ناشی از غرور و استبداد در رأی میباشد که در شریعت‌مقدس اسلام مطرود است .

و ضروری در بارهٔ همهٔ امور تخصصی به‌متخصص‌تر رجوع نمیکنند .

بفرض آنکه دلیل‌های عقلی و عرفی اصولی دیگر، مثبت وجوب رجوع باعلم باشد جز اعلم واقعی‌ونسبی رانمیرساند، اما درمرحله‌ی اثبات وعمل، تشخیص اعلم در تمام مسائل و فروع دین‌درهرزمان وعصری مشکل، یامحال‌است؛ اگر فرضاً هم‌چنین فردی‌یافت شود، شناختن او برای‌همه اگرمحال نباشد بس‌دشوار است، آیا شریعت سهله‌ی‌سمحه چنین‌تکلیفی را در هرزمان بر عهده‌ی مکلفین وپیروان خود میگذارد ؟

علاوه براین، سیره‌ی گذشته ومستمر مسلمانان و شیعیان اهل‌بیت، از زمان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله تادوره‌ی ائمه‌ی طاهرین وپس‌ازآن براین بوده: باصحاب خودکه فقیه وراوی حدیث بودند وبفرمان آنها برای نشراحکام باطراف میرفتند، اجازه‌ی نظروفتوا میدادند. چنانکه رسول‌اکرم با همین‌اجازه بعضی‌ازاصحاب عالیقدرخودراماننده«سعدبن معاذ» بیمن واطراف جزیره میفرستاد. سیره‌ی ائمه‌ی معصومین هم برهمین بوده : امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌درفرمان‌مالك میفرماید: «آنچه ازامور برتومشتبه شدآنرابخدا ورسول برگردان» .

وبه‌قثم‌بن عباس والی مکه مینویسد: «صبح وعصر بنشین و برای مردم‌فتوا بده». ازحضرت صادق رسیده که آنحضرت‌راوی وسائل را به«ابابصیر اسدی» وبه«محمدبن‌مسلم‌ثقفی». وحضرت رضا علیه‌السلام علی‌بن مسیب را به«زکریابن‌آدم قمی» ارجاع فرمودند. حضرت صادق‌علیه‌السلام به«ابان‌بن تغلب» میفرمود: «درمسجد مدینه بنشین وبرای مردم فتوا بده» .

اگر این‌دستورات‌توجیه‌شود که درصورت دسترسی نداشتن

باامام واعلم بوده، اولاً این توجیه خلاف ظواهر مجموع سنت و روایات است. ثانیاً باز با وجوب مطلق تقلید اعلم موافق نیست[1].

آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی توبه معروف بآیه‌ی نفر، که‌مبدء اصلی تشریع ووجوب اجتهاد وتفقه دراصول وفروع اسلام‌است، ظاهر بلکه صریح درعدم تمرکز ابلاغ وفتوا واداره‌ی امورمیباشد[2]. حکم‌و بیان این آیه مطابق نظام‌طبیعی‌اجتماع‌است زیرا احتیاجات وموضوعات تکالیفی باوضع هر کشور وناحیه وطبقه وصنفی باهم

---

۱ ــ بااین سیره‌و روایاتیکه معارض قابل استناد ندارد، موردی برای‌تمسك‌باصول عقلی‌وعرفی نیست. غیر از منصوصات کتاب و سنت قطعی‌واحکام ضروری. بودن احکام واقعی هم محرز نیست‌و اگرهم‌باشد‌انحلال این‌علم‌اجمالی منحصر به‌تقلید‌اعلم‌نیست. اگر تقلیداعلم کمتر ازاحتیاط درمسائل‌اختلافی‌حرج‌باشد، چاره‌ای جزرجوع باعلم نمیباشد.

۲ ــ «وماکان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفرمن کل فرقة منهم‌طائفة لیتفقهوا فی‌الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون».

نشاید که مؤمنان همه کوچ کنند. پس چرا ازهر فرقه‌ای طایفه‌ای کوچ نکنند تا در دین تفقه و بررسی نمایند و چون بسوی قوم‌خود باز گشتند آنها رابیم دهند. باشد که اندیشه‌ناك شوند.

ازاین آیه. چنین‌فهمیده‌میشود که ازهر دسته و طبقه‌ای که امتیازات خاصی‌دارند (فرقه) گروهی‌متحرك (طائفه) باید کوچ کنند ودرآئین. بررسی و اجتهادکامل نمایند. تاچون درمیان قوم خود باز گشتند باید آنهارا آگاه کنندو بیم‌دهند. ازاین‌راه‌است که‌میتوان حس مسؤلیت و تکلیف رادر مردم بیدارکرد و آنهارا ازعواقب نافرمانی برحذر داشت.

فرق دارد، شهریها و هرطبقه‌ای از آنها مبتلای به تکالیفی هستند که ایلات وعشایر ودهاتیها بآن مبتلا نیستند، بخصوص باگسترش اسلام ومذهب حقه‌ی امامیه درکشورهائی که مردم آنها ازجهت درك ووضع زندگی ومظاهر تمدن مختلفند. پس چنانکه در آیه‌ی شریفه‌ی نفر اشاره شده، «فرقه» میباید فقیه ومرجع هرفرقه و طبقه‌ی متناسب باهمانها باشد، تابامسائل و موضوعات مخصوص بخودشان یا به‌تعبیر حدیث معروف «حوادث واقعه» بیشتر آشنا باشد زیرا اگرچه ازنظر کلی وتکالیف عمومی، احکام درهمه جا وهرزمان یکسان است، اماضرورت وعناوین ثانویه وانطباق آنها باموضوعات ازعهده‌ی عامه‌ی مردم که گرفتار زندگی خود هستندچه بسا خارج میباشد، ازاینرو بیشتر سؤال مردم عادی ازمسائل مورد ابتلاء درباره‌ی موضوعات باتوجه ونظر درموضوعات است، چنانکه موضوع سفته واوراق بهادار، الکل صنعتی، بیمه‌های اجتماعی، شرکتها، هریك درتحت عناوینی مانند: حرمت ربا، نجاست مسکر مایع، مالکیت یا عدم مالکیت عنوان قرار میگیرد، ولی چنانکه در رسائل عملیه مطرح میشود معمولاً نظر فقیه رادرموضوعات هم سؤال میکنند، وعدم توجه بجواب قطعی موجب توقف وتحیر مردم در اینگونه مسائل وتوقف درعمل بدین میشود، و در نتیجه موجب عقب نشینی احکام و بیرون رفتن آن از محیط زندگی عمومی میگردد.

دیگر آنکه: تمرکز مرجعیت درفتوا، اکنون ملازم باتمرکز اداره واخذ و رد وجوه شده، درنتیجه مسؤلیتی بس سنگین از جهت تکالیف خدائی وخلقی برشانه‌ی مرجع، آنهم در دوره‌ی ضعف قوی وپیری میگذارد، واورا ازوظایف تخصصی واداء امانت الهی بازمیدارد. وبنام معاونت وکمك بشریعت اشخاصی پیرامون

او را میگیرند که بسا ناوارد ویا ناصالحند، ویا سوءنیت دارند وهمین‌ها موجب آن میشود که زعیم دینی هرچه بیشتر ازوضع زمان وگرفتاریهای مسلمانان و دسائس دشمنان، بی‌خبر ودر حجاب میماند، ورشته‌ی پیوند دینی مردم بااوجز باواسطه بریده میشود، وگاهی هم (چنانکه مشهود شده) تمرکز بصورت استبداد دینی درمیآید، ازاینرو، روحانیت که اساسش همبستگی وپیوند بامردم است رونق خودرا ازدست میدهد، وچه بسا عمال سیاستهای خائنانه بهروسیله است درپیرامون آن مرکز نفوذ میکنند واورا ازنظر در مصالح عامه وحوادث روزیکسره غافل نگه میدارند، وباتوجهیکه اینگونه سیاستهای خارجی وداخلی بهر مرکز قدرتی دارند ممکن است بادسائسی موجب لغزش واشتباه مرجع وزعیم دینی گردند که قهراً موجب لغزش مردم در دین ووسیله‌ی تبلیغات سوء معاندین خواهد شد.

بنابر آنچه گفته شد تمرکز درفتوا واداره، نه‌دلیل فقهی دارد، ونه بمصلحت دین، ونه جامعه‌ی مسلمین است.

صورت دوم که نبودن هرگونه مرکزیت، بهرصورت که باشد نیز (با اینهمه وسائل ارتباط) صلاح نیست، زیراعدم ارتباط مراجع دین واختلاف سلیقه ومحیط واختلاف درجواب مراجعین، موجب تحیر وپراکندگی مسلمانان وعدم تفاهم وتعاون رهبران میگردد. چه بسا حوادثی برای مجتمع اسلامی مسلمانان پیش میاید که نظر یك یاچندتن، مشخص تکلیف نیست وتاوقت نگذشته باید همه‌ی مراجع دینی با هم تصمیم قاطعی بگیرند، که با دوری وناهماهنگی و عدم تفاهم ووحدت نظر اخذ چنین تصمیمی دشوار است.

باتوجه بآنچه گفته شد تمرکز درهیئت واجتماع، اصلح و

اتقن و نزدیکترین طرق بنظر شارع است .

بنابراین چنین بنظر میرسد که باوجود وسائل سریع ارتباط ومسافرت وسهولت آنها که در دورانهای گذشته نبوده و خود مانع و عذری برای تشکیل چنین اجتماعات لازم و بمصلحت اسلام و مسلمین، بوده، اکنون باید هرچندی یکبار مراجع دین و اهل نظر وتشخیص، جمع شده تا مسائل وحوادث واقعه را مورد شور قرار دهند. و پس از استخراج رأی از این شورا، نتیجه و تکلیف قطعی عامه‌ی مسلمانان را اعلام کنند .

پس از شروع زمان غیبت کبری، شور در فتوا و استنباط مسائل بصورت بحث وطرح فقیه با علماء وشاگردان محضر خود عمل میشده واحترام واستناد بنظر اکثریت واجماع پیوسته سیره‌ی فقهاء در بیان فتوا بوده، بنابراین شور واستناد بنظر اکثریت مطلب تازه‌ای نیست، تنها این شوریا تبادل نظر با مجتهدین بزرگی که درهر ناحیه وبلدی بسر میبرند میبایستی تکمیل گردد. واین مطلب منافی با زعامت ومرجعیت یکفرد صالح مقتدرتر از دیگران نیز نمیباشد. بلکه ازلحاظ اجتماعی بیشتر بصلاح بوده وتمرکز و وحدت رأی وفکر بیشتری فراهم مینماید .

دستور شور در آیه‌ی «وامرهم شوری بینهم» که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خود در حوادث وتصمیمات بآن عمل مینمود. مگر جز درباره‌ی امور تکلیفی ووظائف عمومی است ؟!

از آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی نساء که میفرماید: «واذاجائهم امر من الامن اوالخوف اذاعوا به، ولوردوه الی الله والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم». با نظر بعدم تخصیص بموارد نزول، و تعمیم مطالب قرآن حکیم، آیا نمیتوان برای همیشه وهر پیش‌آمدی، ازاین آیه استنباط کرد که درهر مسئله وحادثه‌ایکه تکلیفی

پیش میآید، وهر تکلیفیکه منشأ امن وخوفی میشود، باید به‌هیئت اولی‌الامر واهل استنباط رجوع‌شود؟ که پس‌از ائمه‌ی طاهرین همان مجتهدین عالیقدرند.

ممکن‌است‌القاء شبهه شود که شورمجتهدین وفقهاء بجائی نمیرسد،زیرا اگرشور درفروع مستنبطه باشد، آن‌فروع نتیجه‌ی اصول‌است واگردر ادله ودراصول وکلیات باشد، حل‌اختلاف و توافق دراصول اگرممکن‌باشد زمان طولانی‌وبحثهای مفصل‌لازم دارد، بنابراین شورای فتوا به‌نتیجه نخواهد رسید.

جواب آنستکه همه‌ی مسائل فقهی مستنبط ازاصول نیست بلکه بیشتر آن استنباط ازآیات وروایات‌ونظریات فقهای گذشته است که گاهی‌بصورت اجتماع‌درمیآید بنابراین‌ممکنست‌مجتهدی بروایتی‌برنخورده ویاازآن‌مطلبی‌استنباط نموده باشدکه‌دیگری آنرا استنباط نمینماید ولی‌بعدازآن بوسیله‌ی شوروبحث ممکن است نظرها موافق‌یانزدیك شود، واین‌خود موفقیتی دراستنباط وتسهیل تکالیف عامه‌است. دیگرآنکه لازمه ونتیجه‌ی شور اتفاق آراء ،ویا اکثریت است، گرچه‌عنوان «رأی اکثریت» درادله‌ی فقهی نیامده ولی نتیجه‌ی شوراکه امر صریح قرآنست اتفاق یا اکثریت میباشد ، و استناد بآن درصورت فقد نص مانند استناد بشهرت‌واجماع است، آیا اخذ بنظر اکثریت اهل‌فن، باحتیاط، یاواقع نزدیکتر است یانظراعلم ؟!

بعلاوه هرکسی‌دارای ذوق و فطریات مخصوصی است که بعضی از مطالب نظری را غیراز دیگری کسب مینماید، وچون آئین مقدس اسلام درهرعمل ورابطه‌ای بهمه‌ی شؤن حیاتی نظر دارد، لذامجتهد تنها باتوجه بمبانی‌محدود واصول معین‌نمیتواند جواب مسائل مطروحه را بدهد، بلکه بناچار میبایستی مقاصد

شرع ومصالح وتشخیص عناوین ثانوی را نیز در نظر گیرد که اینها بیشتر وابستگی بذوقیات ونظریات خاص فردفرد، واطلاع بیشتر ازحوادث واحتیاجات عمومی دارد، باینجهت ممکن است مجتهدی در بعضی از اینگونه مسائل، قوی تر از مجتهد اعلم ازاو بوده و رأیش صائب تر باشد. وممکن است مجتهدی سروکارش با مسائل روز وموضوعات خاص بیشتر باشد، وموضوعات را بهتر از دیگری تشخیص بدهد وچنانکه میدانیم تشخیص موضوعات در رأی ونظر نسبت بمسائل جزئی بسیار جزئی میباشد.

دانستن تاریخ وشأن نزول آیات وفهم لغات وتاریخ صدور احادیث واینکه آیا دراین بیان، امام محدود بوده وسؤال کننده چه نظری داشته وآیا اینحکم وبیان تنها برای مسائل مخصوصی بوده؟ ویاحکم کلی است؟ دراستنباط بسی مؤثر است، وازنظر یك فرد احاطه بهمه‌ی جهات مذکوره بسیارمشکل میباشد.[1]

بنا بر آنچه بیان شد پیشنهاد میشود: که شورای فتوائی برپاست یك یاچندتن ازعلماء بزرگ ومورد قبول عامه، دریکی ازمراکز علمی، درهرماه، یاچندماه یکبار تشکیل شود، ومسائل اختلافی وموضوعات روز، یاباصطلاح روایت «حوادث واقعه» درشورای

1 ــ مهمتر از همه‌ی اینها برای تشخیص ودریافت حکم الله، درك وشعور فطری است، چه، ملکه‌ی اجتهاد در احکام الهی، رشته‌ای ازوحی ونبوت، ازطریق اکتسابی است (که گاهی از آن به «شم الفقاهه» تعبیر میشود؛ چنانکه اکتشافات علمی عموماً مستند بکشف وحدس میباشد) باینجهت نمیتوان مقیاس اجتهاد را فقط دانستن مقدمات اکتسابی و تعمق لازم یا زائد در اصول دانست. آشنائی باآراء اشخاصیکه ازاین موقعیت بیشتر برخوردارند جز باشور وتبادل نظر میسر نیست.

مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستانها دعوت شود، تاموارد ابتلاء ونظرخودرا بادلائلیکه دارند ابرازدارند، وضمناً این مسائل‌را در حوزه‌ی علمیه‌ی خود ضمن درس برای طلاب، به‌بحث گزارند، سپس‌نتیجه‌ی‌آراء اعلام گردد. این‌عمل موافق‌نقلی‌است‌که ازحضرت صادق‌علیه‌السلام رسیده: که هرسال فقها وشاگردان‌خودرا درمنی‌جمیع‌میکرد ومسائلی‌را برای‌آنها طرح میفرمود .

وپیشنهادمیشود: بنابرآنچه از کلمه‌ی«انذار»و«حذر»، در آیه‌ی‌شریفه‌ی‌نفر، وروش‌قرآن و احادیث استنباط میشود، بیان هرحکمی‌همراه حکمت‌ونتایج‌وآثارآن (ولوبطور اجمال) باشد، تا درنفوس بیشتر وبهترجایگیرد وقلوب خاضع شود، ووظائف‌و تکالیف آسان انجام یابد :

لعلهم یحذرون .

بقلم سید مرتضی جزایری

تقلید اعلم یا شورای فتوی[۱]

بنام خدا

همه میدانیم که پس از مرگ یکنفر مرجع تقلید مردم مسلمان ومتدین برای تشخیص احکام ومسائل شرعی خود بتکاپو افتاده و درصدد میافتند تا شخص واجد شرائط مرجعیت را یافته ازاو تقلید کنندو چون تشخیص شرایط لازمه درافراد، درصلاحیت متخصصین وبالاخره کاراهل فن است، ناچارمردم نیز باهل علم خبره ومورد اعتماد خود مراجعه کرده وازآنها نظر میخواهند وچون تشخیص این مطلب (فرد یا افراد صاحب صلاحیت) امری است نظری و بسیاردقیق، غالباً، بلکه همیشه اوقات بین علماء نیز اختلافی پیدا شده وهردسته شخص یااشخاصی را نامزد این مقام کرده از او

طرفداری میکنند وپس ازمدتی تحقیق واختلاف آراء وفعالیتهای موافق ومخالف چندنفری پیداخواهند شدکه هرکدام ازطرف جمعی ازاهل علم برای مرجعیت تقلیدلایق تشخیص داده شده و بهمین نسبت‌مردم نیز بتعداد مراجع بگروههای مختلفی تقسیم میگردند وگاه اتفاق می‌افتدکه حتی‌یك قصبه دارای دو یا سه مرجع تقلیدبوده وهرچند خانوار ازیکنفرمعینی‌تقلیدکنند .

شرط اعلمیت وطرح تقلید اعلم

آنچه‌مسلم‌است اینست که‌جمعی‌ازمتأخرین فقهاء میگویند اگردر حکم‌یك یاچند مسئله‌فقهی‌بین عده‌ای‌ازفقها اختلاف پیدا شد باید بفتوای‌کسی درآن میان عمل‌کردکه نسبت به‌دیگران اعلم بوده وازهمه داناتراست. (بشرطیکه فتوای اعلم با احتیاط تطبیق‌کند) این‌فتوی‌درمرور زمان‌سبب گردیدکه تقلیدکنندگان برای آنکه خود راکاملاً آسوده نمایند از روز اول درپی اعلم (فرد داناتر) میگردند تا اورا یافته وبطورکلی ازاو تقلیدکنند وبا درنظرگرفتن این شرط استکه عموم مردم تصور میکنند که‌مرجعیت تقلید بناچاردریکفرد، معین خواهد شد. زیرا اعلم وداناترین افراد جزیکنفر نخواهدبود واگرقرارباشد اومرجع تقلید شود ناچار مرجعیت تقلید در همان یکنفر منحصر خواهد گردید ولی‌آیا این استدلال صحیح است وآیا با شرط اعلمیت مرجعیت، تقلید دریکنفرمنحصر خواهد شد ؟

درتوضیح این‌مطلب باید گفت استنتاج عمومی دراینمورد دچار دونوع اشتباه است : نخستین اشتباه اینستکه گمان‌کنیم این شرط منحصراً دریکنفر موجود خواهدشد، درحالیکه چه مانعی داردکه دویاچند نفرمتساویاً نسبت بدیگران اعلم وداناتر

بوده وخودبا هم برابر باشند . اشتباه دوم اینست که تصور کنیم متخصصین فن در تشخیص خود دچار اختلاف وتردید نخواهند شد درصورتیکه چنین نیست ودر درجه اول خودآنها هستندکه از تشخیص فرد یا افراد واجد شرط عاجز مانده و با یکدیگر اختلاف پیدا میکنند و بالاخره دسته‌ای حسن ودسته‌ای حسین را اعلم پذیرفته و دسته‌ای هم بین‌آن دو تردید میمانند، ناچار مردم تامدتی در تحیر بسر برده و پس‌از آن هردسته بشخصی میگروند .

و چنانکه ملاحظه میشود هر یك از دو علت‌کافی است‌که مرجعیت تقلید را از انحصـار خارج‌کرده بین افراد متعددی مشترك سازد .

و آنچه ذکر شد عیناً همان وضعیتی است‌کـه این روزها برای‌مردم‌مسلمان‌پیداشده‌ودراثرهمین‌دوعامل، مردم‌بگروههای مختلفی تقسیم‌گشته هردسته ازشخصی‌پیروی‌کرده او را برهبری برگزیده‌اند .

طرح‌شورای فتوائی

درکنار نظریه اعلمیت‌که میگوید : افراد برای تشخیص احکام‌ومسائل شرعیهٔ خودباید بمجتهدین رجوع‌کرده ودرمسائل خلافی منحصراً از اعلم تقلید نمایند، طرح شورای فتوائی را میتوان قرار داد .

طرح‌شورای فتوائی‌عبارت است‌ازاینکه افرادبجای‌آنکه‌از شخص‌معینی تقلیدکرده و درمسائل دینی از نظریات وافکار فرد بخصوصی پیروی‌کنند ، مجمعی تشکیل‌شودکه درآن فقهاء مسلم عصرعضویت داشته وتك‌تك مسائل‌درآنجا مطرح شده مورد شور

علمی تمام قرار گیرد وچون اتفاق نظر درتمام مسائل، بین همه افراد ، ممکن نیست ، شورا موظف باشد نظر اکثریت را اعلام کند وبجای آنکه درموارد فتوای اعلم (فرد داناتر) ملاك عمل قرارداده شود دراین طرح نظر اکثریت ملاك گشته وفتوای اکثریت باید مورد عمل قرار گیرد .

کدام یك ازاین دوطرح علمی تر است ؟

قبلاً باید دانست مقصود از علمی تر بودن یك طرح جز این نیست که قدرت واقع نمائی بیشتری داشته کمتر دچاراشتباه وخطا شود چنانکه طرح اعلمیت نیز بهمین دلیل مقدم برطرح تقلیدازمطلق مجتهدین قرار گرفت وازنظر تاریخ اجتهادو تقلید، لزوم مراجعه باعلم در مسائل خلافی خود طرح تازه‌ای میباشد که بدلیل فوق (واقع نمائی بیشتر) از دوسه قرن قبل مورد بحث وعمل واقع شده است .

بهرحال راه تشخیص حقیقت دراین مورد تعقیب یك مطالعه کلی وکامل درروشهای فردی واجتماعی مربوط به مسائل علمی وغیرعلمی است[1] . باید ارزش شورا را درکارهای فردی واجتماعی بررسی کرد . باید ارزش نظریات مربوطه بشوراهای علمی را باارزش نظریات فردمقایسه نمود وبالاخره بایددید درغیر فقه واحکام فقهی کدام یك ازاین دو روش پسندیده تر میباشد وازاین مطالعه ، مقیاس برای موضوع بحث خود بدست آورد .

ارزش شور در کارهای عمومی

همه میدانیم که در کارها مشورت کردن با افراد فهمیده

۱ـ رجوع شود بمقاله آقای طباطبائی

حتی در کارهای شخصی احتمال اشتباه و خطا را بمیزان قابل ملاحظه کم میکند وحتی کسانیکه کارهای خود را قبلاً عرضه‌شور دیگران نمیکنند وباصطلاح افراد خودرای هستند، عملاً دچار اشتباهات بسیاری میشوند وبر عکس مشورت کن‌ها و نصیحت‌پذیرها احتمال لغزش و اشتباهشان به نسبت عمق شور و فهم مشاورین کم و کوچکتر است ومردان بزرگ بخصوص در کارهای حساس ومورد توجه، بدون شور وهم فکری افرادلایق ومطلع، اقدام بعمل نمیکنند. از نظر اسلام نیز این روش آنقدر پسندیده میباشدکه نصاً درقرآن کریم حضرت‌رسول‌را با همه‌مقام‌ومرتبت مأمور بشوردرکارهامیکند. (آیهٔ ۱۵۳ سورهٔ آل‌عمران) باحتمال قوی ممکن است این دستورجنبهٔ آموزش داشته وبرای‌آن باشد که محاسن‌کار راگوشزد دیگران سازد وآیه‌دیگر مسلمین را از نظر داشتن روح مشورت ستوده‌است. (آیه۳۶ سوره‌شوری)

همینطور دراحادیث اهل بیت بـا تصریح و اشاره مدح بسیاری نسبت بشور و مشورت کننده شده و از مخالفت بانتیجه شور مذمت‌ها کرده‌اند.

ارزش شور در مسائل علمی

و اما از نظر مسائل وموضوعات‌علمی باید گفت‌ازروزیکه علم توسعه‌یافته، بامشورت وتبادل‌نظر ملازمت داشته وسند این دعوی‌همان مطالعه‌جزوات ورسائل و کتب‌اهل‌فن است که‌مستقیماً خاصیت شور را دربردارد و از روزیکه دانش ودانشمندی‌بوده مطالعه و بررسی افکار دیگران سابقه دارد. مسلماً مقصوداصلی از بحث و مناظرات علمی نیز چیزی جز شور در حاصل افکار نمیباشد.

البته تاقبل ازصد سال اخیر مجالس مشورتی ورشته‌های مختلف بقدریکه امروزدخالت دارد معمول نبودوجنبه فردی آن بر جنبه‌های دیگر می‌چربید و بعبارت روشن‌تر همه مشورتها مقدمهٔ آن بودکه فکر فرد از راه‌مشورت بادیگران تقویت شود ولی با پیدایش تحقیقات و دقت‌های بیشمار در علوم نظری و علمی افکار وخارج‌شدن علم ازحالت کتابخانه و بهم بستگی‌شدید آن با زندگی افراد و ملل ، خطر نوع اشتباه‌علمی بسیارزیاد گردید. و احیاناً ممکن شد یك اشتباه‌کوچك موجب‌خسارات بیشماری برای‌اجتماع‌شود. بناچار آخرین‌تلاش برای‌جلوگیری از اشتباهات احتمالی انجام شد، نظریات فردی‌مقام خودرا از دست داد و افکار علمی ازصورت شخصی وانفرادی بخصوص‌در موارد قابل ملاحظه خارج گشته بصورت نظریات دسته جمعی درآمد وشخصیت‌های علمی جای خود را باآکادمیها و مجمعهای علمی دادند. حتی‌جای مشاورین فردی راکمیسیونهای مشورتی گرفته است و ازچندی قبل‌جای قاضی محکمه را هیئت قضات گرفته و دیگر نمیتواند یکنفر مصدرحکم قضائی باشد. وبایك واقع‌بینی بیشتر باید گفت همانطور که بشر از راه تمرکز نیروهای مادی نتیجه بیشتری را میبرد ، همچنین با متمرکز-ساختن‌نیروهای فکری،اثرات بیشتری را تحصیل کرده وبهمین منظور روش تفکر و مطالعه دسته جمعی را جایگزین مطالعات فردی میسازد .

تاریخ شورهای علمی در فقه شیعه

البته بصورتیکه فعلاً مورد گفتگوی ما است در تاریخ گذشته شورای علمی و فتوائی دیده نمیشود ولی نباید چنین

تصور کرد که اصولاً اثری هم از آن دیده نشده، مثلاً فقهاء شیعه ارزش برای شور علمی قائل نبوده‌اند بلکه بعقیده ما باید گفت عملاً در فقه شیعه برای شورهای علمی ارزش زیادی قائل بوده وعیناً نظیر آنچه مورد ادعای ما است برای رأی اکثریت اهمیت زیادی قائل بوده‌اند وحاصل این آراء عیناً در بسیاری از استدلالات فقهی دلیل قرار داده شده و در کتب فقهی از آن بشهرت واجماع تعبیر کرده‌اند .

البته تفاوت این شهرتها واجماعات با آنچه امروز مورد گفتگوی ما است دوچیز میباشد :

اول آنکه آنچه در گذشته از آن باجماع و شهرت تعبیر میشد، شوری نبوده که دریك مجلس و بامذاکرات حضوری نتیجهٔ آن تحصیل شده باشد، بلکه عموماً ماحصل آراء وعقایدی بوده که علماء بطور مختلف اظهار کرده بودند و بعبارت روشن‌تر اکثریتی که مورد استنادفقهاء شیعه قرار میگرفت مشروط بدان نبود که اعضایش دریك جلسه شرکت داشته‌باشند بلکه‌همین‌قدر که مسلم میشد اکثریت (مشهور علماء) بسمتی متوجه میباشند، خود این اکثریت، دلیل قرار میگرفت‌ومورد استنادواقع‌میشد.

دوم آنکه شهرت و باصطلاح ما اکثریت، در گذشته فقه، دلیل علمی بود برای افراد علمی ، نه‌سند عمل دیگر مردم. و افراد معمولاً پیروی از فرد را تعقیب میکردند و شاید برای آنها اصلاً موضوع تبعیت از اکثریت مطرح نبوده است. بله باحتمال قوی، بلکه بااطمینان میتوان گفت در روایت احتجاج و مرسله زرارهٔ درموارد اختلاف دستور پیروی‌اکثریت داده شده این‌دستور برای عمل افراد بوده ومقصود امام(ع) اینست که هرجا علماء اختلاف کردند ویا دوحدیث مختلف مشاهده‌شد

ازآن یك پیروی شودکه در بین علماء طرفدار بیشتر دارد و حضرت در مقام صحت فرمودهٔ خود چنین استدلال کرده‌اند : (فان‌المجمع‌علیه‌لاریب‌فیه) آنچه‌مورد رأی‌اکثریت استشك بر نمیدارد واین همان دلیل عقلائی است‌که اکثریت اهل یك فن بسمتی متوجه شدند ، حرف مخالف ضعیف شده و نباید بدان توجه‌کرد .

هیچیك از این دو فرق ، اگر موجب تقویت مدعای ما نباشندموجب تضعیف نخواهندبود زیرا در فرق اول می‌بینیم‌که اکثریت حتی بدون‌شور ،سند ودلیل شناخته میشده ودرفرق دوم می‌بینیم‌که اکثریت از یك اصل عملی خارج شده وبصورت یك اصل علمـی مستند قرار میگیرد و بعبارت ساده‌تر احترام این اکثریت در دیروز خیلی بیشتر از احترامی است‌که ما امروز میخواهیم برای‌آن قائل شویم.

باتوجه بدانچه‌گذشت شاید بتوان قضاوت‌کرد ،کدامیك از دوطرح گذشته (طرح‌اعلمیت ـ شورای‌فتوائی) علمی‌تر بوده قدرت واقع‌نمائی بیشتری را دارند.

آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دینی نیست ؟

این سؤالی است‌که باحتمال قوی در خاطر بسیاری از خوانندگان این مقاله خطورخواهدکرد وخواهندگفت برفرض مطالب‌گذشته‌درست‌باشد، درصورتی می‌توان‌وضع‌موجودرا تغییر داد و پیروشورای فتوائی شد، که وضع فعلی (تبعیت‌ازفرداعلم) مورد دستور خاص‌شرع نباشد وگرنه بهیچوجه‌نمی‌توان‌تغییری درآن ایجادکرد .

بعقیده نویسنده ، این سؤال، بسیار سؤال مفیدی است و

پاسخ آن چندان مشکل نیست. در پاسخ باید گفت بیشتر چنین تصور میکنند که وضع فعلی و داستان مقلد ومجتهد واعلم، همه وهمه، از جمله اوضاعی میباشند که از نظر گذشت تاریخ بزمان حضرت رسول ویا ائمه‌هدی منتهی میگردد ودرنتیجه بنظرشان بعید میرسد که بتوان چنین‌وضع سابقه‌داری راکه درزمان ائمه نیز مورد عمل بوده تغییر داده روش نوینی ایجادکرد.

اما باید گفت خوشبختانه این فکر مطابق باواقع نیست وآنچه امروز مورد عمل است (تقلیداز فرد اعلم) خود صورت متکاملی ازآنچه سابقاً موردعمل مسلمانان بوده است ، میباشد بامقایسه بشکل اولی و ابتدائی تفاوتهای بسیاری خواهیم‌دید. ذیلاً مختصری از تغییرات بطور اجمال اشاره میشود :

پیدایش فرضیه اعلمیت ـ اجتهاد

قبل از روش موجود روش تقلیداز مجتهدین بدون‌شرط اعلمیت مورد عمل بود و در هرمحل هرکس‌که بدرجه‌اجتهاد رسیده بودمیتوانست رهبر جمعیتی باشدولی درمرورزمان وپیدایش اختلافات در فروع فقهی فرضیه اعلم پیدا شد و معمولاً نظر داده‌اندکه درمسائل خلافی راه صحیح‌تر وعقلائی‌تر اینست‌که از فرد اعلم تبعیت شود و ما اگر بسه‌چهار قرن‌قبل برگردیم ملاحظه خواهیم‌کردکه بهیچوجه صحبتی ازتقلید اعلم نمیباشد.

همچنین بامراجعه بتاریخ تحول‌فقه بخوبی میتوان‌فهمید که درعصر ائمه وحتی تایکی دو قرن پس ازآن روش فقه در شیعه در چهار دیوار تبعیت از متون احـادیث منحصر میشد و هرگزاجتهاد بمعنای امروز دیده نمیشد وبالعکس اگرکسی‌در مسئله‌ای اجتهاد میکرد، ممکن بود (بطور مسلم) مورد تعرض

برادران شیعه‌خود واقع شود ولی به مرور زمان اصل احتیاج آنها را وادار کرد که بیجهت با اجتهاد مخالفت نکرده وکم کم اینراه‌محققانه وعلمی‌رابرخود بازکردند و این‌مجتهدین بزرگ که راستی تاریخ تشیع بوجود هریك آنها مباهات دارد تربیت گردید .

قبل از این دوره نیز دوره‌های دیگریست وحتی خود این دوره‌ها نیز تغییرشکلهائی داشته‌اند وباتوجهٔ باین‌تحولات در تاریخ فقه شیعه باید گفت بهیچوجه دستورخاصی‌شرعاً نسبت بوضع موجود نبوده و اینوضع و اوضاع قبل از هرچیزساختهٔ احتیاج بوده‌که با مرور زمان راه تکامل طی‌کرده است و بنا براین اشکالی نخواهدداشت‌اگر عصرما بخواهد بوضع موجود صورت کاملتری داده و با ایجاد شورای فتوائی نقص‌هائیراکه در تبعیت‌های فردی است ، مرتفع سازد وهرگزنبایدتصورکرد که وضع فعلی مولود دستورخصوصی شرع بوده وتغییرآن‌خلاف شرع میباشدبلکه برعکس باید گفت بموجب‌آنچه قبلاً ذکرشد، روش تبعیت از شورای فتوائی، انطباق بیشتری با خواسته‌های شرع وقرآن دارد .

آیا شورا قدرت مخالفت بانظراعلم را دارد؟

احیاناً ممکن‌است این اشکال‌درخاطر مطرح شود که‌آیا برفرض مخالفت اعلم بانظریه اکثریت ، شورا ، باز میتوانـد نظر اکثریت را ترجیح داد ویا باید باز ازاعلم پیروی کرد که درحقیقت‌این‌همان تقلیدازاعلم است وبعبارت روشن‌تراگرهمان طورکه‌تاحال‌پذیرفته وعمل کرده‌ایم بپذیریم که درمواردا‌ختلاف نظریه شخصی‌که اعلمست بردیگران ترجیح داشته وباید ازآن

پیروی کرد ، درموارد ی نیز که اکثریت شورا هم مخالف با او باشد، وظیفهٔ پیرو ومقلد ترجیح جانب شخص اعلمست و بر ایـن اساس شورا دیگر خاصیتی نداشته ودرمقابل اعلم بی‌ارزش است.

درپاسخ این مطلب اولاً باید گفت پیروی ازشخص اعلم در مقابل فرد غیراعلم - درمورد اختلاف ـ درصورتی لازم میشود که فتوای شخص اعلم با فتوای یکفرد غیرمقایسه شود، ولی اگر قرار شد مخالفین اعلم ازفرد تجاوز کرده بصورت اکثریت فقهای شیعه درآمد ، بخصوص درفرضیکه مخالفین توجه کامل بدلیل و نحوهٔ استدلال اعلم داشته وبا او مخالفت کرده باشند ، نظر اعلم ازسندیت افتاده وقطعاً باید نظر مخالفین را محترم شمرد، عیناً این روش است که درپذیرش مشهورات فقهی ازطرف عموم علمای شیعه پیروی میشود، ودرعلوم دیگر نیز شیوهٔ عملی بهمین ترتیب بوده و نظر شخص اعلم تا جائی سند میشود که مخالفین مطلع از دلائل اعلم ، اکثریت را نبرده باشند .

مضافاً باینکه فرض تعارض نظر اعلم باسایرین امر استثنائی بوده درصورت تشکیل شورای مشورتی و ارائه دلائل طرفین ، چون حسن نیت درکاراست، موارد اختلاف حل، وتوافق حاصل خواهد شد وتعارض نظر کمتر پیش خواهد آمد .

وثانیاً تشخیص اعلم بشکلی که تصورشده درعمل جز خیالی بیش نیست وباقطع نظر ازشهرتهائی که بادسته‌بندی وتبلیغات شدید که پس ازفوت یك مرجع تقلید برای اعلم نشان دادن یکفـرد صورت میگیرد، هرگز نمیتوان یکنفر را بصورت قاطع اعلـم تشخیص داد .

بله اعلمیت نسبی وتشخیص یك طبقه بصورت عالی‌تر نظیر رشته‌های دیگر علمی کاملاً ممکن وعملی است و اتفاقاً شورای

فتوائی نیز ازافراد این‌طبقه باید تشکیل شود و در اینصورت فرض مخالفت اعلم باغیراعلم در میان نخواهد بود بلکه همیشه مخالفت یکفرد بااکثریت ازطبقه خود خواهد بودکه از نظر فردی هم طبقه بوده وامتیاز معلومی درمیانشان نیست .

وباتوجه باین‌حقیقت بایدگفت اصولاً درشرایط فعلی که شورای فتوائی نیز موجودنیست درموارد اختلاف اگر اکثریت موجودبودباید نظراکثریت مراجع عصررا مورد تبعیت‌قرارداد وازنظر فردی‌نباید پیروی‌کرد وگرنه عمل‌بی‌نقص نخواهدبود واین خود مسئله‌ایست‌که بایدکاملاً مورد توجه علماء ومراجع واقع شود .

نتیجه بحث

با توجه بمقدمات گذشته نتایج ذیل بدست میآید :

۱ ــ تقلید جزاصل پیروی نادان ازفرد دانانیست .

۲ـ ودرشرع صورت خاص وشکل معینی‌پیدا نکرده .

۳ــ وبهمین‌جهت دارای دوره‌ها وشکلهای مختلفی بوده که‌آخرآنها همین‌شکل تقلید اعلم است

۴ـ لذا اگرشکل بهتروعلمی‌تری برای تحقق دادن باین اصل پیدا شود باید ازآن شکل پیروی نمود .

۵ـ ایجاد شورای فتوائی و تبعیت از رأی اکثریت شکل بهتر و علمی‌تری است‌که مسلماً تطبیق بیشتری با واقع خواهد داشت واحتمال خطای‌آن بامقایسه بوضع موجودکمتر میباشد .

۶ــ واین‌روش مخالف‌روش تبعیت ازاعلم نیست بلکه در شکل‌کاملتر واقع جوئی وواقع‌یابی است .

۷ــ همانطوریکه بسیاری ازآنها معتقدند تشخیص‌اعلمیت

درشکل فرد تقریباً محال بوده ویا خیلی مشکل است .

۸ ـ وآنچه ممکنست فقط تشخیص طبقه اعلم میباشد که شورای فتوائی خود مرکب ازافراد آن طبقه خواهد بود . علیهذا بدون تشکیل شورا نیز اگرشهرت درمسئله واقع شد و عموم علما باتوجه باستدلال مخالف رأی دادند نباید با مشهور مخالفت کرده وبرأی مخالف عمل نموده ولوآن فرد اعلم باشد.

تا اینجا جنبه‌های علمی وفنی موضوع مختصراً موردبحث واقع شد درحالیکه موضوع شورای فتوائی دارای جنبه های اجتماعی بسیار زیادی است که ارزش این جنبه‌ها کمتر ازجنبه اول نبوده وبلکه میتوان ادعا کرد که نقش عمده‌تری را درشرایط حاضر بعهده دارد وذیلاً ببرخی ازاین قسمتها اشاره خواهدشد.

تشریحی ازوضع اجتماعی موجود

چنانکه درصفحات قبل اشاره شد اعلمیت فردی وتشخیص فرد اعلم تقریباً امری ناممکن بوده ومسلماً احدی ازفضلا نمیتواند مدعی‌شود که شخصی‌را درعموم قسمتهای فقهی ازتمام معاصرینش اعلم ودانا تر تشخیص داده باشد. بله تشخیص طبقه اعلم کار مشکلی نیست. ولی برخلاف حقیقت بعدازمرگ یك مرجع تقلید عمومی بدلیل خواسته عوامانه وغلط مردم که میخواهند ازشخص اعلم تقلید کنند بضمیمه غرض‌ورزیها ، عده‌ای ازطرفداران افرادی ازطبقه ممتاز برای آنکه ازدیگران عقب نمانند ، مدعی اعلمیت وی میشوند (وگاهی برخلاف میل نامبرده) واین وضع تازه اگر مقرون بهیچ‌سوء نیت وجریانی از اصل نباشد . درجریان عمل شکل مبارزه آمیزی را ایجاد میکند که غالباً دون شأن روحانیت است وکمترین زیان آن واداشتن نامزدهای مرجعیت

به احتیاط کاری واتخاذ روش‌های منفی وخود داری در اصلاح واقدام است .

نقش سیاستها وعوامل استفاده‌جو دراین‌وضع

با توجه باینکه هنوز باهمه این حرفها قدرت ثابتی در ممالك اسلامی عمیق‌تر ووسیع‌تر ازقدرت دین وبالنتیجه‌قدرت روحانیت وجود ندارد ، هرسیاستی میداندکه اگر قرار باشد این‌قدرت‌متشکل شده‌ودرمجرای صحیح خود بکار بیفتد، دیگر راهی برای مقاصد او بازنخواهد بود، لذا هم‌برای چاره‌جوئی هیچ وسیله‌ای بهتراز تقویت وضع هرج ومرج و اختلاف ندیده ازآن بهره‌برداری میکند .

بهرحال نتیجه این‌وضع وروش براحدی مخفی نیست قدرت‌ها تجزیه شده وافکار جامد مانده نقشه‌هائیکه باید درراه ازبین‌بردن دشمنان واقعی بکار افتد در راه مبارزه‌های شخصی وخصوصی بکار افتاده و همت های عالی‌که باید در راه ایجاد اصلاحات عمیق اجتماعی‌ودینی بکاربسته شود، درراهی‌ای کوچك وتنگ اغراض شخصی مصرف خواهد شد .

البته شاید مشابه این اوضاع در قدیم هم بوده وبالاخره هرجاکه قدرت وپول پیداشود، نزاع برپاخواهد شد، ولی‌بادو فرق: اول‌آنکه قدرتهای مشابه نیزهمین وضع‌را داشتند وآنهاهم متشکل‌نبودند، برخلاف امروزکه حتی‌کوچکترین طبقات نیز دارای سندیکا واتحادیه هستند . و دیگرآنکه تماسهاکمتربود و تدین‌افراد بیشتر، وباتوجه باین وضع باید‌گفت تشکیل شورای فتوائی اگردوای تمام دردها نباشد عامل بسیاری از اصلاحات بوده وشایدهم روزی بتواند بیشترمشکلات را حل وفصل نماید.

مسلماً هریك از مراجع روز دارای یکنوع تفکر اصلاحی علمی میباشدولااقل سطح فکراوازسطح فکریك مجتهد معمولی پائین‌تر نیست ولی‌درشرائط حاضر نمیتواند از تفکرات اصلاحی‌خود در مسائل‌فکری‌وبخصوص‌درمسائل‌مورداحتیاج وابتلای روز استفاده کند مباداکه حربه شده وبدست خصم بیفتد لذا ملاحظه میکنید درعموم رساله‌ها خبری ازمسائل مورد ابتلاواحتیاج روزنبوده ودرمسائل معمولی‌نیز روحیه احتیاط برهمه‌چیز غلبه‌دارد. ولی اگرهمین‌افراد دیدند که فتوی‌ازصورت فردی‌خارج‌شده‌وتبعیت‌از اکثریت‌مطرح‌است، بدون‌شك‌بدلیل‌از بین رفتن‌عوامل‌ترس‌جرئت زیادی‌پیداکرده بطورصریح‌نظریات خودرا اظهارخواهندکرد. وبتدریج منفی‌بافی‌جای‌خودرا باثبات وافکار روشن وصریح‌عملی داده‌خوراکهای‌لازم برای روح مردم مسلمان تهیه خواهد شد.

همچنین دراقدامات عملی وابتکارات اجتماعی احدی‌خود راموردحمله نخواهددید، بلکه هرفرد سعی خواهدکرد بهتر فکرکرده نقشه‌های عملی و واقعی‌تری مورد طرح در شورا قرار دهد و طبعاً اکثریت، فکری راکه عملی‌تراست، انتخاب خواهدکرد، وازهمه مهمتراینست که دیگر میدان‌مبارزه بشکل گذشته موجود نبوده طبعاً نیروهای مردم مسلمان متشکل و مجموع‌تر خواهدبود واین همان چیزی است که سیاستهای روز نهایت وحشت را از آن داشته سعی میکنند اصولاً چنین وضعی پیش نیاید تابتوانند ازپیدا شدن نقشه‌ای‌که مسلمانان رامتشکل سازد جلوگیری نمایند. درکنار همه اینها روحانیت و عوامل دینی‌محتاج‌تشکیلاتی‌است که با احتیاجات‌و مقتضیات روزتطبیق کند ودرشرایط حاضر وضع‌موجود بهیچ‌وجه متناسب‌احتیاجات مردم نبوده سهل است، متناسب با احتیاجات افراد خود نیز

نمیباشد. که این خودشرح مفصل دارد ومحتاج بفصل جداگانه‌ای است . و همچنین مبارزه‌های فردی نگذاشته که افراد متشخص این جمعیت بنشینندو برای این پریشانی و بلاتکلیفی خود فکری کنند وباحتمال اطمینان بخش میتوان گفت ایجادشورای فتوائی قدمی است که در راه ایجاد تشکیلات روحانیت برداشته شده و زمینه رابرای عملی کردن هر نوع فکر تشکیلاتی در این طبقه آماده میسازد. واجازه خواهدداد باتجمع قدرتها وفکرها نقشهٔ صحیح و واقعی‌تری در راه ایجاد مؤسسه‌های دینی و روحانی بکارافتاده ، این‌وضع‌پریشان ، جای‌خود رابوضع سر و سامان‌دارتری بدهد .

والسلام علی‌من‌اتبع الهدی

بقلم : مرتضی مطهری

مزایا و خدمات مرحوم آیة‌الله بروجردی

بنام خدا

هرچندخود عنوان سخن میرساندکه موضوع سخن، فقط گوشه‌ای اززندگی وقسمتی‌ازاقدامات فقید معظم‌است. ولی‌چون ممکنست برای بعضی افراد این تصور پیدا شودکه عنوان بالا بهانه‌ایست برای‌توصیف‌کامل‌اززندگی وروحیات وصفات شخصی واخلاقی‌معظم‌له، ویا بهانه‌ایست برای تشریح و بررسی‌اقداماتیکه ایشان در دوره زعامت خودشان فرموده‌اند. لهذا بایدصریحاً بگویم‌که چنین منظور وسیعی درکار نیست، بلکه آنچه منظور است تشریح و توصیف شود، حتی از عنوان بالاهم محدودتر و جزئی‌تر است.

توصیف وتشریح کامل روحیه یك فردوترسیم جامع صفات و خصوصیات معنوی او، که در اصطلاح امروز بیوگرافی نامیده میشود، بدرجاتی از نقاشی چهره وصورت وترسیم قیافه وی مشکل‌تراست وعلم و مهارت بیشتری میخواهد. این بنده خودم واقفم که توانائی‌چنین‌کاری ندارم وفرضاً توانائی میداشتم میل نداشتم که چنین‌کاری بکنم.

واما بررسی‌وتحلیل‌اقدامات‌معظم‌له که‌سالها بصورت‌یك‌وزنه و یك قدرت اجتماعی زیسته، جریانهائی بوجود آورده و جلو جریانهائیرا گرفته، دریکجا دم زده ودر یکجا سکوت‌کرده، ارزشهائیرا بالابرده وارزشهائیراپائین‌آورده، وجودش درتقویت وتضعیف‌بعضی جریانهاموثربوده، صدهامیلیون تومان با مسؤلیت ورأی‌شخصی ـ چنانکه عادت جاری‌براینست ـ بمصرف‌رسانده، بالاخره چندین سال‌بصورت یك عامل نیرومند اجتماعی‌زندگی کرده اساساً ازعهده یك‌فرد خارج است.

اگربناشودبررسیها، از روی‌دقت‌وواقع‌بینی‌بمنظورهدایت وارشاد و روشن‌کردن جامعه صورت بگیرد، (چنانکه در میان ملتهای رشدیافته معمول‌است) لازمست هیئتی‌ازمفکرین بنشینند با فرصت تمام بمحاسبه وتجزیه وتحلیل بپردازند وهمه سود و زیانهارا درنظربگیرند ودردسترس جامعه قراردهند.

بعلاوه جامعهٔ ماهنوزبآن پایه ازرشد نرسیده‌که اجتماع را فوق فرد بشناسد وحب وبغض‌ها راکناری بگذارد و از این توصیف وتشریح‌ها فقط ارشاد وهدایت وسعادت جامعه را منظور داشته‌باشد. همانطوری‌که علماء تشریح‌کالبدی راتشریح میکنند ومنظوری‌جزعلم واطلاع وکمك گرفتن‌برای معالجهٔ بیماران در نظر ندارند.

گذشته ازهمهٔ اینها من‌الان نمیدانم که اگر بناشود هیئتی ازمفکرین ذی‌صلاحیت بنشینند وقضاوت کنند ، آیا درحال‌حاضر چنین افراد صلاحیت‌داری دراجتماع‌ماوجود دارند یا نه؟ زیرا ماچنین تمرینی نداریم وهمچوعادتی‌درمیان‌ماتاکنون جاری‌نبوده است. آنچه درمیان ما معمول و متداول بوده وهست یك خوی قدیمی و یك بیماری نوظهوراست ، خوی قدیمی مـامدّاحی و ستایشگری وتملق است، بیماری جدیدماکه علامت روشنفکری بشمار میرودلکه‌دارکردن ولجن مال‌کردن افراد است و بغلط نامش را «انتقاد» گذاشته‌ایم، درعین اینکه آن‌خوی قدیم واین بیماری جدیدبظاهر معکوس یکدیگر میباشند، ازیك‌اصل ویکریشه سرچشمه‌میگیرندوآن« گزافه گوئی» وهوائی‌سخن گفتن‌ومصلحت اجتماع را درنظر نگرفتن است .

شاید بتوان‌گفت، درمقام هدایت وارشاد جامعه نورافکنی بهتر از اینگونه بررسیها وتجزیه و تحلیلها - اگر محققانه و منصفانه صورت بگیرد - وجود ندارد، روح آن‌تعلیم عالی‌که در قرآن‌کریم راجع بتدبّر در سرگذشتهای امم وافراداست‌چیزی جز استفاده‌کردن ازاین‌نورافکن نیست .

بهرحال‌موضوعیکه درنظراست حتی‌ازعنوان بالامحدودتر وجزئی‌تر است ، یعنی حتی درمقام بیان همه مزایای روحی و خدمات اجتماعی‌معظم‌له نیستم، فقط آن قسمت ازمزایا موردنظر است که‌ایشان ازآنجهت که فقیه ومفتی‌بودند واجدآنها بودند و آنقسمت‌ازخدمات،منظوراست، که‌ایشان‌ازآن‌نظر که‌زعیم‌روحانی بودند، انجام دادند .

این مزایا وخدمات همانهاست‌که ازامتیازات ایشانست و

مجموعاً دراقران واسلاف ایشان وجود نداشته است و باصطلاح گامی بجلو بوده وشایسته زنده نگه‌داشتن وپیروی است. وبهمین مناسبت لازم است یـادآوری بشود ، زیرا اگر بموجبی گامی بجلو برداشتیم شایسته نیست دومرتبه بعقب برگردیم و مصداق آیه کریمهٔ قرآن بشویم که میفرماید: **افأن مات‌او قتل انقلبتم علی‌اعقابکم ؟**

اکنون وارد اصل مطلب‌میشویم:

روش فقهی

یکی ازمزای برجسته معظم‌له سبك وروش فقهی‌ایشان‌بود که شایسته است‌پیروی شود وفراموش نگردد. این بنده درمدت هشت سال‌آخر اقامتم درقم‌که مصادف بود باسالهای اول ورود معظم‌له بآن شهرازدرسهای ایشان بهره‌مند میشدم، وچون‌بروش فقاهت‌ایشان ایمان‌دارم معتقدم‌که بایدتعقیب وتکمیل‌شود. آنچه دراین گفتار میشود خلاصه‌کرد، مقایسهٔ مختصری است بین روش فقهی‌ایشان وروش‌فقهی‌متأخرین‌درقرون اخیر، وبرای‌اینمقصود یك مقدمهٔ‌کوچك ذکرمیکنم :

بایددانست که‌روش‌فقهی‌فقهاء همه‌یکسان‌نبوده، اسلوبهائی متفاوت دراجتهاد وفقاهت در اسلام پدیدآمده‌است، هم درمیان اهل سنت وجماعت روشها و اسلوبهای مختلف بوجودآمده وهم در میان خودمـا ، اسلوب فقهی ما تدریجاً تنوع پیداکرده و مختلف شده بطوریکـه بدوره‌های‌مختلف تقسیم میگردد ، خود معظم‌له‌که بتاریخ فقه آشنا بودند و اسلوبهای مختلف فقهی را میشناختند و یکی ازمزایا وامتیازاتشان همین‌آشنائی باروشهای مختلف فقهی شیعه و سنی بود، فقه را تقریباً بچهار دوره تقسیم

میکردند باین ترتیب :

۱ـ دورهٔ ماقبل شیخ طوسی .

۲ـ از زمان شیخ طوسی تاقرن دهم که تقریباً مقارن با زمان شهیدثانی است .

۳ـ از زمان شهید ثانی تایکقرن اخیر .

۴ـ یکقرن اخیر.

بحث دراین دوره‌ها وبیان تغییراتی که درهردوره نسبت بدورهٔقبل پیداشده‌خودموضوع کتاب مستقلی‌است. دراینجامقایسهٔ مختصری بین‌روش معظم‌له وروشی که دریکقرن اخیرمعمول‌شده بعمل میاوریم .

فقها واصولیین درمبحث اجتهاد وتقلید ویا درمبحث قضا و شهادات چندین علم را نام میبرند کـه مقدمهٔ اجتهاد شمرده میشوند. میگویند شخص‌مجتهد بایداین علوم‌را طی‌کرده باشد، این‌علوم عبارت است ازنحو ، صرف ،لغت ، منطق، کلام ، اصول، تفسیر ، حدیث، رجال(یعنی معرفت باحوال رواة احادیث)

متأخرین یعنی از یکقرن پیش باینطرف اینچنین معتقد شده ودرکتب خود تصریح‌کرده‌اندکه آنچیزیکه عمده ومهم و اساس است علم‌اصول‌است. ولهذا عملاً چندان توجهی بسایرعلوم نمیکنند، وبلکه بعضی‌ازآن علوم یعنی تفسیر و حدیث ومعرفت رجال حتی‌بطورمختصر هم‌تدریس نمیشود. زیرا بعقیدهٔ متأخرین دانستن مقداری ادبیات عرب‌کافی‌است‌که درموقع لزوم بتفسیر آیهٔ قرآن رجوع شود، لزومی نداردکـه مجتهد قبلاً با تفسیر قرآن آشنا باشد. همچنین‌حدیث ومعرفت رجال‌اسناد احادیث، زیرا بعقیدهٔ متأخرین، در علم اصول حجیت خبرواحد صحیح، ثابت‌شده؛وازطرفی بعضی‌ازعلماء حدیث گذشته‌مانند شیخ‌حرّعاملی

مؤلف وسائل‌الشیعه این زحمت و رنج را متحمل شده‌اند و احادیث صحیح را از غیرصحیح جدا کرده‌اند و در دسترس قرار داده‌اند پس لزومی ندارد برای شناختن حدیث صحیح از غیرصحیح صرف وقت بشود. روی اینجهات عادت جاری فعلی اینست که طلاب بعد از مختصری ادبیات عرب و منطق، بخواندن اصول فقه میپردازند وثقل کار خود را روی این علم میاندازند و ضمناً بخواندن خود فقه مشغول میگردند تا آنکه بعقیدهٔ خودشان بمقام اجتهاد نائل می گردند.

وچون اخیراً کتابهای فقهی مفصل وجامعی نیز نوشته شده که بعضی از نظر نقل اقوال فقها جامعیت دارند، مثل مفتاح الکرامهٔ سید جواد عاملی و بعضی از نظر اشتمال بر فروع وقوت استدلال جامعیت دارند مثل جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی ومصباح الفقیه حاج آقارضا همدانی؛ بعقیدهٔ متأخرین این کتب مارا ازسایر کتب فقهیه بی نیاز میسازد، پس چندان لزومی ندارد که بسایر کتب فقهیهٔ هزارسال پیش مراجعه کنیم، پس برای یك فقیه بعداز تسلط کامل بر علم اصول، بادرنظر گرفتن کتاب حدیث جامعی مانند وسائل وکتابهای فقهی جامعی مانند جواهر و مفتاح الکرامه کافی است که این چند کتاب را جلو خود بگذارد و باستنباط احکام الهی بپردازد.

البته این روش عمومی و نوعی است ولی همیشه افراد استثنائی پیدا میشوند که تمایلی بتفسیر یاحدیث یا معرفت رجال و یا فقه عامه ویاتاریخ نشان میدهند ولی معمولاً این امور کارهای لازمی شمرده نمیشود.

این نکته رانباید از نظر دورداشت که علم اصول فقه بوسیله علامهٔ محقق حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله مقامه‌الشریف که

حقـاً لقب خاتم‌المجتهدین در باره‌اش اغراق و مبالغه نیست، مخصوصاً درقسمتهائی مانندآنچه‌بنام اصول عملیه نامیده‌میشود، پیشرفت وترقی شایانی کرده وتقریباً آن‌را بصورت یك‌علم نیمه معقول درآورده‌است، مباحثی جذّاب وسرگرم‌کننده پیدا کرده است. میدان‌مسابقه‌وزور آزمائی‌وتمرین‌هوش‌واستعدادشده، هرچند از زمان شیخ باینطرف این‌علم جلو نرفته ـ با اینکه زمینهٔ‌جلو رفتنش هست ـ ولی شاخ و برگ زیادتری پیدا کرده، رویهم‌رفته ترقی وکمالی‌دراین‌علم پیداشده ووسعت پیدا کرده وفضلاءطلاب رابخود مشغول ساخته،وبهمین جهت موجب شده‌که فضلاءطلاب ازسایر شعب علوم اسلامی‌بازبمانند ومصداق شعر معروف شاعر عرب گردند:

الهت بنی تغلب عن‌کل مکرمة قصیدة قالها عمرو بن‌کلثوم

انصراف ازسایرشعب علوم اسلامی‌ازیکطرف وجذابیت و سرگرم‌کنندگی علم اصول ازطرف دیگر، منشأ پیدایش عادتی درمیان فضلاواهل نظرشده که‌میتوان نام‌اورا عادت«مسئله‌سازی» گذاشت، باینمعنا که مسائلی رافرض وتخیل میکنند ودر اطراف آن مسائل فرضی ببحث و مناظره میپردازند، و البته ممکنست در همهٔ عمر بشر چنین فرضی واقع نشود، اما از نظر اعمال قواعد اصولی جالب است‌که ببینیم جای‌کدامیك از اصول چهار گانه: یعنی برائت واحتیاط وتخییر واستصحاب یا برخی قواعد واصول دیگر ازقبیل اصالةالطهارة یا قاعده فراغ وتجاوزاست.

وچون این اصول‌علمی درجائی جاریست‌که شکی درکار باشد، وازطرفی موقعی معما آمیزمیگرددکه یك علم اجمالی و مبهم‌هم‌درکارباشد، لهذا دراینمسائل فرضی وساخته شده، «شك»و «علم اجمالی» زیاد بگوش میخورد وگاهی درمیان این مسائل

فرضی مسائل خوشمزه‌ای فرض میشود که جالب توجه‌است، مثلاً فرض میکنیم شخصی وضو گرفت و بعد رفت داخل اطاق شد، بعد که بیرون آمد علم اجمالی دارد که در وقتی که داخل اطاق شد یا نماز فریضه‌اش را خواند پس تکلیفش ساقط است ویا بازوجه خودش مقاربت کرد پس نه‌تنها تکلیف وفریضه‌اش ساقط نشده بلکه طهارتش (وضو) نیز باطل شده و باید برود غسل کند و نماز بخواند، حالا تکلیف این شخص چیست، برود احتیاطاً غسل کند و بعد هم فریضهٔ نماز را ادا کند ویا بنا بگذارد که نماز خوانده وغسل هم نکند یا تنها غسل بکند؟

حالا آیا چنین فرضی برای کسی اتفاق میافتد یا اتفاق نمیافتد، مطلب دیگری است .

یك بار دیگر هم در تاریخ اسلامی روحیه «مسئله سازی» و دنبال مسائل فرضی رفتن پدید آمده وآن در قرن دوم هجری یعنی هنگامی است که در عراق مکتب رأی وقیاس بوسیلهٔ ابوحنیفه پیشوای معروف یکی از فرقه‌های اهل تسنن پایه گذاری شد، و برای قبول وسندیت حدیث شرائط زیادی قائل شدند و میدان فعالیت بدست رأی وقیاس افتاد .

در حجاز، گذشته از ائمه اهل بیت علیهم السلام که عمل بقیاس را باطل میدانستند، فقهاء عامه ازقبیل مالك بن انس وشاگردانش نیز باقیاس میانه خوبی نداشتند، وچون فقهاء عراقی یعنی ابوحنیفه واتباعش درمسائل فرضی خویش با کلمه «أرأیت» شروع میکردند، فقهاء حجاز آنها را «أرأیتیون» میخواندند. در بعضی از احادیث ما نیز اشارهٔ باین جریان هست و بعضی از ائمه فرموده‌اند : «ما اهل أرایت نیستیم» .

البته بحث در اینمطلب از جنبهٔ نظری که آیا روش متأخرین

صحیح است یا نه ازحدود این‌مقاله خارج است ، آنچه گفته شد فقط بمنظور مقایسه بین روش فقهی شخصیت بزرگی است که موضوع مقاله ما است باروش فقهی که غالب متأخرین دارند ، معظم‌له عملاً اینچنین نبود .

اولاً همانطوریکه اشاره کردم بتاریخ فقه آشنا بود وسبك فکرهای مختلف قدما ومتأخرین را میشناخت و بعضی را تأیید ونسبت به‌بعضی‌انتقاد داشت‌وآنها راعامل انحراف فقه‌میدانست.

ثانیاً برحدیث‌ورجال‌حدیث‌تسلط‌کامل داشت، طبقات‌روات ومحدثین راکاملاً میشناخت وخودیك طبقه‌بندی مخصوصی کرده بود که بی‌سابقه بود، بایك نگاه بسند حدیث اگرخللی‌درسندآن حدیث وجود داشت درك میکرد .

ثالثاً برفقه‌سایرفرق‌مسلمین‌وروش ومسلك‌آنها تااندازه‌ای محیط بود. کتب حدیث ورجال حدیث را میشناخت .

معرفت رجال حدیث شیعه وسنی از یکطرف، واطلاع بر فتاوی وفقه سایرفرق اسلامی ازطرف دیگر، موجب میشدکه گاه‌اتفاق میافتاد حدیثی طرح میشد و ابتدا یك معنا و مفهوم از آن بنظر میرسید ولی بعد معظم‌له تشریح میکردکه این شخصی که‌این سؤال را از امام‌کرده اهل فلان شهریافلان‌منطقه بوده ودرآنجا مردم‌تابع فتوای فلان فقیه ازفقهاء عامه‌بوده‌اند وفتوای آن فقیه این بوده است، وچون آن شخص درآن محیط بوده و آن فتوا در آن محیط شایع بوده پس ذهن وی مسبوق بچنان سابقه‌ای بوده. پس‌مقصود وی ازسؤال این بوده که‌سؤال کرده و جواب شنیده ، وقتی‌که معظم‌له این جهات را تشریح میکرد و باصطلاح روحیهٔ راوی راتحلیل می‌کرد، میدیدیم که معنی‌ومفهوم‌سؤال وجواب عوض‌میشود وشکل‌دیگر بخودمیگیرد.

ویا کلمه‌ای درحدیث بود که درعرف عام امروز یك معنای معین داشت ولی با اظهارات معظم‌له معلوم میشد که این کلمه در محیط خاصی که درآنوقت محل پرورش سؤال‌کنندهٔ حدیث بوده معنی دیگری داشته.

با همه تبحری که دراصول فقه داشت کمتر مسائل فقهی را برمسائل شکی اصولی مبتنی میکرد وهرگز گرد مسائل فرضی نمی‌رفت، گاه بطعنه میگفت که آقایان طلاب منتظرند که یك «اصل» راگیر بیاورند ودست‌آویز قرار دهند وبیحث وجدل بپردازند.

با قرآن وتفاسیر آشنائی کامل داشت، قرآن را هرچند بتمامه حافظ نبود اما نیمه حفظ داشت، تاریخ اسلامی‌را دیده وخوانده وآشنا بود.

درنتیجهٔ همهٔ این‌ها جوّ و محیطی‌راکه آیات قرآن در آن نازل شده وهمچنین جوّ ومحیطی‌راکه اخبار واحادیث در آن صدور یافته و محیط هائی که فقه در آن جاها تدریجاً رشد کرده وپرورش یافته کاملاً میشناخت، وبدیهی است که این جهات به‌وی روشن بینی خاصی‌داده بود.

سبك وسلیقهٔ معظم‌له درفکر و سلیقهٔ حوزهٔ علمیه قم زیاد اثر کرد؛ تاحد زیادی روشها را عوض کرد وامیدواریم هرچه بیشتر سبك و روش ایشان پیروی شود و تعقیب بلکه تکمیل گردد.

این نکته را هم‌اضافه کنم که معظم‌له مکرر درضمن‌اعتراف بپاره‌ای از محاسن کتاب حدیث معروف وسائل‌الشیعه تألیف شیخ حرّ عاملی نواقص‌این کتاب‌را تذکر میداد وآرزو می‌کرد که کتابی درحدیث نوشته شود که محاسن وسائل‌الشیعه را داشته

باشد و اما نواقص آن کتابرا نداشته باشد ، بالاخره این آرزو جامه عمل پوشید وتحت نظر ومراقبت خود معظم‌لـه عده‌ای از فضلاء طلاب باین کار مشغول شدند و درحدود ده‌سال طول کشید تا بالاخره در دوسه سال قبل باتمام رسید وازسال گذشته بطبع آن کتاب آغاز شد .

این کتاب موسوم است بتهذیب‌الوسائل ، خیلی موجب تأسف خواهد بود اگر خدای نخواسته طبع این کتاب موقوف شود . من شخصاً هنوز موفق بزیارت آن کتاب نشده‌ام ولی از قراری‌که از اهل اطلاع شنیده‌ام همانطوری است‌که معظم‌لـه آرزو می‌کرد .

وحدت اسلامی

یکی از مزایای معظم‌له توجه و علاقه فراوانی بودکه بمسئله وحدت اسلامی وحسن‌تفاهم وتقریب بین مذاهب اسلامیه داشت ، این مرد چون بتاریخ اسلام ومذاهب اسلامی آشنا بود، میدانست که‌سیاست‌حکّام گذشته درتفرقه ودامن‌زدن آتش‌اختلاف، چه اندازه تأثیرداشته است ، وهم توجه داشت‌که در عصرحاضر نیزسیاستهای استعماری ازاین‌تفرقه حداکثر استفاده را میکنند وبلکه آنرا دامن میزنند، وهم‌توجه داشت که بعد و دوری‌شیعه ازسایر فرق سبب شده‌که آنها شیعه را نشناسند و دربارهٔ آنها تصوراتی دور ازحقیقت بنمایند . باین جهات بسیار علاقه‌مند بودکه حسن‌تفاهمی بین شیعه وسنی برقرار شودکه از طرفی وحدت اسلامی که منظور بزرگ این‌دین مقدس‌است تأمین گردد و ازطرف دیگر شیعه و فقه شیعه ومعارف شیعه آنطورکه هست بجامعهٔ تسنن‌که اکثریت‌مسلمانانرا تشکیل میدهند معرفی‌شود

ازحسن تصادف چند سال قبل از زعامت وریاست معظم له که هنوز ایشان دربروجرد بودند « دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه » بهمت جمعی از روشنفکران سنی وشیعه تأسیس شد ، معظم له دردوره زعامت خود تاحد ممکن با این فکر و با این مؤسسه کمك وهمکاری کرد، برای اولین بار بعدازچندین صدسال بین زعیم روحانی شیعه، وزعیم روحانی سنی شیخ عبدالمجیدسلیم و بعدازفوت او بفاصله دوسه سال شیخ محمودشلتوت مفتی حاضر مصر ورئیس جامع ازهر ، روابط دوستانه برقرارشد و نامه ها مبادله گردید .

قطعاً طرز تفکر معظم له و حسن تفاهمی که بین ایشان و شیخ شلتوت بود مؤثر بود دراینکه آن فتوای تاریخی معروف را درمورد برسمیت شناختن مذهب شیعه بدهد.

معظم له را نباید گفت نسبت باینمسئله علاقه مند بود، بلکه باید گفت عاشق ودلباخته این موضوع بود ومرغ دلش برای این موضوع پرمیزد .

عجیب اینست که ازدو منبع موثق شنیدم که درحادثه قلبی اخیر که منجر بفوت ایشان شد، بعدازحمله قلبی اولی که عارض شد ومدتی بیهوش بوده اند وبعد بهوش آمدند قبل از آن که توجهی بحال خود بکنند و دراین موضوع حرفی بزنند موضوع تقریب ووحدت اسلامی را طرح میکنند و میگویند من آرزوها در این زمینه داشتم .

اسلام دردنیای خارج

ازگام های برجسته ای که درزمان معظم له وبوسیله ایشان

برداشته شد اعزام مبلّغ ونماینده مذهبی بکشورهای خارجی بود،
معرفی اسلام بکشورهای خارجی هراندازه تاکنون صورت گرفته
یا بوسیله شرق‌شناسان اروپائی بوده، ویا بوسیله بعضی ازدانشجویان
با استعداد مسلمان که تا حدودی موفق شده‌اند فعالیتهائی در
مدت اقامت خود درکشورهای خارجی متمدن بنمایند از قبیل
دکتر محمد اقبال پاکستانی درمدتی که دراروپا میزیسته ، ویا
بوسیله دانشمندان مصری و هندی بوده که بعضی کتابهای جالب
دربارهٔ اسلام نوشته‌اند وبزبانهای خارجی ترجمه‌شده، ویا بوسیله
فرقه های منسوب باسلام مانند قادیانی‌ها بوده که دراروپا یا
امریکا فعالیت‌هائی کرده‌اند ، و شاید فعالیت دستهٔ اخیر از همه
بیشتر بوده‌است ، الان نمیدانم که تاکنون ازطرف دانشگاه‌مذهبی
« ازهر » نمایندگانی بطور رسمی بکشورهای متمدن فرستاده
شده یانه؟ قدر مسلم اینست که تاکنون ازاسلام یك معرفی صحیحی
بدنیای خارج نشده و باز قدر مسلم اینست که از طرف جامعه
شیعه تاچند سال پیش هیچگونه اقدامی بهیچ شکلی نشده بود .

معظم‌له که علاوه برجنبه فقاهت مطالعاتی درمتن اسلام و
معتقدات اسلامی داشت واسلام را خیلی بی‌پیرایه و عریان از
توهمات عوامانه پذیرفته بود وازطرفی برخلاف اقران و اسلاف
خود ازتاریخ قرون جدید واوضاع عصرحاضر تاحدود نسبةً خوبی
آگاه بود ، معتقد بودکه اگر حقایق فطری اسلامی بر افکار
حقیقت‌جو وکاوشگر وکم‌تعصب اروپائی عرضه‌داشته بشود این‌دین
حنیف را تدریجاً خواهند پذیرفت و روی همین جهت نماینده
بآلمان وآمریکااعزام کرد و درکار اعزام‌نماینده بلندن وبعضی
جاهای دیگر بودکه اجل فرا رسید .

البته آنچه تاکنون انجام شده آغازکار است و نسبت

با آنچه باید انجام گیرد طرف مقایسه نیست ، اگر فعالیتهای مذهبی مسیحی‌ها را در نظر بگیریم که چه اندازه توسعه پیدا کرده واز مرحله خطابه ومقاله گذشته بمرحله عمل واحسان وتبلیغ عملی رسیده وحتی‌ازتعصب وتخریب سایر مذاهب و بر گرداندن بمذهب مسیح کاسته شده وجنبه خدمت به بشریت وانسانیت پیدا کرده خواهیم دیدکه « ماهنوز اندرخم یك کوچه‌ایم » ولی‌اگر نسبت بگذشته خودمان بسنجیم که‌حتی‌فکر اینکارها در دماغهاراه نداشت ، خواهیم دیدکه چه اقدام برجسته‌ای بوسیله معظم‌لـه صورت گرفته است ، فریضهٔ ذمهٔ همه ما شیعیان است‌که ایـن برنامه را تقویت وتکمیل کنیم و توسعه دهیم .

همکاری دین و علم

یکی ازمزایای برجسته‌معظم‌له‌که نمایندهٔ طرز تفکر روشن وی بود علاقه‌مندی وی بتأسیس دبستانها و دبیرستانهای جدید تحت‌نظرسرپرستان‌متدین بودکه‌دانش‌آموزان راهم‌علم بیاموزند وهم دین ، معظم‌له دیانت مردم را دربی خبری و بی‌اطلاعی و بی‌سوادی آنها جستجو نمیکرد ، معتقد بودکه اگر مردم عالـم شوند و دین هم بطور صحیح و معقول بآنها تعلیم گـردد ، هـم دانا خواهندشد وهم‌متدین . آنمقداری‌که من‌اطلاع دارم مبالغ زیادی ازوجوه وسهم امام را اجازه دادکه صرف تأسیس بعضی از دبستانها ودبیرستانها بشود .

دربیلان چاپی دبیرستان‌کمال نارمك خواندم‌که مبلغی درحدود هشتصدهزار ریال بااجازه ایشان بابت‌سهم امام بدفتر آن مدرسه پرداخته شده است . هرچند در باره مدارس جامعه تعلیمات اسلامی اطلاع دقیقی ندارم اما میدانم کمکهای شایانی

کرده است ، وحتماً موارد دیگرهم هست که من فعلاً بیخبرم.

این اقدام معظم له بسیار قابل تحسین است، هرچند این اقدام نیز نسبت بآنچه باید بشود ناچیز است اما باتوجه باینکه در گذشته افرادی بودند والآنهم وجود دارند که آبادی دین را در خرابی اینمدارس ومعدوم شدن علوم جدید میدانسته و میدانند معلوم میشود که عمل معظم له بسیار ارزش مند بوده است .

دفتر وحساب

یکی از اقدامات معظم له این بود که برخی از امور مرجعیت را تحت نظام دفتر و حساب در آوردند .

همه میدانند که معمولاً درهرشهری وهر نقطه‌ای که عده‌ای شیعه علاقه‌مند باموردیانت باشند یکنفر یاچندنفر وکالت نامه‌ای ازطرف مرجع تقلید میگیرند برای گرفتن وجوهات ازمردم و فرستادن بمرکز ، وممکن است اجازه‌ای هم برای شخص خود بگیرند که فلان مبلغ حق مصرف کردن داشته باشند .

در گذشته معمول نبود که اگر کسی اجازه ووکالتی بگیرد آن اجازه ووکالت در دفتری یادداشت شود ، در نتیجه ممکن بود درطول چندسال مرجعیت یکنفر چند هزار وکالت واجازه گرفته شود ، وچون دفتر وثبت وضبطی نبود عدد اینها و اسماء اینها غیر مشخص بود وکسی درست نمیدانست آیا فلان نقطه ، وکیل برای وجوهات دارد یا ندارد ، ممکن بود برای یك نقطه کوچك چندنفر وکالت گرفته باشند وبرای یکنقطه دیگر کسی وکالت نگرفته باشد .

دراین بین شیادانی پیدا میشدند که مهر و امضاء مرجع راجعل میکردند واگر ازمرکز سؤال میشد که شخصی باین اسم

مدعی وکالت است آیا راست میگوید یا جعل کرده؟ مرکز نمیتوانست جواب بدهد، ویا اگر کسی میآمد و وکالتی برای یکنقطه معین میخواست اگر آن نقطه مشهور ومعروف نبود مرکز نمیتوانست بداند که آیا در آنجا کسی دارد یا ندارد. ولی معظم‌له از همان روزهای اول زعامت دستور دادند دفتری تنظیم گردد .

در آن دفتر نام آن شخص، وحدود وکالت، ومضمون وکالت نامه، ومحل سکونت آنشخص، ونام کسانی که بمعرفی و توثیق آنها این وکالت داده‌شده درج میشد، ودرمواردیکه تخلفی دیده میشد آن وکالت‌نامه استرداد میشد، این اقدام معظم‌له امروکالتها را ازهرج ومرج خارج ساخت .

ضمناً دفتر دیگری برای مراسلات تنظیم‌شد، نامه‌ها با نمره وارد دفتر میشد وبانمره جواب داده میشد، همیشه مشخص بود که راجع بفلان موضوع چه‌جوابی داده شده است .

ممکن‌است کسانی این‌اقدام معظم‌له‌را مهم نشمارند وبگویند این کاری است که درهمهٔ مؤسسات معمول‌است، یك‌تجارتخانه همهٔ اینها وبیشتر از اینها را دارد.

البته‌این درست است، ولی‌نبایدفراموش کرد که این‌اقدام معظم‌له‌درمحیطی‌انجام گرفته که‌شعار قافله سالاران این‌بود که نظم در بی‌نظمی، ونقشه در بی‌نقشگی، وبرنامه در بی‌برنامگی است، و رمز بقاء روحانیت را حساب وکتاب نداشتن و برنامه نداشتن میدانند، بنابراین اینعمل بمنزله یك‌مجاهده‌عظیم ویکقدم بزرگ باید محسوب گردد . وما امیدواریم کـه هرچه بیشتر وزیادتر حساب ودفتر وبیلان دخل وخرج، وارد زندگی روحانیت بشود، روحانیت دارای‌صندوق مالی‌مرتب بشود؛ امر وجوهات ازتفرق وتشتت بیرون رود ودرنتیجه ازبزرگترین ثروت ومنبعی که در

اختیاردارد یعنی یکمده افراد زبده وخالص ومخلص که درمیان طلاب وجود دارند ومقناطیس دین آنهارا ازمیان‌جامعه برگزیده است حداکثراستفاده بنماید.

بهتراینست که‌درقسمت‌اخیر، عملیات دو رهبر بزرگ دینی شیعی‌مذهب که‌ازمفاخر بزرگ عالم اسلام میباشند یعنی‌علامهٔ‌جلیل سید شرف‌الدین‌عاملی‌وعلامهٔ جلیل‌سید محسن‌امین عاملی‌سرمشق قرارگیرد، این دو رهبر بزرگ دربسیاری ازکارها باید سرمشق قرارگیرند.

شایسته است دبیرخانه انجمن‌های اسلامی ایران‌خدمات و مزایای این دومرد بزرگ را نیز در اختیار جامعه‌مسلمانان قرار دهد.

آنچه دراین مقاله گفته شدبمنظور ثنا وتجلیل وباصطلاح «تأبین» نبود، زیرا اولاً معظم‌له بالاتر ازاینست که احتیاجی باین تجلیلهاداشته‌باشد وثانیاً اینجانب درهمهٔ عمرهرگز گرد مدّاحی وستایشگری افراد واشخاص مخصوصاً مادامی که زنده هستند و وجودشان مطمح‌است‌نرفته‌است. اینکه گفته شد، فقط بیان‌درسی بودبرای اجتماع‌وتذکری بودبرای کسانی که‌میل‌دارندبارگران زعامت روحانی رابدوش‌بکشند.

همانطوریکه‌اول‌اشاره شداین‌مقاله‌درمقام بیان‌همهٔ‌خدمات ومزایای زندگی‌معظم‌له نیست، فقط قسمتی ازخدمات ومزایاکه از اختصاصات ایشان بود ونسبت بگذشته گامی‌بجلوبود دراین مقاله تاآنجاکه‌درحین‌نوشتن درنظر داشتم‌یادآوری‌شد، خدمات دیگرایشان‌ازقبیل تأسیس‌مدارس‌قدیمه‌ومساجد وحوزه‌های علمیه روحانی درشهرستانها زیاداست و ازموضوع‌مقالهٔ ماخارج‌است.

تهران ـ مدرسهٔ مروی ـ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰

فهرست مطالب

مقدمه ۱ — ۱۲

خلاً دینی که بعداز فوت آیةالله بروجردی درجهان شیعه پیداشد. ۱

دعوت دبیرخانه انجمنهای اسلامی ایران از گروهی

روحانیون فاضل برای مشورت درامر تقلید. ۲

تقلید وتبعیت ازاولی‌العلم و اولی‌الامر درجهان امروز. ۳

پیش از آنکه سیستمهای انتخاباتی در جهان بوجود آید،

درجهان تشیع انتخاب مرجع بوسیله مردم بوده‌است. ۳

جلسه مشورتی، مسائل کلی‌تر ازامر تقلیدرا موردنظر قرارداد. ٤

اهمیت فوق‌العادهٔ مرجعیت ازجنبه اجتماعی. ۵

تحول و تکامل مرجعیت در جهان اسلام. ۷

جلسه مشورتی بجای سمینار تصمیم به نشر یك عده مقالات گرفت. ۷

مطالب مقالات نظریات شخصی نویسندگان است. ۹

اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه. ۱۴-۴۲

کلمه اجتهاد در عرف صحابه ودر عرف امروز. ۱٤

وجود یك سلسله قوانین و مقررات دراسلام، مسلمین را به

تشخیص علمی آنها موظف میکند. ۱۴

لزوم تطبیق قوانین کلی بروقایع وحوادث نامحدود، مستوجب

اعمال نظر واستدلال است. ۱۵

تقلید ازمجتهد همان راه طبیعی وفطری است که عقلاء اجتماع

برای تشخیص سایر وظائف فردی واجتماعی خود می‌پیمایند. ۱٦

تعریف اجتهاد. ۱٦

اجتهاد برای همه افراد میسر نیست. ۱۶
حقیقت تقلید چیست؟ ۱۷
آیات وروایاتی هست که تقلیدرا بمفهوم صحیح کلمه تأیید
وایجاب میکند. ۱۷
انسان طبعاً یك موجود استدلالی است. ۱۹
آنجا که انسان قدرت یا فرصت استدلال ندارد، شخص دیگری
بجای خود انتخاب می کند. ۱۹
سه نتیجه از بحث. ۲۰
اسلام دین فطرت است. ۲۱
دو نوع تقلید. ۲۱
شرائط و وظائف مرجع. ۲۵-۳۳
عبادات ومعاملات. ۲۵
منابع چهارگانه استنباط. ۲۶
لزوم وضرورت اجتهاد. ۲۶
رجوع به کارشناس یك امر فطری وطبیعی است. ۲۷
شرط عدالت درمفتی وقاضی و امام. ۲۷
راه تشخیص مجتهدعادل. ۲۸
تقلیداعلم. ۲۸
تشخیص اعلم. ۲۹
عدول از مجتهدی به مجتهد دیگر. ۲۹
وظیفه مسلمین درحفظ اساس اجتهاد وروحانیت. ۳۰
اجتهاد در اسلام ۳۶-۶۸
تأثر وهیجان فوق العاده مردم درفوت آیةالله بروجردی
نشانه‌ای از تأثیر عمیق دین درروحیهٔ بشراست. ۳۶
دو نوع اجتهاد: مشروع وممنوع. ۳۷
اجتهاد رأی یا قیاس از نظر شیعه واز نظر اهل تسنن. ۳۷
استحسان واستصلاح وتأول. ۳۸
اجتهاد رأی یا قیاس ازدونظر مورد بحث است. ۳۹
چرا حق اجتهاد درمیان اهل تسنن دوام پیدا نکرد؟ ۴۰

تغییر مفهوم کلمه اجتهاد در حدود قرن پنجم ومقبولیت این
کلمه در نزد شیعه . ۴۱
علومی که شرط اجتهادند . ۴۲
جریان خطرناك اخباری گری درمیان شیعه درچهارقرن پیش. ۴۳
ازنظراخباریین، درمیان منابع چهارگانهٔ معروف استنباط ،
تنها به اخبار باید مراجعه کرد . ۴۴
آیا اخباری گری درمشرق که منکراعتبار وحجیت عقل بود
از فلسفه حسی اروپا متأثر بود: ۴۵
بقایای نفوذ اخباری گری درافکاروازهان علماء شیعه. ۴۶
استنباط لطیف مرحوم فیض درمسئله تحت الحنك انداختن. ۴۸
دونوع تقلید: مشروع وممنوع. ۴۹
تقلید غیرازسرسپردن است. ۵۰
حدیث معروف امام صادق درانتقاد نوعی پیروی عوام ازعلماء. ۵۱
نکته ای ازداستان شاگردی موسی پیش خضر. ۵۳
فلسفه عدم جواز تقلیدمیت ۵۶
شرائط و مقدمات اجتهاد. ۵۸
تأثیر عظیم اطلاع و بی اطلاعی فقیه ازموضوعات وجریانات
خارجی درفتوای او ۵۹
چرافقهاء به ولایت حاکم شرعی فتوامیدهند؛ ۶۰
پیشنهاد تقسیم فقه به رشته های تخصصی از طرف مرحوم
آیةالله حائری یزدی. ۶۱
توسعه و تکامل فقه در صدسالهٔ اخیر ۶۲
همفکری وهمکاری علمی درجهان امروز. ۶۳
قرآن وسنت همکاری وهمفکری علماء راضروری میدانند. ۶۴
ولایت و زعامت. ۷۱-۱۰۰
زندگی اجتماعی مستلزم محدودیت استقلال فردی است. ۷۱
استقلال فردی بطورمطلق ازمیان رفتنی نیست . ۷۲
در زندگی اجتماعی کارها یا منصبها پیدامیشود که فردخاصی
مسؤول آنها نیست . ۷۲

ضرورت نگهبانی و نگهداری اجتماع. ۷۳
ضرورت وجود قوانین ومقررات اجتماعی. ۷۳
ضرورت وجود یك مقام اجتماعی که شعور واراده او برشور واراده
افراد حاکم باشد. ۷۴
تعریف ولایت وسرپرستی. ۷۴
قلمرو ولایت وحکومت. ۷۵
لزوم ولایت فطری است. ۷۵
نظر اسلام درباره ولایت. ۷۵
توضیح آیه فطرت. ۷۶
جهان یك واحد مرتبط الاجزاء است. ۷۶
جهان همه انواع را بسوی کمالاتی که در استعداد دارند رهبری
میکند و سوق میدهد. ۷۷
الهامات فطری انسان با حرکت عمومی جهان هماهنگ است. ۷۸
دین حقیقی یا روش سعادتمندانه واقعی زندگی ثابت و پابرجاست. ۷۸
قوانین آفرینش شکست ناپذیر است. ۷۹
اسلام تمام احکام ضروری فطری واز آنجمله اصل حکومت و
ولایت را امضا کرده است. ۷۹
مسلمانان صدر اول با اینکه از بسیار چیزها سؤال میکردند،
از لزوم حکومت و ولایت سؤال نکردند، چرا؟ ۷۹
در داستان سقیفه اصلی که برای همه غیرقابل خدشه بود لزوم
ولایت وحکومت بود. ۸۰
استدلال به آیه ۱۴۴ آل عمران. ۸۰
احکام ومقررات اسلامی بردوگونه است: ثابت (شریعت)
ومتغیر (احکام ولایتی). ۸۲
انسان دونوع احتیاج دارد: احتیاجات ثابت و احتیاجات متغیر. ۸٤
شباهت اجتماع اسلام از نظر دونوع قوانین به اجتماعات
دموکراسی امروز جهان. ۸۵
تفاوت مقررات سیاسی اسلام با مقررات دموکراسی و

سوسیالیستی امروزجهان. ۸۶
آیاحق‌عبارت‌است ازخواستهٔ اکثریت؟ ۸۶
نقش تعلیم‌وتربیت‌دراصلاح‌خواستهٔ اکثریت. ۸۷
آیاعلت‌انحطاط مسلمین‌این‌بود، که‌باتغییرات قهری جهان اسلامی ، قوانین اسلامی نارسا بود ؟ یا علت انحراف حکومتها از روش‌اسلامی بود؟ ۸۸
آیاعلت بیچارگی‌برخی کشورهای‌باصطلاح دموکراسی جهان رژیم‌آنهااست ؟ ۸۹
چرا بعضی ازملل دموکراسی را رها کرده بسوی‌کمونیستی شتافتند؟ ۸۹
دموکراسی‌امروزجهان چیزی‌جزاستبداد جمعی‌نیست. ۹۰
تفاوت امروز بادیروزاینست که‌جنایتها درزیرپرده نفاق و بنام‌صلح‌وآزادی‌وعدالت صورت‌میگیرد. ۹۱
آیاکمونیسم مرحله‌رشددموکراسی است؟ ۹۲
آیا ممکن است اجتماع بمرحله‌ای‌برسدکه ازحکومت‌بی‌نیاز گردد ؟ ۹۳
اسلام درباره حکومت‌سکوت نکرده‌است. ۹۴
قرآن و مسئله‌حکومت . ۹۵
مسؤول امرحکومت عموم مسلمین میباشند. ۹۵
اختلاف شیعه‌وسنی درباره‌اینکه اسلام‌افراد خاصی‌را نامزد حکومت کرده‌است یانه ؟ ۹۵
آیا باعدم‌حضور امام تکلیف‌ازدیگران ساقط است؟ ۹۶
آیا حکومت ازآن همهٔ مسلمین است یاعدول‌مؤمنین یا خصوص‌فقهاء ؟ ۹۶
شرائط حاکم. ۹۷
آیا همه کشورهای اسلامی‌باید تحت‌یك‌حکومت‌اداره شوند؟ یاکافی‌است‌حکومتهای‌مختلف‌تحت‌نظریك‌سازمان‌اداره‌شوند؟ یاهیچکدام ازاینها لازم‌نیست ؟ ۹۷

سه‌اصل اجتماعی ثابت دراسلام. ۹۸
پیروی از سیرت وسنت رسول اکرم. ۹۸
سه‌اصل کلی‌درسیرت حکومتی‌رسول‌اکرم. ۹۹

انتظارات مردم از مراجع. ۱۰۳-۱۲۹

انتظارات جوانان‌امروز ازپیشوایان‌دین. ۱۰۳
فقه‌واجتهاد بایدآیینهٔ زنده وتمام‌نمای‌کلیه مظاهر زندگی مادی‌ومعنوی جامعه‌مسلمان‌بوده‌باشد. ۱۰۵
نظریك‌مستشرق‌فرانسوی‌معاصردرباره نقطه‌امیدی که‌تنهادر مذهب تشیع وجود دارد. ۱۰۷
نقص‌مشهودی که‌در رساله‌های‌عملیه دیده‌میشود. ۱۰۹
جسارتهائی که‌بواسطهٔ دراقلیت‌قرارگرفتن شیعه برفقه‌شیعه واردشد. ۱۱۰
راه‌خروج ازمحدودیت‌فکری. ۱۱۲
امتیازطرزتفکر شیعی‌ازطرز تفکرسنی درمسئله حکومت. ۱۱۳
روحانیون‌شیعه همیشه‌هم‌مرجع بیان‌احکام‌دین بوده‌اند وهم پناهگاه‌توده مسلمین‌درمقابل‌ستمکاران. ۱۱۴
جامعیت‌دین‌اسلام. ۱۱۶
پیشوای‌دین‌مسلمین‌باید مظهرجامعیت‌اسلام‌باشد. ۱۱۷
درنشریات‌ودرمنابر کم‌وبیش‌تحولی‌پیداشده، ولی رساله‌های عملیه‌وحوزه‌های‌اجتهادی تن‌به‌تحول‌نداده‌اند.چرا؟ ۱۱۹
داستان‌استفتاء یك‌دانشجوی‌پزشکی ازمحضرمرحوم آیة‌الله بروجردی. ۱۲۰
لزوم‌رساله‌های علمیه‌وفکریه‌در جنب‌رساله‌های عملیه. ۱۲۲
عوامل‌تاریخی موجب گوشه‌گیریها و خودپائی‌ها و خود- خواهی‌ها شده است. ۱۲۳
کاروعمل ازنظراسلام. ۱۲۴
پیشوای‌روحانی‌اسلام باید پیشوای عملی‌نیز باشد. ۱۲٤
اقدامات‌عملی‌سه‌روحانی‌بزرگ‌شیعه درعصراخیر. ۱۲۵

روحانیت دراسلام ودرمیان مسلمین. ۱۶۲-۱۳۲

درغالب ادیان جهان، روحانیون طبقه‌ای خاص با امتیازات مخصوص را تشکیل میداده‌اند. ۱۳۲
آیا اسلام برای روحانیت طبقه‌خاصی بوجود آورده‌است؟ ۱۳۳
معنی اجتماع طبقاتی. ۱۳٤
اختلاف و تفاوت میان افراد بشر تاحدودی طبیعی وضروری است. ۱۳۵
امتیازات ناشی از نابسامانیهای اجتماع. ۱۳۵
تقسیم کار خواه ناخواه درمتفاوت ساختن شخصیتها مؤثر است. ۱۳٦
تعریف و مشخصات امتیازات طبقاتی. ۱۳٦
محرومیتهائیکه طبقات عالی بدست خودبرای خود ایجاد میکنند. ۱۳۹
اسلام امتیازات طبقاتی را الغاء کرده‌است. ۱۳۹
دراسلام کسب علوم ومعارف دین درانحصار طبقهٔ معینی نیست. ۱۴۰
دراسلام هیچ مقام ومنصبی ارثی نیست. ۱۴۱
اسلام روحانیت حرفه‌ای ندارد. ۱۴۲
وجوب کفائی یا مسؤولیت مشترک اجتماعی. ۱۴۳
وظیفه یادگرفتن ویاد دادن. ۱۴۴
آیهٔ قرآن وسیرهٔ مسلمانان در یادگرفتن ویاددادن. ۱۴۵
تعلیم دین درصدر اسلام بشکل شغل وحرفه نبود. ۱۴٦
پیدایش ولزوم علوم تخصصی دینی. ۱۴۷
زندگی متخصصین علوم دینی ازچه‌راهی بایداداره‌شود؟ ۱۴۸
قرآن راه زهدفروشی وعلم‌فروشی رابسته‌است. ۱۴۹
روحانیت در میان مسلمین تدریجاً وسیلهٔ سوء استفاده‌های مادی قرار گرفت. ۱۴۹
کوته‌فکری وظاهربینی مردم عوام عامل اصلی بدبختیها است. ۱۵۲
اسلام برای روحانیون لباس خاصی درنظر نگرفته‌است. ۱۵۳
خلاصه مطالب. ۱۵۵

نیازمندیهای روحانیت اسلامی در عصر حاضر. ۱۵۶

کارهای علمی. ۱۵۶

تبلیغات. ۱۵۷

تعلیم و تربیت. ۱۵۷

امر بمعروف و نهی از منکر ۱۵۷

خطر اظهار نظر از طرف افراد یا وارد. ۱۵۹

مراحل امر بمعروف و نهی از منکر و شرائط آن. ۱۶۰

مشکل اساسی در سازمان روحانیت. ۱۶۵-۱۹۸

هیچ اصلاحی در میان مسلمین بدون دخالت یا هماهنگی روحانیون عملی نیست. ۱۶۵

بررسی مشکلات روحانیت دریکی از مجامع علمی قم. ۱۶۶

آیا علة العلل همه خرابیهای روحانیت سهم امام است؟ ۱۶۸

اهمیت سازمان صالح از افراد صالح بیشتر است. ۱۶۸

مشخصات و امتیازات محیط تحصیلی طلاب نسبت بسایر محیطهای تحصیلی. ۱۷۱

امتیاز متد تحصیلی طلاب نسبت بسایر متدها. ۱۷۲

نواقصی که در روش تحصیلی و در زندگی طلاب وجود دارد. ۱۷۴

مسئله بودجه و کیفیت معاش روحانیون بزرگترین مشکل و نقص سازمان روحانیت است. ۱۷۶

سه فرمیه در مورد معاش روحانیون. ۱۷۶

اعاشه از دسترنج شخصی. ۱۷۶

اعاشه از بودجه اوقاف. ۱۷۸

استفاده از سهم امام. ۱۷۹

تأثیر عظیم سهم امام در زعامتهای دینی در عصر اخیر. ۱۸۰

اتکاء مجتهدین به سهم امام آنها را از دولتها بی نیاز و به آنها درمقابل دولتها قدرت و استقلال داده است. ۱۸۱

عیب سهم امام از نظر لزوم رعایت سلیقهٔ عوام. ۱۸۲

مقایسه‌ای میان روحانیت شیعه ایران‌وروحانیت‌سنی‌مصر. ۱۸۲
آنجا که‌قدرت‌است وحریت‌نیست، وآنجا که‌حریت‌است ولی قدرت نیست. ۱۸۳
آفت‌عوام‌زدگی. ۱۸۴
تقیه ازخودمانی. ۱۸٦
چراهروقت‌ازطرف‌یك‌زعیم دینی‌تصمیمی‌اصلاحی گرفته شده مواجه باشکست گردیده‌است؛ ۱۸۸
تنهاراه اصلاح، سازمان‌دادن به‌بودجهٔ‌روحانیت‌است. ۱۸۹
اگرفرضاً فرهنگیان‌معاش خودرا مستقیماً از دست اولیاء اطفال‌بگیرند، فرهنگ‌چه‌وضعی پیداخواهدکرد؛ ۱۹۰
بایدروحانیت‌ازصورت‌حرفه‌وشغل، ومساجد از صورت دکهٔ کسب‌خارج گردد. ۱۹۱
اختلال‌وضع‌معاش‌خواه‌ناخواه درسایرشؤون اثرمیگذارد. ۱۹۱
روحانیون‌ما ناچارندبمردم‌بچشم«مستغل» نگاه کنند. ۱۹۲
آیاایمان‌وتقوا میتواندجای نظم‌وتشکیلات راپرکند؛ ۱۹۲
اختلاسهائی که‌بوسیله آقازادگان‌فاسد از بودجه روحانیت صورت‌میگیرد معلول‌بی‌نظمی این‌بودجه‌است. ۱۹۴
وعظ‌وتبلیغ‌بایدازصورت‌حرفه‌ای خارج گردد. ۱۹۵
آینده‌امیدبخش. ۱۹٦
وظیفه‌افراداصلاح‌طلب‌درحال‌حاضر. ۱۹۷
روحانیت‌باید خودرا اصلاح، وابتکار اصلاحات‌عمومی‌را دردست‌بگیرد. ۱۹۷
خطراصلاح طلبان‌بی‌اعتنا به‌اموردینی. ۱۹۷

تمرکز وعدم تمرکزدرمرجعیت وفتوا. ۲۰۱-۲۱۳

رابطه‌خاتمیت‌واجتهاد. ۲۰۱
سه‌فرضیه برای‌بهترانجام‌دادن‌وظیفهٔ فتوا. ۲۰۳
تمرکزفتوا ومرجعیت‌درفردیاافراد. ۲۰۳
اشکال‌تشخیص اعلم. ۲۰۴

آیهٔ نفر با تمرکز فتوا در فرد منطبق نیست.	۲۰۵
تمرکز زعامت درفرد.	۲۰۶
عدم تمرکز بطور مطلق.	۲۰۷
تمرکز در هیئت اجتماعیه.	۲۰۷
شورای فتوائی.	۲۰۸
پیروی از نظر اکثریت یا از نظر اعلم.	۲۰۹
دو پیشنهاد مهم .	۲۰۸
تقلید اعلم یا شورای فتوا.	**۲۱۶-۲۳۱**
شرط اعلمیت برای انحصار مرجعیت در فرد غیر کافی است.	۲۱۶
شورای فتوا یا تقلید اعلم.	۲۱۷
آیا طرح شورای فتوا علمی تر است یا طرح اعلمیت.	۲۱۸
ارزش شور در کارهای عمومی .	۲۱۸
شورا از نظر قرآن کریم.	۲۱۹
ارزش شورا در کارهای علمی.	۲۱۹
درجهان تکامل یافتهٔ امروز، نظریات علمی از صورت نظر شخصی خارج و بصورت نظریات دسته جمعی در آمده است.	۲۲۰
تاریخ همفکری و شور علمی در فقه شیعه .	۲۲۰
ارزش نظر گذشتگان در فقه شیعه بصورت اعتبار شهرت و اجماع.	۲۲۱
آیا شورای فتوائی مخالف دستورات دین است؟	۲۲۲
ادوار تاریخی مرجعیت فتوا.	۲۲۳
آیا شورا میتواند با نظر فرد اعلم مخالفت کند؟	۲۲۴
رجحان نظر اکثریت بر نظر فرد اعلم.	۲۲۵
نتائج هشت گانهٔ بحث.	۲۲۶
تشریحی از وضع اجتماعی موجود.	۲۲۷
چرا سیاستها و عوامل استفاده جو طرفدار وضع موجودند؟	۲۲۸
آثار و فوائد دیگر شورای فتوائی.	۲۲۹
مزایا و خدمات مرحوم آیةالله بروجردی.	**۲۳۴-۲۴۹**

دشواری بررسی و تحلیل زندگی شخصیتهای بزرگ و مؤثر اجتماعی. ۲۳۴
مقایسهٔ روش فقهی آیةالله بروجردی باروش فقهیی که از یک قرن پیش معمول شده است. ۲۳٦
ادوار چهارگانه فقه. ۲۳۷
اهمیت بیش از اندازه علم اصول از نظر متأخرین. ۲۳۷
علم اصول تدریجاً سایر علوم وابسته بفقه را تحت الشعاع قرار داد. ۲۳۸
عادت مسئله سازی در میان طلاب، در یک قرن اخیر. ۲۳۹
روحیه مسئله سازی در قرن دوم هجری میان اهل رأی و قیاس. ۲۴۰
امتیازات روش فقهی آیةالله بروجردی بر دیگران. ۲۴۱
طرح تألیف کتاب تهذیب الوسائل از طرف معظم له. ۲۴۲
علاقه و توجه شدید معظم له بوحدت مسلمانان جهان. ۲۴۳
تأیید و تقویت دار التقریب بین المذاهب الاسلامیة. ۲۴٤
اعزام مبلغ به اروپا. ۲۴۴
کمک به تأسیس دبستانها و دبیرستانها. ۲۴۶
وارد کردن دفتر و حساب در اداره امور روحانیت. ۲۴۷
یادی از دو روحانی عالیقدر و مصلح، مرحوم سید شرف الدین عاملی و مرحوم سید محسن عاملی. ۲۴۹